بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

بهداشت و تنظیم خانواده

جلسه اول

تاریخ برگزاری این جلسه جمعه، اول اردیبهشت ۱۳۵۱ بوده است.

اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین، و الصلاة و السلام علی جمیع انبیائه و رسله، و علی سیدنا خاتم النبیین و علی الائمة الهداة من اهل بیته و الخیرة من آله و صَحبه، و السلام علینا و علی عباد الله الصالحین.

با مبادله تسلیت مشترک میان خودم و دوستان، بحثی را که رفقا برای جلسه امروز و احیاناً یک جلسه دیگر در نظر گرفته‌اند آغاز می‌کنم.

مدتی است که در دنیا بحثی با عنوان بهداشت و تنظیم خانواده مطرح است. چهارچوب اصلی بحث بهداشت و تنظیم خانواده، همان‌طور که از نام آن استنباط می‌شود، این است که مسئولان خانواده ـ پدر و مادر باید به مسائلی توجه کنند که آن مسائل در به وجود آمدن و رشد فرزندان و سلامت روحی و مخصوصاً سلامت عصبی پدر و مادر و فرزندان، تأثیری اجتناب‌ناپذیر دارد. ما در جامعه‌ها با واقعیتهایی عینی روبرو هستیم که باید آنها را بشناسیم؛ آن هم شناختی منصفانه. هر گونه تعصب در برخورد با واقعیت، از نظر شناخت واقعیت، انصافاً کار غلطی است. واقعیت اگر هم تلخ باشد، حتی اگر مخالف معتقدات اصیل انسان به نظر برسد، نشناختنش دردی را دوا نمی‌کند. ابتدا باید واقعیت را شناخت. سپس، اگر واقعیتی تلخ و برخلاف مصلحت و برخلاف عقیده بود، باید دید چگونه می‌شود آن را تغییر داد. راه تغییر آن نیز باید راهی واقعی باشد نه خیالی؛ وگرنه واقعیت تلخ را با تدابیر خیالی نمی‌توان تغییر داد و

عوض کرد، بلکه در این صورت، آن واقعیت سر جای خود می‌ماند و دهن کجی آن هم بیشتر می‌شود.

این یک واقعیت است که در بسیاری از خانواده‌ها داشتن فرزندان اضافه بر ظرفیت، خللهایی در سلامت جسم و جان پدر و مادر و فرزندان به وجود می‌آورد. این یک واقعیت است. و از آنجا که همه‌سونگری و همه‌جانب‌نگری یکی از واجباتی است که مخصوصاً مردم این طرف دنیا باید به کسب آن بیشتر همت بگمارند، بد نیست این را هم عرض کنم که این نیز یک واقعیت عینی است که داشتن فرزندان بسیار کم (یکی دو تا) در بسیاری از خانواده‌ها عامل مؤثری در خللها در سلامت جسم و جان پدر و مادر و فرزندان است. مورد اول ظاهراً روشن است: خانواده‌ای است از نظر اقتصادی با درآمد کم، از نظر وقت و فراغت پدر و مادر با فراغت و وقت کم و محدود، از نظر امکانات تأمین حداقل خوراک و پوشاک و فرهنگ و بهداشت برای بچه‌ها کم‌بضاعت؛ در چنین خانواده‌ای فرزندان دچار آسیبهای گوناگون (آسیبهای جسمی که در روح مؤثر است و آسیبهای روانی و اخلاقی و تربیتی) می‌شوند و حتی پدر و مادر هم در غالب اوقات عصبانی‌اند و با یک کلاف زندگی سر در گم روبرو هستند و با معماهایی که حلش از دست آنها ساخته نیست رو در رو می‌گردند؛ اعصاب سالم ندارند و نداشتن اعصاب سالم برای پدر و مادر به نوبه خود عاملی دوم و بسیار مؤثر است در اینکه سر نخ در این کلاف گمتر بشود و به دست کسی نیاید. این خیلی روشن است.

اما مورد دوم: خانواده‌های بسیار کم‌فرزند (یکی دو تا). ما در محیطهای خودمان و حتی تا حدودی در محیط غرب ــ این که عرض می‌کنم «تا حدودی»، به این دلیل است که امکان مطالعه عینی در خانواده‌ها در آنجا لااقل برای من کم بود، ولی در همان جا هم برخورد داشتم ـ در خانواده‌های بسیار

کم فرزند هم مشابه این خطرها وجود دارد. بچه‌های لوس و ننر غالباً متعلق به خانواده‌های بسیار کم‌فرزند هستند. این بچه‌های لوس و ننـر و عزیزدردانـه از نظر کم‌بهرگی از سلامت و قدرت و قوت جسمی و روحی و اخلاقی غالباً نه تنها دست کمی از بچه‌های خانواده‌های بی‌بضاعت و دارای ده ـ پانزده فرزنـد ندارند، گاهی بی‌بهرگی و کم‌بهرگیشان از آنها هم بسی شدیدتر است. در ایـن خانواده‌ها هـم بچـه‌هـای زرد و نحیـف کـه خـوراک طبیعـی نخـورده‌انـد و نمی‌خورند، ورزش طبیعی نکرده‌اند و نمـی‌کننـد، در برخـورد بـا مشـکلات زندگی کم‌تجربه یا گاهی بی‌تجربه‌اند، تخیلـی فکـر مـی‌کننـد و مالیخولیـایی می‌اندیشند، فراوان هستند: در این طرف دنیا که خیلی زیاد است؛ در آنجا هـم من شخصاً دیده‌ام؛ـ البته کم دیدم ولی این کم دیدن به دلیل کم تماس داشـتن بوده است، لذا نمی‌توانم بگویم کم است. آماری هم در این زمینه ندیـده‌ام کـه خدمت دوستان عرض کنم، ـ شاید رفقا دیده باشند. این هم یک واقعیت است.

در این فرض دوم، که خـانواده‌هـای بـا فرزنـد کـم هسـتند ولـی ایـن عوارض در آنها پیدا می‌شود، راه علاج واقعی چیست؟ باید کمـی در ایـن مورد بحث کنیم تا بعد آن بحث اول قـدری مفهـومتر بشـود. مـن در ایـن بحثهای بهداشت و تنظیم خانواده اصلاً توجهی به این مطلب ندیده‌ام. البته این مطلب را در یکی دو جا کـه از مـن دعـوت شـده بـود تـا بـه عنـوان مشورت در این زمینه شرکت کنم طرح کردم؛ طـرح ایـن مطلـب نیـز بـه خاطر این نکته بود که شرکت کنندگان تحت تأثیر مـوج نیرومنـد سـازمان جهانی بهداشت و تنظیم خانواده فکر نکنند، بلکه قدری مستقل فکر کننـد. طرح این مطلب، شوک و ضربه‌ای بود به فکر آنها تا فکر کننـد کـه چنـین چیزی هم هست. خوب، این مسأله را چگونه باید علاج کرد؟ غالباً بحـث درباره بهداشت تنظیم خانواده هدف قبلـی مشخصـی دارد: کنتـرل موالیـد

از طرق گوناگون. برای اینکه آنها کـه در آن جلسـات مشـورتی شـرکت داشتند قدری عمیق‌تر در این مورد بیندیشند من این مطلـب را در یکـی دو مورد طرح کردم؛ گرچه در آنجا هنوز نتیجه روشنی نداشته است، امـا شاید در جلسه خودمان نتیجه روشنی داشته باشد.

در آنجا که در خانواده‌ای به علـت کمـی فرزنـد ایـن مشـکلات و ایـن کمبودها پیش می‌آید چه راه علاجی می‌اندیشیم؟ غالباً گفته می‌شود پـدر و مادر را روشن کنید؛ پدر و مادر را بـه اصـول تربیـت آشـنا کنیـد؛ بـه آنهـا بفهمانید تربیت آن نیست که بچه را فقط در سایه بزرگ کنید و او را از هـر گزند و از هر آسیبی دور نگه دارید؛ مبادا به زمین بخورد، مبادا خراشـی بـه تن او وارد شود، مبادا کسی به او بالاتر از گل بگوید. نه! بچـه بایـد تلـخ و شیرین زندگی را بچشد؛ تجربه کنـد. بچـه بایـد امکـان تـلاش و جنـب و جوش داشته باشد؛ بالا و پایین بپرد؛ اگر هم زمین خورد و دستش شکسـت عیب ندارد، او را نزد شکسته‌بند ببرید، پس از مـدتی خـوب مـی‌شـود. بـر فرض آسیبی هم به دستش وارد بیاید، بچه لوس از بچه دسـت‌شکسـته بـه مراتب بدتر و بدبخت‌تر است. گفته می‌شود با این توصیه‌ها پـدر و مـادر را روشن کنید. من در این مورد دیده‌ام رفقایی که گـاه در بحثهـای خودمـانی صحبتهایی در این زمینه کرده‌اند این را یک پاسخی کافی تلقی می‌کننـد؛ در حالی که اینجا هم این توصیه و این راهنمایی تربیتی به هیچ وجه کـافی بـه نظر نمی‌رسد. عاملی در کار است (یک عامل عینی) و آن این اسـت کـه در خانواده‌ای که یکی دو فرزند بیشتر نیست ترس عاطفی و یا تـرس ناشـی از پیش‌بینی روزهای دور، از نظر از دست دادن فرزند، نداشتن فرزنـد، تاریـک بودن خانواده، کور بودن خانواده (بـه قـول معـروف: کـور بـودن اجـاق) و مسائلی از این قبیل، یک نوع نگرانی، بـه خصـوص در روح مـادر و احیانـاً پدر، به وجود می‌آورد که عامل زیرین این همه کوشش مضـر پـدر و مـادر

است برای سایه‌پرور کردن بچه. این امر غالباً با توصیه و نصیحت علاج نمی‌شود. ممکن است پدر و مادری از نظر اندیشه و از نظر قدرت تفکر خیلی خوب فکر کنند، یا آمادگی داشته باشند که واقعاً با این توصیه و راهنمایی تربیتی مطلب را بپذیرند، اما عملاً می‌بینیم بسیاری از خانواده‌ها در برابر این توصیه‌ها بی‌تفاوت هستند. نهایتاً سر بزنگاه زیربنای عاطفی و فکری کار خودش را، بی‌اعتنا به این توصیه‌ها، می‌کند. پس آیا در آنجا پیشنهاد می‌شود که راه عملی این است که در این خانواده تعداد بچه‌ها بالا برود تا اینکه پدر و مادر بگویند اگر یک یا دو تن از این بچه‌ها مردند چهار بچه دیگر باشیم؟ آیا می‌شود گفت آنجا راه عملی تکثیر اولاد است؟ چه بسا بشود چنین گفت. ما عملاً در خانواده‌های نسبتاً پرفرزند دیده‌ایم که این خانواده‌ها به بچه‌ها میدان می‌دهند؛ بچه‌ها در آب و گل بزرگ می‌شوند؛ از نظر درصد روزهای بیماری چنین است که در بسیاری از این خانواده‌ها ساعات و روزهایی که بچه‌ها به بیماری می‌گذرانند از ساعات و روزهای مشابه در خانواده‌های دارای یک یا دو فرزند خیلی کمتر است. در این خانواده‌های پرفرزند بچه‌ها رشیدتر، نیرومندتر، واقع‌بینتر و با واقعیت زندگی آشناتر هستند. اگر واقعاً امکانات اجتماعی تعلیم و تربیت برای بچه‌ها مساوی باشد من گمان می‌کنم آمادگی بسیاری از بچه‌های روستاها از بسیاری از بچه‌های شهرنشین برای رشد در جهات گوناگون بیشتر است؛ چون آنها در دامن طبیعت بزرگ می‌شوند؛ چون از طبیعت و مواهب آن بیشتر بهره می‌گیرند: آفتاب بیشتر می‌خورند، سرما و گرما بیشتر می‌کشند؛ حتی بدن آنها در برابر میکروبهای گوناگون مقاومت بیشتری کسب می‌کند، ـ به شرط اینکه این جمله اخیر دخالت در فن آقایان نباشد! با اجازه آقایان؛ «اجازه» که نمی‌شود گفت؛ اگر آقایان تصویب کردند. بنابراین، شاید در آنجا هم بشود گفت یک راه علاج واقعی برای اینکه بچه‌های

عزیزدردانه لوس کمتر در اجتماع بار بیایند این است که خانواده‌هـا را تشـویق کنیم آن قدر فرزند بیاورند که از مرگ و از دست دادن یکی دو تا از آنهـا ایـن قدر بی‌تابی نکنند، و این قدر آنها را در زنـدگی خـانوادگی محافظـه‌کـار بـار نیاورند. حتی کمی بالاتر برویم: شاید در زندگی سیاسی و اجتمـاعی نیـز ایـن مسأله صدق بکند. در آنجا هم شاید کوشش خانواده‌ها برای دور نگـه‌داشـتن فرزندان از هر نوع تحرک خطرناک سیاسی و اجتماعی زیربنایی از همین قبیل داشته باشند. شاید در خانواده‌های پرفرزند ایـن کوشـش ضـعیفتر باشـد و در خانواده‌های کم فرزند شدیدتر. البته من فقط به عنوان «یک» عامل می‌گویم، نه عامل منحصر به فرد، ولی بالاخره باید همین یک عامل را هم به حساب آورد.

طرح چند سؤال

بنابراین، در بررسی علمیِ عینیِ واقع‌بینانه این بحث باید به دو جهـت مطلـب توجه کرد نه فقط به یک جهت. باید بـه آثـار مثبـت و منفـی کـم‌فرزنـدی و پرفرزندی در یک خانواده و در یک اجتماع توجه داشـته باشـیم. ایـن را هـم عرض بکنم، یک وقت است که بحثی که در این زمینه طرح می‌کنـیم از دیـد اصل مطلب و مسائلی که در زمینه بهداشت و تنظـیم خـانواده پـیش آمـده و شناسایی حکم اسلام در این زمینه است؛ مثلاً: آیا به کـار بـردن عوامـل ضـد باروری، به خصوص قرصهای ضد باروری، از نظر اسلامی جایز است یا نـه؟ آیا عقیم کردن پدر یا مادر به وسیله یا به وسایل گوناگون پزشکی جایز اسـت یا نه؟ حکم سقط جنین در مراحل گوناگون از نظر اسلام چیست؟ یک وقـت سؤالات به این شکل مطرح می‌شود. اما یک وقت است کـه مـی‌خـواهیم بـه جنبه‌های دیگر مطلب هم بپردازیم. اگر قرار شد سؤالاتی را که برشمردم طرح کنیم و پاسخ آنها را بخواهیم، تا حدی دایره بحث محدود و بررسی هم آسانتر

و رابطه آن نیز خودبخود با رشته بنده کافی است و ارتباط اصیلی خواهد داشت. ولی اگر ما بخواهیم بحث را با مسائل جنبی که در این زمینه پیش می‌آید مورد بررسی قرار بدهیم، در این صورت دایره بحث واقعاً خیلی وسیع است. من فقط برای اینکه از توجه به این مسائل جنبی غفلت نشده باشد به آنها اشاره می‌کنم و رد می‌شوم.

۱) آیا اصولاً پیش کشیدن برنامه بهداشت و تنظیم خانواده در دنیا، از طرف کدام گروه شروع شده است: از طرف دنیای سوم؟ از طرف بلوک شرق؟ یا از طرف بلوک سرمایه‌داری غرب؟ گمان می‌کنم پاسخ این پرسش روشن است: این برنامه از طرف بلوک سرمایه‌داری غرب ارائه شد. سازمان جهانی بهداشت هم از هر نظر از طرف اینها اداره می‌شود و بودجه آن از سوی غرب داده می‌شد و همه گونه تلاشها از طرف اینها صورت می‌گیرد. در همین ایران عده قابل ملاحظه‌ای از کارشناس‌های کانادایی و آمریکایی هستند که در این زمینه کار می‌کنند.

۲) انگیزه این سروران دلسوز دنیا برای تهیه و اجرای این طرح چیست؟ آیا دلشان به حال مردم دنیای سوم سوخته؟ آیا دلشان به حال خودشان سوخته؟ اگر دلشان به حال خودشان سوخته این دلسوزی از چه جهت است؟ آیا از آن جهت که هر مشکل اقتصادیی که در دنیای سوم پیش می‌آید باری است بر دوش این گردانندگان دنیای سرمایه‌داری غرب و بنابراین می‌خواهند این بار را سبک کنند؟ یعنی آیا این امر یک نوع پیشگیری است از مشکلاتی که در اداره دنیا و سیاست دنیا برایشان از این طریق پیش می‌آید؟ـ به قول یکی از دوستان می‌گفت هر فرزندی در هندوستان به وجود می‌آید چند گرم بر بار سیاست و اقتصاد کاخ نشینان اروپا و آمریکا افزوده می‌شود. چون اگر یک فرزند چند گرم بر این بار بیفزاید، اگر یک میلیون فرزند بشوند آن وقت این

بار خیلی سنگین می‌شود. این است که آنها بر دوش خود احساس سنگینی می‌کنند و می‌خواهند این سنگینی را کم بکنند. آیا این طور است، یا از این بالاتر: در جامعه‌های پرفرزند که جان انسانها آن قدر عزیز نیست که پدران و مادران و جامعه از کشته شدن آنها در انقلابات اجتماعی ترس و هـراس و ناراحتی داشته باشند، امکان به وجود آمدن انقلابات خونین از قبیل ویتنام بالا می‌رود؛ بنابراین دنیای غرب از این دیدگاه احساس خطر می‌کند؟

من باز در این زمینه براساس واقع‌بینی یک چیزی را اعتراف مـی‌کـنم، و آن این است که می‌توان گفت عده‌ای از کسانی که در این مسیرها کار می‌کننـد تحت تأثیر یک روحیه انسانی و عاطفـه عمـومی انسـانی نسـبت بـه وضـع ناهنجار و نابسامان کشورهای پرجمعیت قرار دارند. چون انسان در بعضـی از آنها عیناً می‌بیند و با همه دقتی که می‌کند تا گول نخورد، احساس می‌کند که واقعاً یک چنین عاطفه‌ای وجـود دارد. امـا در سـردمدارها چطـور؟ چـه عرض کنم! تماسی نیست تا من چیزی عرض کنم. تماس هم اگر باشد این سردمدارها چنان تودرتو هستند که اگر هزار لایـه از روی آنهـا پـس بزنیـد صدهزار لایه دیگر زیر این هزار لایه قرار دارد. خیلی مشکل است! بنابراین، من فقط می‌خواستم این واقعیت را عرض کنم که گاهی انسان در برخوردها به چنین موقعیتی برخورد می‌کند. این مسأله از نظر جنبه سیاسی مطلب بود.

یک سؤال دیگر هم پیش می‌آید: آیا این کشورهایی کـه بـه دنیـای سـوم توصیه می‌کنند خانواده‌هایشان کم‌فرزند باشند، خودشان چه کار می‌کننـد؟ در این مورد باید عرض کنم تقریباً بدون اسـتثنا خودشـان ایـن توصـیه را اجـرا می‌کنند؛ تقریباً بدون استثنا. یعنی معدل فرزندداری در این کشورهای صـنعتی بزرگ دنیا بسیار پایین است؛ خیلی پایین است. خانواده‌های بی‌فرزند که خیلی زیاد هستند؛ خانواده‌هایی با یک فرزند خیلی زیاد است؛ خانواده‌هایی بـا دو و

سه فرزند متوسط است؛ خانواده‌هایی با چهار فرزند کم است؛ خانواده‌هایی با پنج فرزند به بالا بسیار کم است. نکته جالب در کشوری مثلاً نظیر سوئد، ـ کشوری که از نظر وسعت و از نظر امکانات طبیعی زندگی خوب است و از خیلی نظرهای دیگر شرایطش برای داشتن خانواده‌های پرفرزند هنوز مساعد است ـ این است که با تمام این شرایط، آهنگ رشد جمعیت در این کشورها بسیار کند است. در کشوری با آن وسعت حدود هفت و نیم میلیون نفر زندگی می‌کنند، که جمعیت بسیار کمی است. پس این یک واقعیت است که این کشورها خودشان برنامه‌ای را که به دیگران توصیه می‌کنند اجرا می‌کنند.

سؤال سوم: آیا کم‌فرزندی در این کشورها چه ریشه‌ای دارد؟ــ به خصوص با توجه به این نکته که به بحث بعدی ما هم مربوط می‌شود: کاتولیک‌ها همبستری زن و شوهر را جز در جایی که به منظور تولید فرزند باشد حرام می‌دانند. مرد و زن در طول عمر چهل پنجاه سال زندگی زناشویی خود، به تعداد فرزندانشان یا به تعداد نزدیکیها و همبستریهایی که نزدیک به تعداد فرزندانشان است با هم همبستر می‌شوند ـ البته آنهایی که مؤمن باشند و [به اصول مذهب خود] عمل کنند. این مسأله الان هم هست. یعنی الان هم کاتولیکهای متعصب این مسأله را لااقل طرح می‌کنند ـ حالا عمل می‌کنند یا نه مسأله دیگری است. خوب، در چنین جامعه‌ای با یک چنین زیربنای مذهبی و روحی، باید تعداد فرزندها تحت تأثیر غریزه جنسی خیلی بالاتر برود. همان‌طور که دوستان می‌دانند، اکثریت دنیای مسیحی، حتی در دنیای سرمایه‌داری غرب، با کاتولیکهاست؛ پروتستان‌ها امروز در دنیا در اقلیت بسیار کمی قرار دارند؛ ـ نه فقط امروز، بلکه اصلاً در طول این مدت، به خصوص با تشعّب عجیب و فرقه فرقه بودن عجیبی که در کلیسای پروتستان در طول این چهارصد و چند سال پدید آمده است. الان بیش از پانصد فرقه

پروتستان داریم. این آمار که عرض می‌کنم مربوط به سه چهار سال قبل است که من کتابی در این زمینه دیدم. احتمال می‌دهم در این چهار ساله هم چهل پنجاه فرقه جدید به این پانصد فرقه اضافه شده باشد. این است که اینها در دنیا نتوانستند در برابر تشکیلات منظم و رهبری شده کاتولیکها خوب جلو بروند؛ لذا عده آنها به نسبت خیلی کم است. با چنین زیربنای مذهبی در دنیای مسیحی کاتولیک، مسأله تن در دادن به کنترل موالید مسأله مشکلی خواهد شد. یکی از عوامل اینکه کلیسای کاتولیک و پاپ، حتی در فتوای حدود سه سال و نیم قبل خود، مجدداً استعمال قرصهای ضد باروری را تحریم کرد همین است و بلکه شاید زیربنای اصلی این تحریم همین باشد که اصلاً به کار بردن قرصهای ضد باروری یعنی نقض این سنت دینی دنیای کاتولیک. مسائل دیگر همه جنبی است. مسأله اصلی این است که اعتراف به اینکه استفاده از قرصهای ضد باروری جایز است یعنی همبستری بدون غرض تولید نسل جایز است؛ و این لغو کامل آن حکم قبلی است. پس چگونه مردم این جامعه‌ها موفق شده‌اند خانواده‌های کم‌فرزند داشته باشند؟ پاسخ این سؤال این است که واقع‌بینی در زندگی (و بلکه باید عرض کنم واقع‌بینی بیشتر در زندگی) عامل اصلی این مطلب است. شاید این مطلب را در یکی دو بحث دیگر نیز خدمت دوستان عرض کرده باشم. این یک واقعیت است. درصد واقع‌بینی مردم این جامعه‌ها نسبت به مردم دیگر دنیا خیلی بالاتر است. در هر مطلبی حساب دو دو تا چهار تا زیربنای تصمیم گرفتن آنهاست. اعمال بی‌حساب در زندگی آنها به نسبت خیلی کم است.

بنابراین، تربیت این مردم تربیتی که به احتمال قوی مقدار زیادی از وضع طبیعی آن جوامع سرچشمه گرفته و بعد هم به وسیله دستگاههای تقویتی مجهز به حد بالا رسیده ـ آنان را واقع‌بین بار آورده است. پدر و مادر می‌بینند که

چند فرزند را می‌توانند اداره کنند؛ همان قدر بچه می‌آورند. عجیب این است که در جایی مثل سوئد که اگر خانواده‌ای دارای فرزند شود تقریباً هیچ باری را از نظر اقتصادی و خیلی جهات دیگر تحمل نمی‌کند چون به محض اینکه فرزند به وجود می‌آید طبق مقررات نیمه سوسیالیستی که در این کشور هست، مقدار زیادی از هزینه‌های او به وسیله حکومت پرداخت می‌شود [کسی مایل به داشتن فرزند زیاد نیست]. در آلمان غربی الان قانونی هست به عنوان پول بچه. این پول بچه را هر کسی که در آلمان اقامت دارد می‌گیرد؛ می‌خواهد آلمانی باشد می‌خواهد خارجی باشد؛ می‌خواهد تبعه آلمان باشد می‌خواهد نباشد. یعنی اگر الان یک نفر ایرانی با خانواده‌اش به آلمان برود و آنجا اقامت کند و در اداره اقامت آنجا اثبات کنند که در آلمان مقیم هستند و بعد هم شناسنامه و اسناد و شماره حساب بانکی خود را به بخش پول بچه وزارت کار و خدمات اجتماعی آنجا بدهند، در آخر هر دو ماه مقداری پول به عنوان پول بچه به حسابشان واریز می‌شود، و این مستمری هست تا وقتی که اطلاع بدهند دیگر در آلمان نیستند یا بچه‌شان مرده یا به سن هیجده سالگی رسیده یا کار می‌کند. پرداخت این مبلغ نصاب هم ندارد که مثلاً اگر تعداد فرزندان از پنج تا بالاتر شد ندهند. مقدار این کمک هزینه بچه هم که آنجا به بچه‌ها می‌دهند خیلی قابل ملاحظه است؛ مثلاً خانواده‌ای آنجا بود که پنج بچه داشت و در ماه ۱۸۵ یا ۱۹۵ مارک می‌گرفت[۱]؛ یعنی نزدیک دویست تومان برای پنج بچه‌اش می‌گرفت. به هر حال، آن طور که من قانون مربوط به این کمک هزینه را خواندم، نصاب هم ندارد. ولی در عین حال پدر و مادرها می‌دانند که با این پول نمی‌شود بچه را تا آخر بزرگ کرد. در کنار این مطلب حساب می‌کند ببینند

۱ـ لازم به توضیح است که این ارقام مربوط به زمان ایراد سخنرانی است که معادل آن هم اکنون چیزی در حدود ۴۰۰۰۰ تومان می‌شود.

آیا وضع اقتصادی خودش اجازه می‌دهد بچه بیشتری داشته باشد یـا نـه. بـا اینکه در مدارس متوسطه به بچه‌هایی که محصل باشند و خوب باشـند و از خانواده‌های کم‌درآمد باشند از دو سه منبع کمک مالی می‌شود، باز هم پدر و مادرها حساب می‌کنند که بالاخره خوراک کافی را برای این بچه‌ها چگونـه تأمین کنند. با اینکه از نظر تهیه مسکن به چنین خانواده‌هایی در ساختمانهای سوسیال حق تقدم عجیبی داده می‌شود... یک خانواده ایرانی تـا مـوقعی کـه یکی از این خانه‌ها را گرفت نزدیک به سه سال بود که به آلمان آمده بودند؛ شوهر در یک مؤسسه آلمانی کار می‌کرد (در یک فروشگاه بـزرگ مسـئول انبار بود)، خانم هم خانه‌دار بود و سه فرزند داشتند؛ یعنـی جمعـاً پـنج نفـر بودنـد. ایـن خـانواده در گـرفتن یـک آپارتمـان چهـار اتاقـه در یکـی از ساختمانهایی که اجاره‌اش خیلی پایین اسـت و دولـت کمبـود اجـاره را از طریق بخشودگی مالیاتی تأمین می‌کند نسبت به خیلی از خانواده‌های آلمانی که در شرایط او نبودند حق تقدم پیدا کـرد و آپارتمـان را گرفـت. مجمـوع پولی که در ماه، به اضافه مخارج تأمین گرمای زمسـتان، پرداخـت مـی‌کـرد حدود دویست مارک می‌شد؛ یعنی حدود پانصد تومان. جای بسیار خوب و مجهزی بود. با همه این امکانات باز این خانواده‌ها حساب می‌کنند که چنـد بچه می‌خواهند. این را هم خودشان حساب می‌کنند. این کوششهای کـذایی که الان در اینجاها برای کنترل موالید هست در آنجا هم به چشم می‌خورد.

به هر حال، عامل اصلی، واقع‌بینی و محاسـبه صـحیح در زنـدگی داشـتن است؛ حتی تا آنجا که (این محاسبه را عیناً در موقع گفتگو با یکی دو خـانواده نیز دریافتم) پدر حساب می‌کرد، می‌گفت ما اگر بخواهیم سـالی یـک مـاه بـه مسافرت تفریحی برویم باید ببینیم برای چند بچه مـی‌تـوانیم پـول مسـافرت بپردازیم. حال، این را مقایسه کنید با اینکه در موقعی کـه اینجـا شـروع کـرده

بودند به کارمندها ماهی ده تومـان حـق بچـه مـی‌دادنـد، مسـئول یکـی از مؤسسات گفت فلانی، باید یک کاری کنیم که این پول بچـه قطـع بشـود؛ گفتم چرا؟ گفت این پول پدر خدمتگزارهای سازمان ما را درآورده، چـون در این سه چهار سالی که این پول داده می‌شود محسوس است که شـماره بچه‌ها بالا رفته! تکثیر فرزند بـه حـد قابـل ملاحظـه‌ای اوج گرفتـه، چـون کارمند می‌گوید ماهی ده تومان برای یک بچه کمک هزینه مـی‌گیـرم! ایـن مسأله طرز تفکر در این افراد را نشان می‌دهد. بنابراین، پاسخ به این سـؤال که آیا در خود این جامعه‌ها این قانون و این نظام اجرا می‌شود یا نه، مثبت است؛ اجرا می‌شود. به نظر می‌رسد زیربنای اصلی اجرا هم بینش واقع‌بینانه مردم این جامعه‌ها در برخورد با مسائل زندگی است. این کلیـاتی بـود کـه لازم می‌دانستم در جهتهای مختلف در این زمینه عرض کنم.

طرح مشکل کثرت فرزند باتوجه به شرایط ایران

یک مسأله دیگر را هم بـاز خـوش دارم در اینجـا ناگفتـه نگـذارم و از آن رد نشوم. آن مسأله این است که اگر ما امروز بخواهیم اینجا بنشـینیم و در زمینـه این مسأله برای جامعه خودمان نظری بـدهیم و تصـمیمی بگیـریم و طرحـی پیشنهاد کنیم چه خواهیم کرد؟ وقتی می‌گوییم «جامعه خودمان»، در جوّی مثل جو ما، باید بدانیم منظور جامعه بزرگ اسـلامی اسـت؛ چـون جامعـه بـزرگ اسلامی جامعه خود ما است، ولی از آنجا که اطلاعات ما درباره جامعه بزرگ اسلامی خیلی ضعیف است فعلاً در مورد بخشی از جامعه خودمان که در سرزمینی به نام ایران زندگی می‌کند صحبت می‌کنیم. اگر بخواهیم در ایران در ایـن زمینـه تدبیری بیندیشیم چه توصیه می‌کنیم؟ آیا کم‌فرزنـدی را توصـیه مـی‌کنـیم یـا توصیه نمی‌کنیم؟ آیا همه کاسه و کوزه‌های کمبودها را بر سـر نظـام خـانواده

می‌شکنیم، یا بر سر نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی کشور هم باید کاسه کوزه‌ای شکسته بشود؟ بدون شک باید این محاسبه از نظر طرح اصل مطلب مورد توجه قرار بگیرد که اگر ثروت و امکانات اقتصادی موجود در کشور به طور عادلانه تقسیم شود، آن وقت هر خانواده می‌تواند چند فرزند داشته باشد. بدون شک در موقع نتیجه‌گیری در زمینه یک بحث اجتماعی چه بسا به این نتیجه برسیم که هفتاد درصد مشکلات ناشی از داشتن بیش از چهار فرزند در خانواده، مربوط به نظام غلط اقتصادی و اجتماعی است؛ سی درصد هم مربوط به خانواده است. چه بسا به این نتیجه برسیم. به هر حال توصیه می‌شود که حتماً در چنین بررسیهایی به همه جوانب مطلب توجه شود.ـ این از نظر اجتماعی. ولی یک وقت است بنده و شما می‌نشینیم و می‌گوییم فعلاً در این شرایط اجتماعی موجود من و شما چه کار بکنیم؛ یا یک پدری می‌آید با انسان مشورت می‌کند می‌گوید آقا، من فعلاً در این شرایط عینی موجود چه کار بکنم؛ اینجا نتیجه، نتیجه دیگری است. در اینجا بدون شک باید به تمام مسائل شخصی مربوط به آن خانواده، امکانات شخصی مسائل شخصی، آن جنبه روحی که عرض کردم در بچه عزیزدردانه بار آوردن هست، توجه کرد و آن وقت یک توصیه شخصی به آن پدر و مادر کرد. این هم نکته‌ای بود که لازم می‌دانستم عرض کنم. اما مسائلی که در زمینه سؤالاتی که برشمردم باید در این بحث مورد توجه قرار بگیرد چند چیز است:

آیا اصولاً فکر کم بچه داشتن برخلاف آنچه ما از اسلام می‌دانیم نیست؟

آیا اینکه از پیغمبر اکرم ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ مکرر روایت شده که توصیه می‌فرمود ازدواج کنید، فرزند بیاورید، من در روز قیامت به شما امتها و جماعتهای مربوط به اسلام افتخار می‌کنم، حتی به فرزند سقط شده؛ آیا این با توصیه امروز که بگوییم آقا، تو کم فرزند بیاور، ناسازگار نیست؟ حدیثی را

برای شما می‌خوانم. روایتی است از پیغمبر اکرم است که فرمود: «اکثـروا الولد، اُکاثر بکم غداً»؛ فرزند زیاد بیاورید، من فردا به شما با داشتن امـت بزرگ و پرجمعیت با دیگران رقابت می‌کنم از نظر افزایش عده پیروان و مسلمین.[۱] این روایت در کتاب وسائل الشیعه چـاپ قـدیم، جلـد سـوم، کتاب النکاح، صفحه ۱۱۸، بـاب اسـتحباب الاسـتیلاد و تکثیـر الاولاد از ابواب احکام الاولاد روایت شده است. حالا اگـر آقـای اهـل علمـی کـه خودش را جانشین پیغمبر می‌داند بگوید آقاجان، این قدر فرزنـد نیـاور، این قدر بچه پیدا نکن، حساب را نگـه دار؛ آیـا منافـاتی بـا ایـن توصـیه پیغمبر ندارد؟ آیا نباید این آقا را عالم مخالف پیغمبر دانست؟

شاید اگر با دید عادی داوری بشود، همین طور بگویند. الان عکس‌العمـل خیلی از مردم در برابر توصیه یک عالم دینی در این زمینه همین خواهـد بـود که اصلاً این آقا را رها کن؛ این اصلاً برخلاف گفته رسول خدا حرف می‌زند. ولی خوب، این دیدِ سطحی است. این به خاطر این است که ما هنوز باورمان نیامده که هر روایت و هـر آیـه‌ای جـایی دارد، مـوردی دارد، شـرایطی دارد، ظروفی دارد، جهاتی دارد. ما هر آیه و روایتی را مطلق، مستقل، بـدون ارتبـاط با آیات و روایات دیگر و با مسائل دیگر پیش چشم مـی‌گـذاریم و بعـد هـم گفته و کرده دیگران را ارزیابی و داوری می‌کنیم. این رسم ماست! و چه آفت بزرگی است این رسم در جامعه ما! این رسم در یک قشر راه را برای هر نـوع بینش عمیق همه‌جانبه بسته است. خوب، در این موارد باید یک ضـربه بیـدار کننده وارد کرد. یک ضربه بیدار کننده: ای آقایی که داوریت این بود کـه ایـن عالم جانشین پیغمبر برخلاف پیغمبر حرف می‌زند، از تو می‌پرسم، اگر مادری طبق

۱ـ حر عاملی، وسائل الشیعه‌قم، آل‌البیت، ۳۰ ج، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۲۱، ص ۳۵۷، حدیث ۸ از ابواب احکام اولاد.

تشخیص شورای پزشکی مسلمان معتقد پایبند، از نظر جسمی، از نظر عصبی، از نظر خون، وضعش طوری بود که اگر بار دیگر باردار شود و بخواهد بچه بیاورد می‌میرد، یا ۹۵ درصد خطر مرگ او را تهدید می‌کند، اگر به شما مراجعه کرد و گفت آیا من باز هم باردار بشوم تا یک فرزند دیگر بر آنهایی که پیغمبر روز قیامت به آنها افتخار می‌کند اضافه کنم، چه می‌گویی؟ باز هم می‌گویی بله؟ این مَثَلهای روشن می‌تواند فکر را بیدار کند که آقا، این سنت رسول خدا(ص) یک جهت مطلب است؛ جهات دیگر را نیز باید مورد توجه قرار دهیم. قدر مسلم این است که اگر به یک عالم دینی صاحب فتوا در این مورد مراجعه کنید، عالمی که مسائل را با جنبه‌های گوناگون نگاه می‌کند و نظر می‌دهد، پاسخ روشن است: بارداری بر چنین زنی حرام است! حرام! فتوای مرجع حرمت است، چون او مسائل را از همه جنبه‌ها نگاه می‌کند به شرط اینکه عوام الناس بگذارند این مرجع اقلاً این فتوایش را آزادانه بدهد. خوب، اینجا مطلب خیلی روشن است. اما مطلب کم کم تاریکتر می‌شود. سؤال: اگر مادر امت، مادر جامعه ـ جامعه هم مادر است ـ از نظر خون اقتصاد، خون فرهنگ، اعصاب تعلیم و تربیت، توانایی‌اش آن قدر ضعیف باشد که اگر در سال بیش از صدهزار فرزند نو به دنیا بیاورد آرام آرام خطر مرگ این مادر جامعه را تهدید کند، چطور؟ اینجاست که پاسخها دیگر به آن صراحت و سرعت سؤال قبلی داده نمی‌شود و باید قدری با درنگ به آن سؤال پاسخ داد. واقعاً هم باید با درنگ به آن پاسخ داد، ولی به هر حال سؤالی است. همان طور که در آن مثال اول، دیگر حربه مخالفت با سنت رسول خدا به کار نمی‌آمد، اینجا هم دیگر آن حربه از کار می‌افتد. بگذارید قدری آزادتر فکر کنیم و ببینیم واقعاً چه می‌شود. اگر مادر جامعه از جنبه‌های گوناگون دچار ضعف مزاج است بگذارید اقلاً فکر کنیم.

تقدم ارزش جامعه بر فرد

اجمال مطلب این است که ما می‌دانیم در نظر اسلام قیمت جان مادر جامعه از جان یک مادر خیلی بیشتر است. این را می‌دانیم. و لااقل روی فرض می‌توانیم پاسخ بدهیم. اگر واقعاً مطالعات کارشناسان اجتماعی باایمانِ با بصیرتِ واقع‌بین همه‌سونگر و محاسب به این نتیجه رسید که اگر در جامعه اسلامی تیراژ فرزندان از عدد معینی بالاتر رود جان این جامعه و هستی این جامعه و سلامت این جامعه در معرض خطر است، به راحتی می‌توان فتوا داد که بر این امت واجب است که میزان فرزندان را در حد معین نگه دارد؛ چون ما با نصوص اسلامی فراوان دریافته‌ایم که جان جامعه از جان فرد محترمتر است. منتها تشخیص این مطلب برای یک مادر آسانتر است، ولی تشخیص این خطر برای مادر جامعه مشکلتر است.

این است که در این سؤال اول که آیا توصیه به کم فرزندی برخلاف سنت رسول اللّه ـ صلی اللّه علیه و آله ـ و توصیه‌هایی که از ائمه طاهرین ـ سلام اللّه علیهم اجمعین ـ در این زمینه رسیده است برخلاف اینهاست یا نه، پاسخ این است که نه؛ در جای خودش برخلاف این نیست. حتی ـ عنایت بفرمایید پیغمبر روز قیامت می‌خواهد به چه کسی افتخار کند؟ «بکم الامم.» می‌خواهد به بچه مسلمان افتخار کند. اگر تشخیص داده شد که تعداد زیاد فرزندان در خانواده‌ها سبب می‌شود که پدر و مادر که مسئولان تربیتی هستند، امکانات فرهنگی مناسب که وسیله تربیت دینی فرزندان است، ایمان و تقوای آنها را به خطر بیندازد، آنجا دیگر اصلاً بکم الامممی در کار نیست! اول باید معلوم بشود این «بکم الامم» هست تا بعد بگوییم پیغمبر به آن افتخار می‌کند. مطلب خیلی روشن است. عصری که پیغمبر در آن این تعلیم عالی را می‌فرمود عصری بود که افزایش جمعیت، حتی از نظر سیاست آن روز جامعه اسلامی، مطلوب و

مرغوب بود؛ چون نقش مهم در آن موقع با نیروی انسان بود. بزرگترین قدرت کار در آن دوره نیروی انسان بود. آن دوره، دوره ماشین نبود تا قیمت انسان پایین بیاید. در بحثهای عمومی اجتماعی مطرح است که قیمت انسان در دوره ماشین پایین آمده است. علت اینکه اگر میلیونها نفر هم در میدان جنگ کشته شوند آن دلسوزیهای سابق سردمدارها به چشم نمی‌خورد، این است که آن موقع هم آنها دلشان بیشتر به حال خودشان می‌سوخت؛ به نیروی کار احتیاج داشتند؛ چه در میدان جنگ و چه در میدان حرفه و صنعت و فن و زراعت. بنابراین می‌گفتند باید جان انسانها را نگه داریم. حالا ماشینها آمده‌اند و خیلی از کارهای بشر را انجام می‌دهند؛ عده انسانها هم زیاد است و مزاحم‌اند. لذا می‌گویند انسانها دیگر نه تنها مفید نیستند بلکه مضر هم هستند و بد نیست که در چند گوشه دنیا چند میدان جنگ آدمکش وجود داشته باشد. بدون شک این عامل باید مورد توجه قرار بگیرد که در آن زمان اصلاً بالا رفتن تعداد نفوس مسلمین یکی از عوامل مؤثر در حفظ جامعه اسلامی در برابر دشمن، و حتی امکان گسترش اسلام در دنیای آن روز بوده است. من نمی‌خواهم عرض کنم این حدیث ناظر به این مطلب است؛ می‌خواهم عرض کنم این هم باید مورد توجه قرار بگیرد. خوب، اگر فرض کنیم شرایط امروز دنیا طوری باشد که وقتی میزان فرزند در جامعه اسلامی بیش از حد بالا رود آن وقت در برابر دشمن ضعیفتر شود، دیگر نمی‌شود گفت که باز هم پیغمبر اکرم در این مورد توصیه می‌فرماید که بیشتر بچه بیاورید و انّی اُباهی بکم.[1] این است که فهم صحیح روایاتی که در این زمینه آمده است به این نتیجه می‌رسد که تقلیل فرزندان و توصیه به کم‌فرزندی و کنترل موالید وقتی با توجه به همه جهات صورت بگیرد مخالف با این روایات و سنت رسول اکرم و اهل بیت مکرم او

۱ـ حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۲۰، ص ۵۴، باب ۱۶ از ابواب مقدمات نکاح، حدیث ۱.

نیست. این سؤال اول و آنچه در پاسخ آن به نظر می‌رسید.

بحثهای آینده را که من امیدوارم در یک جلسه تمام کنم خدمت دوستان عرض می‌کنم و از رفقا خواهش دارم روی آنها بیشتر کار کنند: استفاده از عوامل پیشگیری از نظر اسلام؛ مسأله تعقیم و نازا کردن طبی زن و مرد از نظر اسلام؛ مسأله سقط جنین در مراحل گوناگون از نظر اسلام. این سه موضوع بحث ما در جلسه آینده خواهد بود. سعی من این است که در یک جلسه دیگر بحث را به پایان برسانم. والحمدللّه و صلی اللّه علی سیّدنا محمد و آله الطاهرین.

[دکتر مولوی:] عرض کنم که سؤالات بعدی در جلسه بعدی جواب داده خواهد شد و بحث خواهد شد. من از آقای بهشتی که این مطلب را مطرح فرمودند و از نتیجه‌گیری کامل و موافقی که فرمودند به سهم خودم تشکر می‌کنم؛ چون مطلب خیلی مهمی است و در جوامع مختلف روی آن بحث می‌شود. ولی می‌خواستم چند مطلب را عرض کنم: اولاً، مثل مطالبی را که حضرت آقای بهشتی فرمودند درست ۱۵ سال قبل آقای راشد ـ خدا نگهدارشان باشد تحت عنوان «حساب در زندگی» سخنرانی مفصلی فرمودند، و همین مطالب را آن موقع مطرح فرمودند. مخصوصاً این جمله را به یاد دارم که ایشان فرمود: «مسلمان خدا! از کجا معلوم که وقتی سرت را زیر لحاف می‌کنی آن بچه‌ای که پس می‌اندازی گوینده لااله الاالله باشد؟ حساب این را داشته باش!» و حقاً همین است که از کجا معلوم که گوینده لااله الاالله باشد. حسابی است که، همان طور که آقای بهشتی فرمودند، همه مسلمانها باید در نظر بگیرند. در مورد نتیجه‌گیری آقای بهشتی من هیچ عرضی ندارم؛ ولی در مورد مطالبی که قبلاً فرمودند من فکر می‌کنم ایشان به یک مقداری از آنها به همان دلیل که خودشان فرمودند برخورد نفرمودند. بحث خانواده‌های کم‌بچه و پربچه

صورت گرفته و مفصل روی آن بحث شده است. اتفاقاً باید در آنجا مسائل اقتصادی بیشتر مطرح شود؛ به این ترتیب که باید دید خانواده‌ای که دو بچه دارد و آنها را لوس بار می‌آورد از نظر وضع اقتصادی و وضع تعلیماتی چگونه است. ممکن است در خانواده‌ای که خیلی از آنها پایین‌تر هستند دو بچه هم خیلی زیاد باشد که لوس بار نیایند و آنها را از سن پانزده سالگی بر سر کار بگذارند تا خودشان مستقل باشند؛ ولی خانواده دیگری دوازده بچه هم داشته باشند و با وجود این لوس بار بیایند، مثل بچه‌های کندی: رابرت کندی ۹ بچه دارد که هر کدامشان لوس بار آمده‌اند. یا خانواده دیگری که در اینجا می‌شناسیم؛ خانواده‌های خیلی بزرگ؛ خانواده ف، خانواده گاف، خانواده... که اینها اگر حتی پانزده بچه هم داشتند باز لوس و ننر بار می‌آیند و در دامان دایه بزرگ می‌شوند و هر کدام کلفت و نوکر دارند و... در نتیجه این بحث را نمی‌شود تعمیم داد که چون کم‌بچه هستند لوس بار می‌آیند و چون پربچه هستند خوب بار می‌آیند. این طور نیست. مسلم است که در اروپا هم درست نیست.

مطلب مهمتری که در کشورهای پیشرفته بحث شده، راجع به control of birth control است. یعنی آمده‌اند در جامعه خودشان، مثلاً آمریکا، حساب کرده‌اند که خیلی خوب، ما می‌گوییم خانواده‌ها باید از دو یا سه بچه بیشتر نداشته باشند؛ آنهایی که این کار را می‌کنند کسانی هستند که اتفاقاً دستشان به دهنشان می‌رسد؛ یعنی کسانی هستند که می‌توانند بچه را خوب تربیت بکنند؛ هم پولش را دارند، هم عقلش را دارند، هم درایت لازم را دارند. آنها هستند که تعداد بچه‌هاشان کم می‌شود. آن که تعداد بچه‌هایش زیاد می‌شود آن سیاه کم بضاعت اقتصادی و علمی یا آن کارگر پست‌تر است که مرتب بچه تولید می‌کند. در نتیجه در آینده چه خواهد شد؟ تعداد بچه‌هایی که

می‌توانند خوب تربیت بشوند روز به روز کمتر شده، و تعداد بچه‌هایی که در اسلام و در جاهای ناجور بار می‌آیند روز به روز بیشتر می‌شود. پنجاه سال دیگر خواهند دید که مثلاً تعداد نفوس تحصیل کرده و خوب آمریکا کمتر از تعداد نفوس ناجور است. الان این بحث است که در آمریکا یا اروپا یا سوئد، به قول جنابعالی، کنترل کافی می‌شود، ولی چین و هندوستان موالید را کنترل می‌کنند؛ نتیجه چه خواهد شد؟ در آینده تعداد نفوس آنها شش برابر نفوس اینها خواهد شد. این است که الان بحث کنترل بر کنترل پیش آمده است. یعنی دارند بحث می‌کنند که به خانواده‌های مختلف براساس ability و مقدار قدرت زندگی و قدرت تربیتی که دارند اجازه بچه‌دار شدن بدهند. ممکن است در آینده به خانواده‌ای اصلاً اجازه بچه‌دار شدن داده نشود، و حتی (الان در امریکا این بحث هست) برای کسی که بچه‌دار می‌شود مجازات یا مالیاتهای مفصل قرار بدهند تا آن کسی که می‌تواند این مالیات را بپردازد و می‌تواند بچه‌اش را تربیت کند بچه‌دار بشود ولی آن کسی که نمی‌تواند همان یک فرزند را هم نخواهد داشت. این مطلب الان مهمتر از مطلبی است که حضرت آقای بهشتی فرمودند. اگر چنانچه کتابهای تربیتی را مطالعه بکنیم، به خصوص این کتابی که متأسفانه بایبل [Bible] نگهداری کودک شناخته شده و تألیف دکتر اسپاک است و اشکال زیاد دارد، متوجه می‌شویم یکی از مطالبی را که در مورد آن خیلی فشار می‌آورد همین مطلب است که بچه‌ها در خانواده‌های کم‌بچه لوس بار نیایند. او تنبیه را از ده ماهگی شروع می‌کند، برخلاف خیلی از خانواده‌های ایرانی که فکر می‌کنند بچه را باید به حال خودش بگذاری تا هر کاری دلش می‌خواهد بکند. پس مطلبی که الان روی آن بحث می‌شود کنترل بر کنترل است. الان نمی‌دانند چگونه می‌توانند این را تعمیم بدهند و آن را در کنترل بگویند که مثلاً آقای مهندس فلان حق دارند شش بچه داشته باشند ولی

بنده یکی هم نمی‌توانم داشته باشم. حتی در ایران که کمتر کنترل موالید اجرا شده می‌بینیم خانواده‌هایی که دستشان به دهنشان می‌رسد و می‌توانند تربیت بهتری کنند تعداد بچه‌هایشان کمتر است، و آنهایی که اصلاً نمی‌توانند یک بچه را هم تربیت بکنند عده‌شان بیشتر است.

در مورد بخشی از اطلاعاتی که آقای دکتر بهشتی فرمودند من می‌خواستم تصحیح مختصری عرض کنم. اروپا و امریکا را با هم دیگر نمی‌شود مقایسه کرد. امریکا متأسفانه کنترل موالیدش کامل نیست، و حتی از خیلی از کشورهای راقیه عقبتر هم هست. علت این امر هم اتفاقاً وجود کاتولیکها و وجود سیاهان در امریکاست. کاتولیکها در امریکا اکثریت ندارند و بیست درصد بیشتر نیستند؛ ولی در عین حال من خانواده کاتولیکی در امریکا ندیدم که کمتر از شش بچه داشته باشد. در فیلیپین، و به همین ترتیب در جاهایی که کاتولیکها هستند، الان کنترل موالید وجود ندارد. ولی البته مخالف جلوگیری به این ترتیب کلی نیستند. الان کلیسا اجازه داده که مردم قرص مصرف نکنند، ولی تقویمهایی درست کرده‌اند که نشان می‌دهد همسران در چه موقعی از ماه می‌توانند نزدیکی داشته باشند که بچه‌دار نشوند. یعنی اجازه داده شده که بدون قصد ایجاد بچه نزدیکی داشته باشند. مطالبی که می‌خواستم عرض کنم همینها بود.

[دکتر بهشتی:] با تشکر از توضیحات آقای دکتر مولوی، تذکر این نکته را لازم می‌دانم که زیربنای مباحثی که ایشان اشاره فرمودند و می‌توان تحت عنوان تجدید نظر در مسأله کنترل موالید از آن یاد کرد، همان مسائلی بود که در بحث به آنها اشاره شد. یعنی اصولاً مسأله control of birth control ناشی از همان زیربناهایی است که اشاره شد و اشاره فرمودید. راجع به کنترل در امریکا که فرمودند، باید بگویم درصد موالید در آن کشور نسبت به خیلی از کشورهای

اروپایی بالا است؛ ولی نسبت به کشورهای دنیای سوم، امریکا جزو کشورهایی است که در آن کنترل موالید اجرا شده است ـ برحسب آماری که در نشریه‌ای از این سازمان آمده بود و حدود هشت ماه قبل به دست من رسید باز هم امریکا در سطح خیلی کنترل شده‌ای قرار دارد. این مطلب را برای اینکه مطلبی که ایشان فرمودند درست فهمیده بشود توضیحاً عرض کردم. امریکا نسبت به کشورهای اروپا این‌طور است که خوب کنترل نشده، ولی نسبت به کشورهای دنیای سوم عموماً سطح کنترل خیلی بالاست.

[دکترحائری:] بسم الله الرحمن الرحیم. نکاتی را که بنده خواستم عرض کنم در همان برنامه و مقدمه‌ای است که خود آقای بهشتی فرمودند، منتها تفصیل و توضیحی است برای ازدیاد نفوس در خانواده‌هایی که امکانات تعلیم و تربیت و اقتصادی بیشتری دارند. آنچه که در جامعه خود به آن پی می‌بریم و با آن مواجه می‌شویم این است که شاید یکی از علل مهم و عمده جلوگیری از افزایش نسل در خانواده‌های مرفه و متمکن که از نظر دانش و تعلیم و تربیت هم وسایل بهتری دارند مربوط است به راحت‌طلبی و رسیدن به برنامه‌های تفننی. متأسفانه این خانواده‌ها شاید بیشتر از اصول زندگی به این حواشی پایبندند و برای اینکه شب‌نشینی‌ها، تفریحها، گردشها، و آسایشهایشان را از دست ندهند از تولد فرزند جلوگیری می‌کنند؛ نه اینکه یک خانواده متوسط تحصیلکرده که درآمدش هم در سطح نسبتاً خوبی است امکان تربیت مثلاً پنج بچه را نداشته باشد. این همان نتیجه شومی را برای آینده مجامع بشری خواهد داشت که آقای دکتر مولوی اشاره فرمودند که در آینده تعداد افرادی که چه از نظر هوش و ذکاوت و تربیت و چه از نظر امکانات اقتصادی عقبترند، به میزان قابل توجهی از آن خانواده‌هایی که می‌توانند در اداره و پیشرفت جماعات و اجتماعات مؤثر باشند بیشتر خواهد بود؛ اینها در اقلیت خواهند بود و آنها در

اکثریت. بنابراین در کنار توجهی که به جلوگیری از افزایش نسل و کنترل تعداد نفوس از لحاظ کمبود در اجتماعات عقبمانده داریم، ناگزیر باید در آن خانواده و در آن اجتماعات مرفه هم این توصیه‌ها به هر شکلی که نتیجه عملی داشته باشد اجرا بشود تا فقط افراد برای سلب مسئولیت کردن و راحت‌طلبی و رسیدن به برنامه‌های تفریحیشان از داشتن اولاد بیشتر سرپیچی نکنند.

نکته‌ای دیگر که مربوط به حدیث نبوی بود این است که واقعاً اگر ما بتوانیم مسلمان طبق آن موازینی که در قرآن و اسلام هست داشته باشیم، شاید آنها بتوانند در هر دوره‌ای قابل افتخار و شاید نمونه افراد بشر زمان خودشان باشند. به منظور «کنتم خیر امة اخرجت للناس، تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر»[1]، ما اگر مسلمان واقعی باشیم، یعنی در سطح علم و در سطح اخلاق و در سطح تدبیر و در سطح فداکاری برای اجتماع و همنوع باید نمونه باشیم ـ یعنی مسلمانها نمونه باشند. طبعاً این نمونه‌های عالی انسانیت هرچه بیشتر باشند بهتر خواهد بود.

باز نکته‌ای هم که آقای بهشتی نیز اشاره‌ای فرمودند این است که طبعاً برای خانواده‌ها حوادث هست، بیماری هم هست، خطر هم هست؛ مخصوصاً در اجتماعاتی که جنبه مبارزه و مواجهه با خطر باشد. این واقعیت کاملاً به چشم می‌خورد که فردی که ثروتی دارد، یا خانه‌های متعدد دارد، یا وسایل زیادی برای انجام یک برنامه دارد، اگر تعدادی از اینها از دست برود یا با خطر مواجه بشود، دست و دلش نمی‌لرزد؛ و اگر هم بلرزد برای اجتماع خلأ بزرگی به وجود نمی‌آید. یعنی اگر در یک خانواده‌ای که دوازده فرزند دارد دو نفر در راه حق و حقیقت از دست برود، این مبارزه از لحاظ این خانواده تعطیل نمی‌شود و جبران‌پذیر است. اما اگر یک اولاد داشت، یا حاضر نبود و یا به زحمت برای

۱ـ سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

این‌جور فداکاری حاضر می‌شد. ممکن است تمام امکاناتش را در یک حادثه از دست بدهد. به هر حال همان طور که فرمودند ما باید در تمام جهات، من حیث المجموع، با در نظر داشتن وضع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی این مسأله را مورد مطالعه و توجه قرار بدهیم. باز هم عرض می‌کنم که نه تنها مسأله تعلیم و تربیتی که در یک خانواده سطح بالا از نظر فرهنگ و ایمان و اقتصاد در تعلیم و تربیت مفید و مؤثر هست، اصولاً نژاد و نسل ـ نسلی که مربوط می‌شود به توارث ـ اولادهای این خانواده یک سرمایه بزرگتری در اختیار دارند نسبت به آن خانواده‌ای که نسلاً بعد از نسل زندگی محدود، فکر محدود، مطالعات محدود داشتند. لذا جنبه وراثت که در مورد نباتات و حیوانات مورد توجه دنیا هم هست، در مورد انسانها هم باید مورد دقت و توجه قرار بگیرد. خانواده‌هایی واقعاً استعدادهای سرشاری دارند. اینها جا دارد که تولید مثل بیشتری بکنند. بگذریم از آن قسمت دوم که امکانات تعلیم و تربیت خواهد بود. بیش از این مزاحم وقتتان نمی‌شوم.

[دکتر بهشتی:] من یک توضیح یک دقیقه‌ای بدهم که با بیانات جنابعالی و همچنین با مطالبی که آقای دکتر مولوی فرمودند هر دو ارتباط پیدا می‌کند ـ قبلاً هم در ضمن عرایضم بیان کردم. با کمال تأسف (این دیگر هست، چه می‌شود کرد؟) آنچه که امروز تحت عنوان مطالعه آماری صورت می‌گیرد طبیعی است که در داخل نظامهای معین اقتصادی و اجتماعی انجام می‌شود. از رفقایی که ممکن است به منابع مربوطه دسترسی داشته باشند خواهش می‌کنم... من از آقایانی که با من تماس می‌گرفتند خواهش کردم اگر منابعی در این زمینه درباره دنیای سوسیالیست مقتدر دنیا دارند در اختیار بگذارند. ظاهراً آنها خودشان هم گفتند اطلاعاتی که ما داریم کافی نیست. اگر رفقا چنین منابعی دارند خیلی مایلم که آنها را در اختیار داشته باشم، چون ممکن است آنها مطالعه کرده باشند. این مسأله خیلی مهم است که اصولاً این مطلب در داخل چه

نظامی مطرح می‌شود. این خیلی اهمیت دارد. بسیاری از مسائلی که مربوط است به کم شدن انسانهای بااستعداد تربیت شده و افزایش بچه‌های تربیت نشده‌تر مربوط به نظام است. نقش خانواده در آنجا در دنیای امروز... نمی‌خواهم عرض کنم خانواده در تربیت مؤثر نیست؛ خانواده در نظامهایی که ما سراغ داریم همیشه مؤثر خواهد بود، منتها درصد این نقش خیلی کم و زیاد دارد. اگر بچه‌ها در نظام دیگری تربیت بشوند چه بسا نقش این قدر زیاد نباشد. یک مسأله‌ای که آقای دکتر [حائری [راجع به وراثت در استعداد طرح کردند... وارد بحث وراثت نمی‌شویم و اصلاً فن بنده هم نیست و بیشتر فن آقایان است، ولی اجمالاً عرض می‌کنم که در مسأله مورد بحث ما آن وراثت طبیعی کذایی که مورد بحث مفصلی بوده و هست و شاید بتوانیم بگوییم جزو مطالبی است که از نظر علمی هنوز به نتیجه خیلی روشنی نرسیده مطرح نیست. چون ما یک عامل دیگری داریم به عنوان اقتباس و تبعیت بچه از خصلتهای پدر و مادر که آن را با وراثت اشتباه می‌کنیم. این وراثت نیست، اما همان اثر وراثت را دارد. یعنی بچه‌ای که وقتی چشم باز می‌کند و رفتار مادر و پدر و اطرافیان را می‌بیند، تأثیر عمیق و ریشه‌دار اخلاق پدر و مادر در بچه چیزی است شبیه وراثت طبیعی؛ ولی این مطلب از نظر علمی به مسأله وراثت وابستگی ندارد. این دو نباید با هم خلط شود. اگر انسان بخواهد مسأله را واقعاً از نظر وراثت علمی و وراثت طبیعی کذایی مورد بحث قرار بدهد باید صد بچه را از خانواده‌های گوناگون فوراً و به محض تولد بگیرد، به یک محیط مشترک ببرد و تربیت کند، آن وقت ببیند آن وراثت طبیعی معروف تا چه اندازه صدق می‌کند. این است که این مسأله را نباید موکول به مسأله وراثت کذایی کنیم. این مسأله، مسأله محاکات و مسأله پیروی طبیعی فرزند از اخلاق پدر و مادر است که مهم است و حتی اگر مسأله وراثت هم حل نشود مسأله‌ای که فرمودید کاملاً مطرح است؛ یعنی تأثیر عجیب خلقیات پدر و مادر در

دوران کودکی در رشد همین ملکات یا ضد این ملکات در طبیعت.

باز این را هم اشاره کنم که این تجربه عینی است که ما در تعلیم و تربیت داشتیم و از نظر علمی هم تا حدی قابل تدوین است ـ تأثیر ضد را عرض می‌کنم؛ به تأثیر ضد توجه بفرمایید. ما در خانواده‌های محافظه‌کار بچه‌های انقلابی دیدیم. یعنی محافظه‌کاری روی بچه‌ها اثر ضد گذاشته است. خانواده‌ای می‌شناسم که پدر خانواده معمم و ملبس به این لباس است ولی از نظر مذهبی بی‌مبالات است. در چنین خانواده‌ای باید بچه بی‌دین بار بیاید، اما در این خانواده دو برادر دو خصلت کاملاً متضاد دارند: یکی از پدر هم بی‌مبالات‌تر و لاابالی‌تر، و دیگری ضد آهنگ پدر. و عجیب که این پسر در داخل آن خانواده قطب مخالف پدر است. من می‌دانم که مادر هم اصلاً در این خانواده نقشی نداشته است؛ نه پدر و نه مادر. این مسائلی است که در تعلیم و تربیت باید کاملاً مورد توجه قرار بگیرد. اگر ما بگوییم هر ماشینی که پیچیده‌تر است مکانیکی آن ماشین مشکلتر است، باید عرض کنم پیچیده‌ترین ماشینها انسان است و مکانیکی او، یعنی تعلیم و تربیت، واقعاً از هر فن مکانیکی پیچیده‌تر و سخت‌تر است. این است که باید به تمام این جوانب در این بحث توجه بشود.

بهداشت و تنظیم خانواده

جلسه دوم

این جلسه به تاریخ جمعه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۱ برگزار شده است.

در پایان بحث جلسه گذشته عرض کردم که ما در زمینه موضوع بحث این دو جلسه، یعنی بهداشت و تنظیم خانواده، سه سؤال را طرح می‌کنیم تا ببینیم آیا می‌توانیم پاسخ روشنی برای این سؤالات به دست بیاوریم یا نه. سؤال اول: آیا پیشگیری از باردار شدن زن و فرزند آوردنش، از نظر موازین اسلامی جایز است یا نه؟ سؤال دوم: یکی از طرق پیشگیری که کاملاً جدید است تعقیم طبی است. آیا تعقیم طبی با آخرین اسلوبی که امروز هست جایز است یا نه؟ سؤال سوم: اگر زن باردار شد، آیا اسقاط حمل (انداختن بچه) جایز است یا نه؟

جواز یا عدم جواز پیشگیری از باردار شدن

سؤال اول، که آیا پیشگیری از باردار شدن زن جایز است یا نه، مسأله‌ای است که خوشبختانه از عصر خود پیغمبر اکرم ـ صلوات اللّه و سلامه علیه ـ مطرح شده است. از خود پیغمبر و از ائمه ما در این زمینه روایاتی رسیده و فقهای اسلام در فریقین، شیعه و سنی، از قدیم الایام این مطلب را در کتابهای فقهی طرح کرده‌اند و حتی در رساله‌های عملی امروز هم از مراجع فعلی در این زمینه فتوا هست و در این زمینه اصلاً مطلب جدیدی نداریم؛ مطلب همان است که قبلا طرح شده و حل شده است. در عصر پیغمبر و در اعصار گذشته تا چندی پیش، تنها طریق پیشگیری از باردار شدن زن عزل بوده است: مرد از داخل شدن ترشحات جنسی به درون رحم زن جلوگیری کند. این سؤال در

عصر پیغمبر از پیغمبر شده است؛ در عصر ائمه نیز از ائمه شده است. پاسخ این سؤال در روایات، مختلف است. مفهوم پاسخ این سؤال در برخی از روایات این است که مرد می‌تواند (حق دارد؛ اجازه دارد) به وسیله عزل از باردار شدن همسرش جلوگیری کند. مخصوصاً در برخی از روایات یک نکته اضافه می‌کند و آن اینکه اگر جوّ خانوادگی جوّی است که مرد بیم آن دارد که فرزند ناجوری به وجود بیاید این کار مستحب است و مرد به انجام آن تشویق می‌شود. در برخی از روایات می‌گوید این نوع پیشگیری جایز است به شرط اینکه همسر هم با آن موافق باشد؛ یعنی تجویز آن را مشروط می‌کند به اجازه همسر. چون در آن دوره‌ها طرف این آمیزش جنسی، ممکن بوده همسر باشد (یعنی زن او باشد) و ممکن بوده کنیز باشد، تفصیل آمده: اگر طرف آمیزش جنسی و زنی که مرد با او آمیزش جنسی دارد کنیز اوست، اجازه او لازم نیست؛ این خیلی روشن است؛ ولی اگر همسر اوست اجازه او لازم است. در تفاصیل بعدی که فقها داده‌اند، در مورد زن عقدی و زن متعه و صیغه‌ای تفصیلی قائل شده‌اند: در مورد زن عقدی بعضیها [جلوگیری از بارداری را] به اجازه او مشروط کرده‌اند؛ ولی در مورد زن صیغه‌ای نه. ولی این بحثها را من اصلاً طرح نمی‌کنم، برای اینکه بالمآل نتیجه مطالعات این شده و همین است که اصولاً آن منعی که در روایات آمده است یا کراهت است، (چنانچه فتوای خیلیها این است. در عروةالوثقی هم مسأله طرح است و حمل بر کراهت می‌شود)[1]، و یا آن‌طور که من خودم در این زمینه استنباطی دارم مسأله از جنبه حقوقی است و نه از جنبه تحریم یا تحلیل شرعی. یعنی اگر ما حتی بر طبق روایاتی فتوا بدهیم که می‌گوید عزل از زنِ عقدیِ آزاد مشروط به اجازه

۱ـ یزدی، سیدمحمد کاظم، العروةالوثقی، ج ۲، ص ۸۰۹، فصل ۷، مسأله ۶، بیروت، مؤسسة الاعلمی.

اوست، این از آن نظر است که در یک آمیزش جنسی هم مرد صاحب حق می‌شود و هم زن. قصّه، قصّه احترام به حق زن است و می‌گوید به دلیل احترام به حق او مرد اگر خواست در یک آمیزش جنسی فرزندی به وجود نیاید زن هم باید راضی باشد. این غیر از آن چیزی است که این روزها مطرح است که آیا اصلاً این کار از نظر ذاتی و قطع نظر از جنبه حقوقی حرام است یا حلال. این دو خیلی با هم فرق دارند. سؤالی که غالباً می‌شود در این مورد است، و روایاتی که عزل از زن آزاد و همسر عقدی آزاد را منع می‌کند، اگر تمام باشد، ناظر به مسأله حقوقی است. برای من این نکته خیلی روشن است. یعنی برای من در این نکته جای ابهام نیست که اگر این منع، منع تحریمی باشد و دلائلش تمام باشد، جنبه حقوقی دارد؛ وگرنه جنبه غیر حقوقی هیچ از آن استفاده نمی‌شود. چون در آن عصر تنها راه ممکن برای پیشگیری این بوده، مورد سؤال هم عزل بوده است. طرق و وسایل دیگر پیشگیری که بعدها اختراع شده و به وجود آمده در آن موقع اصلاً مطرح نبوده است. ولی مدلول روایات کاملا در این زمینه مطلب را روشن می‌کند و یک فقیه با اطمینان خاطر می‌تواند الغای خصوصیت کند و بگوید استفاده از وسایل دیگر پیشگیری هم اشکالی ندارد. حتی آخرین وسیله معمول که استفاده از قرصهای ضد بارداری است، چیزی [=حکمی] علاوه بر آنچه در مورد عزل هست نمی‌تواند داشته باشد. این از نظر وسایل عادی پیشگیری در سؤال اول.

حکم تعقیم طبی

در مورد سؤال دوم (تعقیم طبی به کمک اسلوب جدید، چه از طرف مرد و چه از طرف زن)، در ابتدا توضیحی درباره تعقیم طبی می‌دهم تا موضوع بحث روشن شود. موضوع بحث عبارت است از اینکه با یک عمل پزشکی (جراحی

یا غیر جراحی؛ در طرف مرد یا در طرف زن) جهاز تولید تخمک یا اسپرم از کار انداخته بشود، بدون آنکه به غریزه جنسی مرد یا زن آسیبی وارد بیاید؛ یعنی بدون اینکه مرد یا زن هیجان آمیزش جنسی را از دست بدهند. این فرض مطلب است. در بحثهای فعلی بهداشت و تنظیم خانواده که از طرف مجامع علمی منتشر شده است مسأله به این عنوان طرح شده است. اگر پزشکی در این مورد تردید کند و بگوید «خیر، اینها مدعی این مطلب هستند.» آن بحث دیگری است. آن یک بحث علمی است و از دایره صلاحیت بنده هم کاملاً خارج است. ولی آنچه را که من در آخرین نشریات که اتفاقا به مناسبت بحثی برای من آورده بودند دیدم، مسأله اینطور طرح شده ـ تعقیم طبی بدون آنکه کمترین آسیبی، یا بگوییم آسیب قابل ملاحظه‌ای، به شهوت جنسی مرد یا زن وارد آید. آیا این جایز است یا جایز نیست؟ این مسأله به این شکل نه در عصر پیغمبر مطرح شده، نه در عصر ائمه مطرح شده، و نه در کتابهای فقهی مطرح شده است. در عصر پیغمبر مسأله دیگری مطرح شده است: مسأله اخصاء؛ مسأله اینکه مردی را از مردی بیندازند؛ مسأله خواجه کردن (یا به اصطلاح معروف: خوجه کردن). مسأله اخصاء غیر از تعقیم است. حتی عوارض جسمانی اخصاء و خوجه کردن بسیار زیاد است. عقده‌های روانی و عوارض روحی خوجه کردن در طرف مرد بسیار زیاد و خطرناک است. حتی آثاری که در چهره و صورت مرد می‌گذارد قابل ملاحظه است. اخصاء و مسأله تعقیم طبی، با قیدی که عرض کردم، بدون شک دو موضوع فقهی کاملاً متفاوت‌اند. اگر ادله‌ای بر حرمت اخصاء در زمان پیغمبر و از زبان پیغمبر رسیده باشد هرگز نمی‌تواند به تعقیم طبی مورد بحث ما تعمیم پیدا کند. ولی جالب اینجاست که ما دو روایت از طریق عامه در زمینه اخصاء داریم؛ یکی از این دو روایت می‌گوید از پیغمبر درباره اخصاء پرسیدیم و ایشان فرمود، نه! روایت

دیگر می‌گوید ما در جنگ بودیم و تحت فشار غریزه جنسی بودیم؛ از پیغمبر پرسیدیم که آیا ما می‌توانیم برای اینکه خودمان را از این مشکل خلاص کنیم خود را اخصاء کنیم؟ پاسخی که پیغمبر می‌دهد پاسخی است که حتی بوی جواز از آن استشمام می‌شود. می‌فرماید: اخصاء امت من روزه است؛ روزه بگیرید! از طریق روزه این مشکل را حل کنید. یک چنین پاسخی در ذائقه فقیه چنین اثری دارد که گویی حرمت اخصاء لق است. در مورد اخصاء باز مسأله به دو شکل طرح می‌شود: یکی اینکه یک فرد قلدر خودخواه می‌خواهد نوکر حرمسرا داشته باشد که مثل حیوان بدود، ولی حتی غریزه جنسی حیوان را هم نداشته باشد؛ می‌آید بر خلاف شئون انسانی و حقوق انسانی یک انسان را خصی و خوجه می‌کند. این از جنبه حقوق و حقوق عموم انسانی مطرح است. این تحریم می‌شود. نه تنها تحریم می‌شود بلکه اگر کسی چنین کاری را نسبت به یک فرد آزاد انجام بدهد دیه دارد و تحریم شدید هم دارد. یک وقت است که یک انسانی خودش می‌خواهد این کار را بکند؛ آیا می‌توانیم بگوییم «جَنی علی نفسه»، به خودش جنایت کرد و حرام است ـ مثل اینکه انگشت خود را ببرد ـ یا نه؟ در این مورد، یعنی در این نوع دوم که جنبه حقوقی و تجاوز و عدوان به حق دیگری مطرح نیست، به اشکال می‌توان از مآخذ فقهی نظر روشنی کسب کرد؛ حتی در مورد اخصاء. ولی آنچه اصلاً موضوع بحث ماست تعقیم طبی است که با اخصاء تفاوت کلی دارد.

پنج ـ شش ماه قبل در مجمعی بودم که چند پزشک مطالعه‌گر در این زمینه‌ها حضور داشتند، ولی چون انسانهای باایمانی نبودند، با کمال صراحت می‌گویم، نتوانستم به نظر و به نقلشان اعتماد کنم. از آنها سؤال کردم که آیا این تعقیم طبی یک نقص ساختمانی در بدن انسان تلقی می‌شود یا یک چیزی است شبیه برداشتن لوزه‌ها (که خود یک ترشحاتی دارد) یا برداشتن آپاندیسیت، یا

یک نوع نقص دستگاهی است و جهازی با آثار گوناگونی ناقص می‌شود؟ نظرات آنها این بود که نه، این امر بیشتر و حتی بعضی از آنها می‌گفتند کمتر از برداشتن لوزه‌ها واکنش پزشکی و واکنش در کار دستگاهها و اندامهای بدن دارد. العهدة علیهم، و العهدة بر شما رفقایی که در این زمینه متخصصین باایمان حاضر هستید که نظرتان را بعد بفرمایید. ولی به هر حال، اگر مسأله این‌طور باشد هیچ گونه دلیلی تاکنون بر حرمت چنین تعقیمی از منابع فقهی اسلامی، اعم از شیعه و سنی به دست نیامد با تتبع واسعی که من در این زمینه کردم. ــ این هم سؤال دوم. و اما سؤال سوم، یعنی سقط جنین.

سقط جنین

مسأله سقط جنین در عصر خود پیغمبر ـ صلوات اللّه و سلامه علیه ـ مطرح شده، در عصر مولی علی ـ علیه السلام ـ و در دوران قضا و داوری آن حضرت مطرح شده، در عصر ائمه ما ـ سلام اللّه علیهم اجمعین ـ مطرح شده و روایات زیادی در این زمینه از شیعه و سنی در دست است. فقهای فریقین نیز مسأله را از قدیم الایام طرح کرده‌اند و در این باره نظر داده‌اند. ولی مسأله، چه در روایات و چه در کلام فقها، از دید حقوقی مطرح شده است. مسأله به این شکل مطرح شده که اگر کسی بچه‌ای انداخت دیه دارد یا ندارد، و دیه‌اش چقدر است. دیه یک جنبه حقوقی است. اینکه آیا اگر زنی با اجازه و رضایت شوهرش بچه‌ای را انداخت گناهی مرتکب شده یا نه هیچ مطرح نیست جز در یک روایت که نقل خواهم کرد. در کلمات فقها که حتی آن یک روایت هم مطرح نیست و اصلاً چیزی نیافتم ـ باز با تتبع وسیعی که کردم. حتی در رساله‌های عملی امروز بحث به عنوان دیه مطرح است؛ در عروة [الوثقی]، در

تحریر الوسیلة[1]، در این کتابهای مفصل فقهی امروز که رساله عمله است تحت عنوان دیة الجنین (دیه جنین) مطرح است که چقدر است. اگر نطفه بود چقدر، اگر علقه بود چقدر، اگر مضغه بود چقدر، اگر استخوان داشت چقدر، اگر کامل بود چقدر؛ اما اینکه حرام و گناه است یا نه، طرح نشده؛ نه در میان فقهای عامه و نه در میان فقهای خاصه؛ نه در روایاتی که عامه از پیغمبر و حتی از صحابه نقل کرده‌اند و نه در روایاتی که خاصه از ائمه نقل کرده‌اند باز هم عرض می‌کنم، جز در یک روایت. بنابراین، مسأله سقط جنین از دید حرمت ذاتی و گناه بودن یک مسأله فقهی بکر و نو است؛ مسأله‌ای است که باید یک فقیه امروز آن را بررسی کند. این است که اگر کسی در این زمینه نظر به حرمت بدهد و بگوید حرام است، نمی‌شود گفت وی در سیاق فقهای گذشته ـ رضوان اللّه علیهم اجمعین ـ فتوا داده است. و نه اگر کسی گفت حرام نیست، نمی‌شود گفت وی بر خلاف فقهای گذشته ـ رحمة اللّه علیهم اجمعین ـ فتوا داده است. این مسأله، مسأله‌ای است نو. در کتابهای فقهی که در اختیار من بود و ابواب گوناگون آنها را بررسی کردم، اصلاً تحت این عنوان فقیهی نظری ندارد. بله، از برخی از عبارات فقهای ما چیزهایی استفاده می‌شود، که من در این بحث هم از آنها استفاده خواهم کرد.

در مورد سقط جنین مسأله از دو دید مطرح می‌شود: ۱ـ آیا سقط جنین خودبخود گناه است؟ ۲ـ آیا سقط جنین اعتداء و تجاوز به حق کسی است و از نظر تجاوز به حق کسی گناه است؟ اما از دیدگاه اول (آیا سقط جنین خودبخود گناه است) این عمل تحت چه عنوانی می‌تواند گناه باشد؟ آیا از نظر آنکه قتل نفس است و آدمکشی گناه است، یا اینکه آدمکشی نیست ولی گناه است؟ من

۱ـ خمینی، امام روح‌الله، تحریرالوسیلة، ج ۲، ص ۵۹۷، کتاب الدیات، فصل لواحق، فرع اول، بیروت دارالانوار.

قبلاً این را از شما رفقا سؤال می‌کنم ـ این را غالباً باید به عنوان یک مسأله عرفی با رفقایی که فکرشان به بحثهای صناعی فنی فقه کمتر آشنا شده و تماس گرفته مطرح کنیم و ببینیم نظر ایشان چیست. شما دوستان، آقایان و خانمها، هر وقت صحبتی از سقط جنین و گناه بودن آن می‌شده، تلقیتان چه بوده است؟ اگر گناه بود از چه دیدی به نظرتان گناه می‌آمده است؟ از دید قتل نفس یا از دیدی دیگر؟

[یکی از حاضران:] از دید قتل نفس.

[دکتر بهشتی:] از دید قتل نفس. پس اصلاً برای شما چیز دیگری مطرح نبود؟

[همان فرد:] نه!

[دکتر بهشتی:] خیلی خوب. من گمان می‌کنم در هر جا در سطح متعارف مطرح بکنید که آیا سقط جنین گناه است یا نه، شائبه قتل نفس در آن است. چند نفر از خانمها که مکرر این مسأله را از من به عنوان یک مسأله فقهی سؤال کرده‌اند نگرانیشان این بوده که ما الان یک ماه است که احساس حمل می‌کنیم، اگر ما سقط جنین کنیم آیا آدم نکشته‌ایم؟ نگرانی خانمها این بوده است. بنابراین، اگر در اذهان شائبه‌ای از این نظر وجود دارد از نظر قتل نفس است. خوب، اگر مسأله از نظر قتل نفس مطرح باشد باید عرض کنم مستفاد از دلائل فقهی ما و عبارات برخی از فقهای بزرگ قرنهای اخیر این است که سقط جنین قبل از آنکه روح در او دمیده شود قتل نفس نیست. خوب، یعنی چه قبل از اینکه روح در او دمیده شود؟ روح یعنی چه؟ اجازه بدهید پاسخ به این سؤال را که روح یعنی چه آخر بحث عرض کنم. قبلاً روایات و عبارات فقها را در این زمینه بخوانیم تا قدری با مطلب از زبان فقه و حدیث آشنا شویم تا بعد ببینیم مطلب چیست و روح یعنی چه.

قتل «نفس» چیست؟

یک سؤال: آن چیزی که ما می‌گوییم به عنوان قتل نفس حرام است قتل کدام نفس است؟ نفس یعنی جان. به موجود جاندار هم گاهی نفس می‌گوییم؛ یعنی صاحب نفس. چه جانداری را اگر بکشیم حرام است؟ مثلاً پشه هم یک جاندار است؛ آیا اگر یک پشه را بکشیم حرام است؟ آیا کشتن پشه قتلِ نفس محرّم است؟ کشتن مگس حرام است؟ کشتن گوسفند حرام است؟ اینها را نمی‌گوییم حرام است. ما کشتن هر موجود زنده‌ای را مسلماً در اسلام حرام نمی‌دانیم. در این شکی نیست ـ مگر اینکه بعضیها عضو پر و پا قرص انجمن حمایت از حیوانات باشند، آن هم از غالّین در این مسلک، و بگویند اصلاً هیچ موجود زنده‌ای را نباید بیازاریم، حتی پشه را، حتی مگس را. البته این آقایان حامیان انجمنهای حمایت حیوانات که ما غالباً دیده‌ایم وقتی که دیگر بالش نرم زندگی زیر سرشان گذاشته شد و زندگیشان از هر نظر مرفه شد، برای سرگرمی یا برای ارضای برخی از عواطف خودشان ـ حال خیلی هم بدبین نیستم ـ به فکر عضویت در انجمن حمایت از حیوانات می‌افتند؛ و الا همین آقایان اگر جنگی بین کشور استثمارگرشان با کشورهای دنیای سوم پیش بیاید تا آرنج که هیچ، تا حلقومشان در خون بندگان خدا فرو می‌رود و این را به هیچ وجه مخالف با مقررات انجمن حمایت حیوانات تلقی نمی‌فرمایند! به هر حال، ما که این‌طور نیستیم. ما که مبنای فقهیمان فعلاً این نیست که کشتن گوسفند حرام است چون قتل نفس است. ما قتل نفس محترمه، یعنی انسان کشی را حرام می‌دانیم. باید بر یک موجودی عنوان انسان صدق کند تا بگوییم کشتنش حرام است. مادام که عنوان انسان بر او صدق نکند دلیلی بر حرمت قتل او در دست نیست. اینک سؤال: آن چیزی که به هر حال یک روزی انسان می‌شود، چه وقت عنوان انسان بودن بر او صدق می‌کند؟ آیا از همان وقت که نطفه‌ای دو بخشی بود (بخشی

پیش مرد و بخشی پیش زن) انسان بود؟ یعنی اسپرم مرد حتی قبل از اینکه به رحم زن منتقل بشود انسان است؟ نه! آن وقت انسان نیست. بسیار خوب. آیا بعد که این دو تخمک با هم درآمیختند و نطفه در رحم زن تشکیل شد عنوان انسان بر او صدق می‌کند؟ یا وقتی نطفه تبدیل شد به یک قطعه لخته خون؟ یا وقتی که تکامل پیدا کرد؟ اینکه این تکامل را از زبان ساده قرآن مطرح کنیم، یا از زبانِ دقیقِ علمیِ جنین‌شناسی یا رویان‌شناسی مطرح کنیم، تفاوت نمی‌کند.

مراحل رشد جنین از نظر قرآن

همان‌طور که آن روز اشاره کردم تکامل جنین تا پایان هفت ماهگی به صورت قابل ملاحظه‌ای ادامه دارد و از هفت ماهگی تا نه ماهگی دیگر تکامل و رشد جنین معمولاً به حساب نمی‌آید. حال سؤال این است که در کدام یک از این دوره‌هایی که جنین تا پایان هفت ماه طی می‌کند عنوان انسان بر او صدق می‌کند؟ از زبان قرآن می‌گوییم تا وقتی که علقه است، یا وقتی که به صورت تکه گوشت در می‌آید، یا وقتی که استخوانها هم در او پیدا می‌شود، یا بعد از این. از زبان رویان‌شناسی می‌گوییم وقتی که خطوط عضلات او مشخص می‌شود؛ وقتی که نخستین نقطه‌های استخوانی و غضروفی در روی او پیدا می‌شود؛ موقعی که اصل سازمان اعصاب او شکوفا و ظاهر می‌شود؛ موقعی که مو بر او روییده می‌شود؛ موقعی که حفره‌های گوش و چشم در او مشخص می‌شود؛ موقعی که موهای اولیه او می‌ریزد و موهای نویی که می‌ماند بر اندام او روییده می‌شود؛ ـ چه وقت؟ چون مسأله روح در رویان‌شناسی فعلی مطرح نیست که من بگویم روح. بنابراین، در جنین‌شناسی دوره‌ها را بر حسب ظواهر بدنی مشخص می‌کنیم. کدام یک از اینها؟ در کدام یک از این ادوار بر جنین

عنوان انسان صدق می‌کند تا اگر انسان را از بین برد بگوییم قتل نفس کرده است؟ فعلاً نگاهی به زبان شرع، یعنی زبان قرآن و حدیث بیندازیم و بعد هم به سراغ علم برویم. «و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین، ثم جعلناه نطفةً فی قرار مکین، ثم خلقنا النطفة علقة، فخلقنا العلقة مضغه، فخلقنا المضغة عظاماً، فکسونا العظامَ لحماً، ثم انشأناه خلقاً آخر، فتبارک اللّه احسن الخالقین. (آیه‌های دوازده تا چهارده از سوره مؤمنون.) ما انسان را از چکیده‌ای از خاک آفریدیم؛ آنگاه او را به صورت نطفه‌ای در جایگاهی آرام قرار دادیم. آنگاه نطفه را علقه گرداندیم و سپس علقه را مضغه، آنگاه نطفه را لخته خونی گرداندیم و آنگاه لخته خون را پاره گوشتی خطخطدار، و آنگاه در این پاره گوشت خطخطدار استخوان پدید آوردیم که پیرامون استخوان را گوشت پوشاندیم، آنگاه او را آفرینشی (تطوّری، تحولی) دیگر بخشیدیم؛ پاینده باد خدا که بهترین آفرینندگان است.

«ثم» یعنی چه؟ چطور وقتی به این مرحله اخیر رسید شد «ثم انشأناه خلقاً آخر»؟ او را طوری دیگر بخشیدیم. چرا تعبیر به «طوری دیگر» شد؟ این دیگر بودن طور اخیر از زبان قرآن یعنی چه؟ آیا یعنی اینکه در این مرحله جنین تبدیل به یک موجود دیگر می‌شود از نوعی دیگر؟ آیا پیدایش نوع انسانی در این مرحله است؟ تعبیر اینکه ما پس از آنکه این ساختمان بدن تمام شد او را نوعی دیگر کردیم ناظر به چیست؟ و چرا تعبیر به نوعی دیگر و خلقی دیگر شده است؟ تعبیر این است که ما او را خلقی دیگر پرداختیم. چطور تا قبل از آن این تعبیر نبود؟ چرا این تعبیر در این آیه آمده است؟ آیا از آن نظر که در این مرحله جنین تغییر نوع می‌دهد؟ یا از آن نظر که نمی‌توان گفت در این دور او را چه کار کردیم و مسأله بغرنج است؟ـ و چون بغرنج است مبهم از آن نام می‌برد. یعنی آیا از نظر مبهم بودن تعبیر خلقاً آخر را به کار می‌برد؟ یعنی خدا

جنین را یک جور دیگر کرد. ـ تعبیر فارسی آن همین می‌شود که بعد او را یک جور دیگر کردیم. اما اینکه چه جور، نمی‌خواهد بگوید. چون اگر بخواهد بگوید داستان روح است و آن وقت دومرتبه: «یسئلونک عن الروح» و تازه پاسخ چیست؟ «قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلاً.[۱]» خوب، وقتی پاسخ سؤال این باشد، از همان اول مبهم می‌گوییم ثم انشأناه خلقا آخر.

آیا می‌شود از این «ثم انشاناه خلقاً آخر» استفاده کرد که در این مرحله است که جنین مصداق انسان می‌شود و قبلاً مصداق انسان نبود؟ ببینیم آیات دیگر قرآن می‌تواند به ما کمک کند. «ذلک عالم الغیب و الشهادة، العزیز الرحیم، الذی احسن کل شیء خلقه و بَدَأَ خلقَ الانسان من طین ثم جَعَلَ نسلَه من سُلالَةٍ من ماء مهین، ثم سوّاه و نَفَخَ فیه من روحه و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة قلیلا مّا تشکرون» (سوره سجده آیات شش تا نه). آن است دانای بر نهان و آشکار؛ توانای نیرومندِ مهربان؛ آنکه آفرینش هر چیزی را به صورتی نیکو پرداخت و آفرینشِ انسان را از خاک شروع کرد و آنگاه نسل انسان را از چکیده‌ای از آبی بی‌ارزش قرار داد؛ آنگاه او را پرداخت و بعد: «نفخ فیه من روحه»، از روح الاهی در او دمید و برای شما گوش و چشمان و دلها قرارداد اما شما کمی سپاسگزار هستید.

در داستان آدم می‌گوید: «فاذا سَوَّیتُه و نفختُ فیه من روحی فَقَعوا له ساجدین[۲]»؛ ای فرشتگان! در برابر انسان، آن موقعی که او را پرداختم و بعد که از روح خود در او دمیدم، سجده کنید. معلوم می‌شود آن ارزش والای آدم مال مرحله‌ای است که می‌گوید از روح خود در او دمیدم؛ والا قبلاً که پیکرش

۱ـ سوره اسراء، آیه ۸۵.

۲ـ سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

را پرداخته می‌کنم چنین ارزشی ندارد. خوب، این روح چیست؟ آیا این «انشأناه خلقا آخر» ناظر به همان روح دمیدن نیست؟ از دید قرآن فهمی این مطلب برای من مفهوم است که این انشأناه خلقاً آخر ناظر به همان روح دمیدن است. معلوم می‌شود که جنین پس از گذراندن دوره‌های نخستین روح پیدا می‌کند. حالا این دو مطلب را از هم جدا کنیم: یک (آیا از نظر علمی روح پیدا کردن جنین پس از اینکه هیکلش و اندامهایش و جهازاتش پرداخته شد مفهوم صحیحی دارد یا نه؟ عرض کردم که این مسأله را در پایان مطلب عرض می‌کنم؛ دو) آیا از نظر زبان شرع و روایات و عبارات فقها چنین چیزی مطرح است یا نه؟ اما از نظر زبان شرع: در کتاب وسایل [الشیعه] از کتاب [فروع] کافی، به سندش از امیرالمومنین، علی علیه السلام، نقل می‌کند (مأخذ این است: وسائل الشیعه، چاپ امیر بهادر، جلد سوم، صفحه ٤٩٨. در کتاب دیات؛ ابواب الدیات؛ دیات الاعضاء؛ باب دیة النطفة؛ روایت چهارم). نص روایت این است: «جَعَلَ دیةَ الجنین مئةَ دینار، و جَعَلَ منیَ الرَّجُلِ الی اَن یکون جنیناً خمسةَ اجزاء. فاذا کان جنیناً قبل ان تَلجَه الروح مئةُ دینار، و ذلک انّ اللّه عزوجل خلق الانسان من سُلالة و هی النطفة، فهذا جزءٌ؛ ثمَّ عَلَقَة، فهو جزئان؛ ثم مضغة، فهو ثلاثة اجزاء؛ ثم عَظماً، فهو اربعةُ اجزاء؛ ثم یُکسی لحماً، فحینئذ تَمَّ جنیناً، فَکَمُلت له خمسة. لخمسة اجزاء مئةُ دینار، و المئة دینار خمسة اجزاء. فجعل للنطفة خمس المئة: عشرین دیناراً، و للعلقة خُمسی المئة: اربعین دیناراً، و للمضغة ثَلاثة اخماس المئة: ستّین دیناراً، وللعظم اربعة اَخماس المئة: ثمانین دیناراً؛ فاذا اُکسَی اللّحم کانت له مئة کاملة، فاذا نَشَأَ فیه خلقٌ آخر (و هو الروح) فهو حینئذ نفسٌ بألف دینار کاملة، ان کان ذَکَراً؛ و ان کان انثی فَخَمسمائة مئة دینار.[1]» این روایت صریح است در بیان معنی آیه به آن صورتی که استنباط

۱ـ کلینی، کافی، ج ۷، ص ۳۴۲، ح ۱، باب دیةالجنین؛ و نیز حرعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ←

کردیم. روایت از مولا ـ علی علیه السلام ـ است. دیه جنین را تا جنین است صد دینار قرار داده است. برای نطفه مرد (اسپرم مرد) تا وقتی که جنین شود پنج جزء و پنج دوره مشخص کرده است. وقتی جنین است، پیش از آنکه روح در او وارد شود، صد دینار دیه دارد؛ چون خدای متعال انسان را از سلاله آفرید، که نطفه است،ـ این یک جزء. بعد علقه، این دو جزء. بعد مضغه، این سه جزء. بعد استخوان، این چهار جزء. بعد پوشیده از گوشت، که در این صورت جنینِ کامل می‌شود. برای پنج جزء صد دینار. صد دینار را پنج قسمت کن. برای نطفه یک پنجم صد دینار را مقرر کرد، که بیست دینار است. برای علقه دو پنجم را، که چهل دینار است. برای مضغه سه پنجم صد دینار را، که شصت دینار است. برای استخوان چهار پنجم صد دنیار را، که هشتاد دینار است. وقتی گوشت بر آن پوشانده شد صد دینار کامل می‌شود. بعداً، وقتی در او خلقی دیگر پدید می‌آید ـ و آن روح است ـ در این موقع نفس است که دیه‌اش هزار دینار است. یعنی قبل از این، نفس نیست. خیلی روشن است. دلالت حدیث کامل است. قبل از این نفس نیست؛ حالا نفس است و هزار دینار دیه دارد؛ ولو جنین است و در شکم مادر است، هزار دینار دیه دارد عینا مثل یک انسانِ متولد شده. اگر مرد است هزار دینار و اگر زن است پانصد دینار. این قضایَ علی، علیه السلام، است. از فقهای ما علامه حلّی در شرایع به عین این مطلب فتوا داده است. عبارت شرایع را می‌خوانم. ـ دوستان باید اجازه بدهند امروز یک کمی بحثمان طولانیتر بشود. اگر بحث سنگین بشود آن را قطع می‌کنم و بقیه آن بماند برای جلسه بعد؛ ولی گمان می‌کنم وسط بحث بریده می‌شود... نمی‌دانم چه کار باید کرد. این با اداره کنندگان جلسه است. نظرتان را بفرمایید تا من بدانم چه کار باید بکنم. من فکر می‌کنم باید حداقل تا هشت و

← ۱۹، ص ۲۳۸، باب ۱۹ازابواب دیات اعضا، ح ۳۵۶۴۹.

بیست دقیقه صحبت کنم.

[یکی از حضار:] شش ـ هفت نفر برای سؤال نوبت گرفته‌اند.

[دکتر بهشتی:] جلسه دیگر برای پاسخ به انتقادات می‌آیم ـــ مثل آن دفعه. چون اگر بحث بریده بشود گمان می‌کنم چیز مطلوبی از آب در نیاید. حالا در عین حال تابع رأی رفقا هستم...

در کتاب شرایع چاپ عبدالرحیم، صفحه ۳۹۷ و ۳۹۸، کتاب الدیات. می‌گوید نظر چهارم در لواحق این بحث است و این لواحق چهار بحث است که یکی از آنها جنین است. دیه جنین مسلمان صد دینار است، اگر جنین کامل باشد و روح در او دمیده نشده باشد؛ خواه نر باشد و خواه ماده. و اگر روح دمیده شده باشد دیه کامل است برای مرد و نصف دیه است برای زن[1] یعنی هزار دینار برای مرد و پانصد دینار برای زن. و دیه کامل واجب نیست مگر پس از یقین به حیات. اینجا تعبیر می‌کند به حیات. البته می‌گوید صرف حرکت جنین در رحم دلیل این نمی‌شود که بگوییم حیات دارد؛ چون ممکن است در اثر حرکات رحم این حرکت به وجود آمده باشد. خوب عنایت کنید! در صورتی که در جنین روح دمیده شده باشد کفاره هم واجب است. یعنی علاوه بر دیه، کفاره قتل نفس هم واجب است. بنابراین اگر زنی فرزند و جنین خودش را پس از جاندار شدن و پس از روح‌دار شدن اسقاط کرد، یا به دیگری مراجعه کرد که او جنین را اسقاط کند، بر او لازم است دیه این فرزندی را که انداخته بدهد. و خودش هم از این دیه بهره‌ای نمی‌برد، چون خودش قاتل است. و اگر دیگری سبب شد که زن بچه بیندازد (مثلاً او را ترساند یا یک حالت روحی یا جسمی برای او ایجاد کرد که بچه انداخت) دیه بر عهده آن کسی است که

۱ـ حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفربن الحسن، شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۲۸۰، بیروت، دارالاضراء.

موجب این قتل شده و زن هم از این دیه ارث می‌برد، ـ همه کسانی که ممکن بود از مال این بچه ارث ببرند ارث می‌برند؛ خود زن هم همین‌طور. اگر کسی زنی را زد و در اثر زدن بچه انداخت و این بچه هنگام افتادن مرد، ضارب قاتل است و قصاص می‌شود (کشته می‌شود) اگر این کار را عمداً کرده باشد؛ و اگر خطئاً کرده، در این صورت دیه بر عاقله است؛ و اگر مشتبه بوده و قتل شبه عمد بوده در این صورت دیه در مال اوست. و اگر بچه مدت کوتاهی بماند و بمیرد، یا بیفتد اما در موقعی که دیگر مثل او نمی‌ماند، در این صورت باز همین احکام بر او جاری است. و در تمام این حالات کفاره قتل نفس بر قاتل واجب می‌شود. بنابراین محقق در شرایع به همین مضمون فتوا داده است. یعنی این روایت را فقهای ما اصولاً تلقی به قبول کرده‌اند.

حالا عنایت بفرمایید به عبارت صاحب جواهرـ این خیلی جالب است. صاحب جواهر در شرح این بخش از عبارت شرایع که مربوط به کفاره است می‌گوید، (عین عبارت را می‌خوانم(: «و کیف کان، فلا کفارة علی الجانی عندنا، بل الاجماع بقسمیه علیه، لعدم صدق القتل بعد فرض عدم ولوج الروح.[1]» می‌گوید در دیه جنین که تا صد دینار بود (نه آن که هزار دینار و پانصد دینار است) یعنی آن که قبل از ولوج روح است ـ قبل از اینکه روح در آن وارد شود کفاره نیست، فقط دیه است. بلکه اجماع محصل و اجماع منقول بر این مطلب هست. چرا؟ چون در فرضی که روح در او ولوج پیدا نکرده و وارد نشده قتل صدق نمی‌کند. خیلی صریح است. قبل از ولوج روح قتل بر آن صدق نمی‌کند. این صریح عبارت صاحب جواهر است. ملاحظه می‌فرمایید که از روایات و از عبارات فقهای بزرگ ما به دست می‌آید که سقط

۱ـ نجفی محمدحسن، جواهرالکلام، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱م، الطبعه سابعه، ص ۳۶۴.

جنین قبل از ولوج روح که قطعاً پس از چهار ماه اول است ــ ولی اینکه آیا بلافاصله است یا فاصله دارد بحثی دیگر است، ولی قطعاً پس از چهار ماه اول است ــ از نظر روایات و عبارات فقهای ما بر او قتل صدق نمی‌کند؛ لذا ادله حرمت قتل نفس شامل او نمی‌شود. حالا اگر یک پزشک، یک جنین‌شناس، یک زیست‌شناس، می‌گوید «آقا این حرفها چیست؛ آنها این مطلب سرشان نمی‌شده، والا حیات از همان اول در نطفه هست، بنابراین جنین موجود زنده‌ای است که در این فرض او را کشته‌اند.» پاسخ او این است که ما نگفتیم حیات نیست. اصلاً روایت نمی‌گوید حیات نیست. می‌گوید قتل انسان نیست؛ نمی‌گوید قتل موجود زنده نیست. اصلاً شما چرا مطلب را عوضی می‌گیرید تا فکر بد و خیال بد به ذهن شما راه پیدا کند که اینها سرشان نمی‌شده است. حالا سرشان می‌شده یا نمی‌شده، اصلاً مسأله از این دید مطرح نیست. از این دید مطرح است که آیا این قتل انسان است یا نه. یک مکتب حقوقی همین امروز در دنیا، ــ همین امروز با تمام پیشرفتهای علمی ــ در یک کشوری اعلام می‌کند و می‌گوید سقط جنین تا قبل از چهار ماه قتل نفس نیست. آیا کسی به او می‌گوید «عجب بی‌سوادی هستی! تو نمی‌دانی که این از اول جان دارد!» کسی چنین حرفی به او می‌زند؟ می‌گوید آقا «من دارم از نظر حقوقی مسأله را مطرح می‌کنم»؛ می‌گوییم این مشمول قوانین قتل نفس نیست. ما برای خودمان اصطلاح داریم. حقوق برای خودش یک اصطلاح دارد، پزشکی هم برای خودش یک اصطلاح دارد. اصطلاحات اینها می‌تواند از هم جدا باشد؛ اشکالی پیش نمی‌آید.

حالا برویم ببینیم مسأله علم در اینجا چیست. آیا می‌توانیم از علم هم، حتی مختصری، یک چیزهایی استنباط بکنیم یا نه؟

فرضیه تکامل

در بحث تکامل، کسانی که فرضیه تکامل را پس از همه حک و اصلاحهایی که به وسیله داروین در آن به عمل آمد چون این فرضیه قبل از داروین بود و بعد هم البته به وسیله داروین یک بیان علمی عالی از آن شده است، ولی با اصلاحات و رفرمها و تجدید نظرهایی که بعد در این دوره‌ها در آن به عمل آمده؛ ولی اصل تکامل از نظر علم یک اصل پذیرفته شده است. کسانی که در این آخرین ادوار می‌خواهند باز مسأله تکامل را در موجودات زنده و پیدایش انواع بپذیرند به چند دلیل اساسی استناد می‌کنند. یکی از دلایل اساسی در بحث تکامل که حتی شاید در کلاس ششم دبیرستان هم ملاحظه فرموده باشید، این است که ما می‌بینیم جنین انسان در رحم، همه ادوار اصلی را که بحث تکامل در تکامل موجود زنده طی این چندین میلیون سال مقرر می‌کند، در این دوران چند ماه همه را به طور فشرده در رحم طی می‌کند. این مطلب جزو مباحث اصلی تکامل است. این مطلب را قدری باز می‌کنیم.

در خود تکامل می‌گوییم حیوان در دوران ممتد چندین میلیون ساله یا چندین صد میلیون ساله، اول حیوان تک‌یاخته‌ای بود؛ آن موقع انسان نبود، تکامل پیدا کرد، چندیاخته‌ای شد، بعد این طور شد و آن طور شد و پرنده شد و چرنده شد، تا آمد به حیوانهای کاملتر و به میمونها رسید و بعد کاملتر شد تا این چیزی که امروز به نام انسان معروف است به وجود آمد. مگر چنین نمی‌گوییم؟ همین است. می‌گوییم آن چیزی که ما به عنوان انواع می‌نامیم و می‌گوییم نوع انسان، نوع میمون، نوع خر، نوع اسب، اینها همه عبارت‌اند از مراحل تکامل موجود زنده. و نوعها حادث نیستند، بلکه هر نوعی از شکم نوع قبل به دنیا آمده است. مسأله تکامل این است. پس معلوم می‌شود این چیزی که اکنون پنج میلیون سال است انسان شده، یک وقتی در مسیر تکامل بود اما

انسان نبود. مگر چنین چیزی نیست؟ مگر این مطلب هم قابل انکار است؟ یا نه، طرفداران فرضیه تکامل و زیست‌شناسان می‌گویند نه خیر، چون این انسان بود که از آن اول شروع کرد و حرکت کرد تا به اینجا رسید، پس اصلاً آن وقت هم که یک موجود تک‌یاخته‌ای بود انسان بود و همه احکام انسان بر او بار می‌شد؟ کسی چنین حرفی می‌زند؟ این سخن خنده‌آور است. اصلاً کسی چنین چیزی نمی‌گوید. می‌گویند این موجود به مرحله‌ای رسید که نه می‌شد او را انسان بنامیم و نه می‌شد به او غیر انسان بگوییم. مرحله‌ای که خیلی مشخص نیست. بالاخره در این مراحل متوسطی که سایه روشن است آن طرف سایه روشن را شامپانزه می‌نامیم و این طرف سایه روشن را انسان. ولی بالاخره معلوم می‌شود که در یک دوره‌ای به این موجود می‌گوییم انسان و در دوره‌های قبلی تعبیر انسان بر او صدق نمی‌کند. خیلی خوب، حالا که رویان‌شناس عالم ما می‌گوید این جنین در این دوران کوتاه همه آن ادوار اصلی را طی می‌کند، لازمه حرفش چیست؟ لازمه حرفش این است که در یک سلسله از این ادوار تعبیر انسان بر این موجود حتی از نظر زیست‌شناس صدق نکند؛ والا همه ادوار را طی نکرده است. البته، این یک استنباطی است که منِ در کنار علم زیست‌شناسی و جنین‌شناسی نشسته می‌کنم. حالا آقایان علما بیایند پنبه این استنباط را بزنند؛ از بیانات ایشان استفاده خواهیم کرد. ولی لااقل این مطلب به ما این امکان را بدهد که اگر گفتند از بین بردن جنین قبل از چهار ماه قتل انسان نیست، از همان اول وحشت نکنیم و به آن پرخاش ننماییم، بلکه فکر کنیم که می‌شود یک جوری سر و ته آن را هم آورد.

بنابراین، از نظر علمی هم خیلی نمی‌شود با ضرص قاطع گفت که اینها بیخود گفته‌اند. اگر در عبارات فقهای ما (چون این مطلب اصلاً در روایات نیست) این باشد که حیات را (یعنی اصل حیات را) با روح مخلوط کرده باشند

مال فقهاست. جالب این است که من در میان روایات حتی یک مورد هم پیدا نکردم که بگوید این زنده نیست؛ بلکه می‌گوید روح ندارد. حالا برای شما روایتی را می‌خوانم که ببینید حتی چطور می‌خواهد روح را مشخص کند این دیگر خیلی جالب است! خوب عنایت کنید! روایتی است در کتاب وسایل [الشیعة] از اصول کافی با سندش از سعید بن مسیّب. (وسایل الشیعة، جلد سوم، صفحه ٤٩٨، کتاب دیات و ابواب دیات). «سألتُ علیَ بن الحسین عن رجل ضرب امرأةً حاملاً برجله، فطرحت ما فی بطنها میّتاً. فقال... وان طرحته و هو مضغة فانّ علیه ستّینَ دیناراً. قلت فما حدّ المضغة؟ فقال هی التی اذا وقعت فی الرحم فاستقرّت فیه مئة و عشرین یوماً. قال و ان طرحته و هو نَسَمَةٌ مُخَلَّقةٌ له عَظم و لَحمٌ مرتّب الجوارح قد نفخت فیه روح العقل، فانّ علیه دیةً کاملة.[1]» می‌گوید از امام سجاد، علیه السلام، پرسیدم حکم این مسأله را: مردی زنی باردار را با پایش زد؛ زن آنچه در رحم داشت به صورت مرده انداخت. پاسخ مفصل است. فروع مسأله را مطرح می‌فرماید تا اینجا که اگر این زن باردار بار خودش را به صورت مضغه انداخت مرد باید شصت دینار دیه بدهد. گفتم حد مضغه چیست؛ فرمود آن که در رحم هست و در رحم صد و بیست روز مانده است. (این روایت از نظر این صد و بیست روز با روایات دیگر فرق دارد.) بعد فرمود: و اگر این بار را انداخت در حالی که او نسمه است، ــ یعنی یک انسان است، یک نفس محترمه است که کامل آفریده شده، استخوان دارد، گوشت دارد، اندامهایش همه منظم است، و در او روح عقل دمیده شده، ــ آن وقت باید دیه کامل بدهد. در این روایت قید «روح العقل» آمده است. اینک یک سؤال دیگر از علم: علم در زمان ما هنوز موجود خاصی را به عنوان روح العقل

١ـ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ٢٩، ص ٣١٦، کتاب دیات، ابواب دیات، باب ١٩، ح ٨؛ و کافی، ج ٧، ص ٣٤٧، ح ١٥.

نمی‌شناسد؛ بسیار خوب، حرفی هم نیست. یک کمی هم از این بالاتر می‌رود و می‌گوید اصلاً کوشش برای شناسایی روح و اینکه روح چیست از دایره تحقیق علمی بیرون است و ما فقط می‌توانیم نمودهای روانی انسان را تحت مطالعه قرار دهیم. بسیار خوب، هیچ بحثی نیست. ولی از علم یک سؤال می‌کنیم: آیا علم دلیلی بر اینکه چیزی به نام روح و روح الاهی وجود ندارد و در انسان هیچ چیزی جز آنچه در یک حیوان معمولی هست موجود نیست و بین انسان و گوسفند از نظر اساسی هیچ تفاوتی نیست، دارد؟ اگر علم این سخن را گفت سخنی عالمانه و محققانه گفته یا این سخن هم بر خلاف اسلوب تحقیق است؟ علم نه چنین چیزی گفته است و نه اگر یک عالم معروف چنین چیزی را گفت می‌توان این گفته او را علمی دانست. اگر عالمی چنین گفت این گفته‌اش یک گفته وهمی و احساسی است؛ علم نیست؛ چون علم در انسان چیزی را به نام روح نفی نمی‌کند، بلکه می‌گوید نمی‌دانم. در این زمینه پاسخ علم نمی‌دانم است؛ نه اینکه می‌دانم نیست. خیلی از کسانی که در این زمینه مطلب گفته‌اند و نوشته‌اند وقتی احساساتشان اوج گرفته و داغ شده‌اند چنین گفته‌اند و اظهار داشته‌اند این حرفها چرند است و انسان با حیوان هیچ فرقی ندارد جز اینکه سیستم عصبی او تکامل یافته‌تر است. ولی وقتی احساساتشان آرام می‌گیرد و کنار می‌نشینند و می‌خواهند نقادی کنند می‌گویند اینجا احساسات ما طغیان کرد و سخنی غیر عالمانه گفتیم؛ ـ عیناً مثل گاهی وقتها که ما هم چنین می‌گوییم. ما هم گاهی اوقات چیزی را از دین نفی می‌کنیم و می‌گوییم یک چنین چیزی در دین نیست. خیلی عالم دینی عجیبی می‌خواهد که بگوید فلان چیز نیست. خیلی باید وسیع التتبع باشد. نیست گفتن برای عالم خیلی کار مشکلی است. «بله» گفتن مشکل است و «نیست» گفتن تقریباً محال است.

بنابراین علم نمی‌گوید چیزی به نام روح وجود ندارد. زبان دین چه

می‌گوید؟ زبان دین می‌گوید امتیاز انسان بر همه موجودات جاندار دیگر این است که انسان از بارقه الاهی (روحٌ منه؛ روحی) و روحی که یک انتساب اختصاصی به خدا دارد که سایر موجودات این انتساب را ندارند ایجاد شده است. اینکه این روح چیست معلوم نیست. تفسیر هم نمی‌کنیم. اگر ما هم بخواهیم به این تفسیر وارد شویم باز شلنگ و تخته بیجا می‌زنیم. زبان دین فقط این است که در انسان یک بارقه الاهی هست: روح الاهی. این را هم که زبان دین می‌گوید، مشاهدات علمی و عادی بشر اجمالاً آن را تصدیق می‌کند. این انسان هر چه هست (اگر تکامل یافته حیوانات است؛ اگر از شکم میمون به دنیا آمده یا نیامده، فرقی نمی‌کند) به هر حال امروز یک حیوانی است عجیب. و عجیب بودنش مربوط است به آن چیزی که در علوم روانی مبدأ همان پدیده‌های روانی است که مطالعه می‌کنیم. حالا این مبدأ چیست؟ دستگاه عصبی تکامل یافته است؟ چه عرض کنم! یک چیز مجردی است به نام روح الاهی؟ چه عرض کنم! من نمی‌دانم چیست، ولی هر چه هست، این عجیب بودن انسان و امتیاز انسان و مشاهدات عینی و شخصی و علمی می‌گوید مربوط به اوست. در این شکی نیست. و زبان دین از این مبدأ به «روحی» تعبیر می‌کند. حالا همان زبان دین که می‌گوید «ای علم، تو خبر نداری روح چیست؛ من خبر دارم.» می‌گوید آقا، من به تو می‌گویم در این مرحله در جنین این «روحی» به سراغ او می‌آید. حالا آیا علم می‌تواند بگوید نه؟ علم فقط می‌تواند بگوید خبر ندارم؛ نمی‌تواند بگوید نه.

نتیجه اینکه ما بر حسب آنچه از آیات و روایات در مورد خلقت انسان فهمیدیم، جنین در یک مرحله خاص انسان می‌شود؛ از آن مرحله به بعد اگر کسی او را کشت قاتل انسان است، چون این موجود با انسانِ به دنیا آمده هیچ فرقی ندارد. اگر قتل عمد باشد هم قصاص دارد و هم کفاره. اگر صاحبان

قصاص از حقشان گذشتند دیه دارد، کفاره هم دارد؛ چون کفـاره بـرای گنـاه است. کفاره قتل عمد خیلی هم سنگین است! خیلی سنگین است! باید کفـاره بدهد. ولی قبل از اینکه روح انسانی در او دمیده شود که قـدر متـیقّن از نظـر روایات قبل از چهار ماه است، و در فاصله بین چهار ماه تا هفت ماه هم مورد بحث است ـ انداختن جنین قتل نفس نیست؛ یعنی قتـل انسـان نیسـت؛ قتـل موجود زنده هست ولی قتل انسان نیست. این است مستفاد از روایات و ایـن است آنچه در کلمات برخی از فقهای بزرگ ما نیست. و در عـین حـال ایـن یک فتوا نیست، چون من در این گونه مسائل علمی وسواسی هستم و معمولاً مادامی که تحقیقم به آن حد اعلای ممکن نرسد برایم مشکل است چیـزی را به عنوان فتوا عرض کنم. بنابراین، این به عنوان طرح مطلب است در محافـل علمی اسلامی. من امیدوارم بتوانم یک روزی، شاید در شش ماهـه دوم سـال، این فرصت را پیدا بکنم ـ چون تا مهر همه وقتم را برای برنامه‌ها مقرر کرده‌ام ـ و این بحث را که البته تنظیم شده، اما یک مقدار دیگر هم اَسناد هسـت کـه داخل در این بحث فشرده نکردم، آنها را ضمیمه کنم و شاید به صورت یـک رساله‌ای به عنوان طرح مطلب در افکـار علمـی دانشـمندان منتشـر بکنـیم. و الحمدللّه، و صلی‌اللّه علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

[مجری جلسه:] ده دقیقه فرصت داریم.

[دکتر بهشتی:] بله، خواهش می‌کنم.

[مجری جلسه:] آقای دکتر سامی بفرمایید.

[دکتر سامی:] همان‌طور کـه آقـای بهشـتی فرمودنـد، چـون وقـت کـافی نخواهد بود برای اینکه بحث کافی بکنیم، به نظرم می‌رسد که فقط یک چیزی را آغاز بکنیم، ولی تفصیل مطلب باید برای دفعه بعد بماند. علت اینکه من اجازه گرفتم که در اینجا مطالبی را عرض بکنم این بود که در جلسه مشابهی که در این مورد

برای بحث درباره سقط جنین تشکیل شده بود ــ البته نه به این شکل که رفقای متدین و معتقد ما جمع بشوند، ولی قصد این بود که اگر نظری هست از نظر رفقای متدین در آنجا مطرح بشود ــ بحث سقط جنین مطرح شد، ولی آن جلسه تشابهی با جلسه فعلی ما نداشت؛ چون در اینجا بیشتر کسانی که دارای یک زمینه اعتقادی هستند و تقریباً همفکرند جمع شدیم و می‌خواهیم مسأله را بشکافیم؛ ولی در آنجا عده‌ای که دارای افکار متعدد بودند و احیانا عده زیادی از آنها اصلاً به موازین مذهبی غیر معتقد بودند می‌خواستند راجع به سقط جنین بررسی و تحلیل بکنند. البته در آنجا فرق دیگری هم بود: اینکه از رشته‌های مختلفی که احیاناً می‌توانستند در این مسأله صاحبنظر باشند دعوت شده بود که از جهات مختلف مسأله را باز بکنند،ــ و واقعاً جای جناب آقای بهشتی خالی بود، برای اینکه من فکر می‌کنم اگر ایشان آنجا بودند احتیاجی به اینکه بقیه شرکت بکنند نبود و با این جواز محکمی که به نظر من امروز از بیانات ایشان مستفاد می‌شد اصلاً طرح مبحث در جلسات دیگر بی‌مورد است. چون من اینطور احساس کردم که با توجهی که دادند که من هم نمی‌گویم این توجه غیر علمی است، یا از نظر فقهی اصول فقهی در آن نیست (گر چه من حق ندارم چنین بگویم) ــ به نظرم باید قبول کرد که مسأله سقط جنین قبل از چهار ماهگی با آن شکلی که ما تا به حال فکر می‌کردیم نیست. یعنی ما شاید اندکی جلوتر از آن چیزی رفتیم که حتی فعلاً در جامعه مطرح است. برای اینکه آنها اگر یک چنین جوازی را که ما امروز مطرح کردیم داشته باشند، من فکر می‌کنم برایشان خیلی قابل استفاده باشد و خیلی راحت می‌توانند روی آن تبلیغ بکنند و دیگر اصلاً جلسات بحثی راجع به آن نگذارند. برای من اولین بار بود که این جور متیقّن و با آوردن دلایلی از روایات و آن چیزهایی که آقای بهشتی جمع کرده بودند گفته شد سقط جنین قبل از چهار ماهگی قتل نفس

نیست، و چون قتل نفس نیست شاید فقط در ردیف قتل یا از بین بـردن یک موجود زنده است،ـ که این موجودات زنـده را مـا هـر روز از بـین می‌بریم. و حداکثرش این است که باید دیه‌ای بپردازیم؛ ـ خیلـی خـوب، دیه را هم می‌پردازیم. حالا البته از نظر مسائل اجتماعی و اشـکالاتی کـه این قضیه دارد، که آنها بیشتر روی این قسمت آن پافشاری می‌کنند، حتی شاید باید یک چیز دستی هـم داد عـلاوه بـر اینکـه ایـن دیـه را از نظـر اسلامی می‌پردازیم و فارغ می‌شویم. فکر می‌کنم وقتی که انسان بداند که چه مشکلات اجتماعیی را از میان برمی‌داریم، باید یک جواز دیگـر هـم بدهد که بله آقا، دیه را هم می‌دهیم و خیلی هم خـوب شـد کـه از نظـر اسلامی قضیه منتفی شد، از جهات اجتماعی هم ما بسیار نفع بردیم.

اما آن چیزی که در آنجا مطرح بـود ایـن بـود کـه آقـای بهشـتی هـم فرمودند: از کی شما می‌گویید یک جنین دارای روح است؟ اگر این مسـأله را برای ما مشخص بکنید... فکر می‌کنم آنها هم می‌خواستند از همین قضیه استفاده بکنند که جنین از چه وقت دارای روح است؛ چون بحـث شـما از وقتی جان می‌گیرد که جنـین شـما دارای روح باشـد و جنـین قبـل از آن دارای شخصیت انسانی نیست. بنابراین طبق موازین حقوقی ما نمـی‌تـوانیم بر او امری صادر بکنیم. البته، آنجا چون آقـای بهشـتی نبودنـد آن دوسـت مسلمان و پزشک ما نتوانست جواب بدهد که از چه وقت چنین مسـأله‌ای هست. البته این آیاتی که اینجا قرائت شد در آنجا هـم قرائـت شـد، ولـی گفته نشد که بالاخره نظر اسلام راجع به قرار دادن روح در جنین بـه طـور قطع از چه زمانی است. یک متخصص حقوقی که در آن جلسه بود معتقـد بود که [تعلق روح به جنین [باید درست در همان روزهـایی باشـد کـه در حقوق آمده، یعنی ١٣٦ روز بعد از درست شدن نطفـه، کـه تقریبـاً مقـارن همان وقتی می‌شود که آقای بهشتی هم فرمودنـد و گفتنـد تقریبـاً بـیش از

چهار ماه؛ یعنی بعد از ۱۲۰ روز، یا همان ۱۳٦ روز. شاید علمای حقوقی ما هم ناظر به همین مطالبی که فرمودند یک چنین روزی را مشخص کرده‌اند، و بعد قوانین از این روز که می‌گذرد دارای شکل دیگری می‌شود. به هر جهت باز هم مشخص نشد... چون مسأله روح چیز مشخصی نیست و ما صراحتاً نمی‌توانیم راجع به آن اظهار نظر بکنیم. بنابراین معلوم نشد که جنین از چه هنگام دارای روح خواهد شد.

شاید بحث از آنجا غامض می‌شود که اصلاً خود مسأله روح، همان‌طور که فرمودند، مسأله‌ای است که اگر نگوییم لاینحل است، ولی مسأله پیچیده‌ای است. از هر کس بپرسیم که روح چیست، واقعاً جوابی برای آن ندارد. فرمودند کسی نتوانسته ثابت بکند که روح نیست، ولی کسی نتوانسته ثابت بکند یا تعریف بکند که روح چه هست. آیه‌ای هم که قرائت کردند باز نشان نداد که روح چیست. وقتی که ما نمی‌دانیم روح چیست، بنابراین به فرض اگر هم پیدا کردیم که از چه وقت روح به جنین تعلق می‌گیرد، آنگاه راجع به چه چیز می‌خواهیم صحبت بکنیم؟ روحی را که ما نمی‌شناسیم، به فرض اینکه در جنین هم حلول کرد، چه چیزی را ایجاد می‌کند؟ شما که راجع به روح تعریفی ندارید که بگویید در وقتِ بودنش این اشکالات مطرح است و در وقت نبودنش اشکال دیگری مطرح است. بنابراین، من فکر می‌کنم مسأله در همان جایی که قبلاً بود حالا هم هست. یعنی چون ما نمی‌دانیم جنین در چه وقتی آن تغییری را که شما تعبیر کردید پیدا می‌کند و تعریف روح چیست، به این سادگی نمی‌شود حکم به سقط جنین داد. البته آقای بهشتی منظورشان این نبود که راجع به سقط جنین حکمی بدهند. منظور ایشان ین بود که اگر کسی قبل از چهار ماهگی جنینش را سقط بکند قتل نفس نکرده است. بنابراین آن مراتبی که در قانون نسبت به قتل نفس رعایت شده، راجع به سقط جنین قبل از چهار

ماهگی [جاری] نیست.

بحثی را که از نظر روانی در آنجا داشتیم (و من حالا فقط خواستم در اینجا تذکر بدهم؛ شاید در جلسه آینده مفصلتر راجع به آن بحث کنیم) فارغ از این مسأله است. امروز ثابت شده که مراحل مختلف زندگی جنسی زن از همان آغاز، ـ یعنی از بلوغ، قاعدگی، مقاربت، بارداری و بالاخره زایمان ـ حلقه‌های پیوسته یک زنجیر هستند که اگر این زنجیر باشد و این حلقات وجود داشته باشد شما می‌توانید در زن یک شخصیت سالم و کامل را سراغ بگیرید؛ در حالی که هر کدام از این حلقه‌ها که حذف بشود در حقیقت شما یک چیزی را از کمال زن یا از شخصیت کامل و سالم زن ندارید. اما در مرد چنین وضعی نیست. می‌گویند مرد وقتی که عمل مقاربت را انجام می‌دهد، با انزال تخلیه می‌شود و به هدف جنسی خودش می‌رسد؛ در صورتی که زن با تخلیه یا انزال در ضمن مقاربت به هدف جنسی خود نمی‌رسد، بلکه این عمل مقدمه‌ای است برای رسیدن به هدف جنسی، و این مقدمه وقتی تکمیل می‌شود که زن می‌زاید. یعنی زایمان در حقیقت چیزی است شبیه به ارگاسم در مرد. یعنی ارگاسم که عبارت است از حداکثر تلذذ مرد در ضمن مقاربت و در حقیقت هدف جنسی مرد از عمل جنسی است، غیر از مسأله توالد و تناسل است. آن کیفیت عمل جنسی و رسیدن به نقطه تلذذ در زن با عمل جنسی وجود ندارد، بلکه با عمل زایمان کامل می‌شود. عده زیادی از محققانی که مسلمان هم نیستند، (مثل هلنداچ که کتابی از او با عنوان روانکاوی زنان با نام روانکاوی دختران به فارسی ترجمه شده،... یک مسیحی است که البته اعتقاداتی دارد، ولی اعتقادات مذهبی به این شکلی که ما مطرح می‌کنیم ندارد) معتقد است که حتی هیچ اشکالی ندارد که از این به بعد ما زایمان را ارگاسم زن بنامیم. یعنی به شکل خیلی متیقن و صریح مسأله را مطرح می‌کند. البته هنوز جامعیت پیدا

نکرده که همه معتقد بشوند ارگاسم در زن همان زایمان است. حالا من می‌خواهم بگویم اگر مسأله را از این دید مطرح بکنیم، صرف نظر از مسائلی که اینجا مطرح شد، وجود جنین و مراحل تکاملی‌اش که به زایمان منتهی می‌شود، در حقیقت دنباله‌گیری کار درست جنسی زن است. اگر ما در هر مرحله‌ای زایمان را از زن بگیریم، در حقیقت مثل این است که مانع و رادعی در راه عمل جنسی او قرار داده‌ایم، ــ و معلوم نیست ما یک چنین حقی را داشته باشیم. این درست مثل این است که ما یکمرتبه عمل جنسی مردی را در ضمن عمل جنسی قطع کنیم. اینکه چه جرمی یا چه خلافی و خطایی در اینجا مرتکب می‌شویم و جزای این عمل چیست و آیا دیه دارد یا نه یک بحث حقوقی و فقهی است، ولی آن چیزی که از نظر روانی مطرح است این است که اگر در مورد زنی حکم به قطع باروری بدهید در حقیقت مثل این است که به گرفتن قسمتی از شخصیت او یا حلقه‌ای از شخصیت جنسی و سلامت نفس او حکم بدهید. این بحثی است از نظر روانی که امروز تقریباً شکل گرفته است.

قسمت دوم بحث، که خیلی جالب است، این است که می‌گویند زن با وجود بچه‌ای که در رحم دارد و با به دنیا آوردن او، احساس ابدیتش را ارضا می‌کند. این چیزی است که هر انسانی دارد. همه ما دلمان می‌خواهد که جاودان و ابدی بشویم. این مسأله البته در اسطوره‌ها به شکلی آمده و در مدارک مذهبی هم به شکل دیگری آمده و بارها مورد مطالعه قرار گرفته است. مثلاً شاید در متون ادبی ما یا در اسطوره‌هایی که در ادبیات فارسی هست بارها به این احساس بشری برخورده‌ایم که دلش می‌خواهد ابدی بشود. مثلاً در شاهنامه از شخصیتی به نام اسفندیار اسم می‌بریم که رویین‌تن است. البته مسلم است که چنین چیزی وجود نداشته، ولی در اینکه این میل بشر و نیاز در بشر به ابدی شدن و رویین‌تن بودن هست بحثی نیست. بنابراین، این ساخته فکر فردوسی

یعنی در حقیقت ارضای این میل، که اسفندیار رویین‌تنی درست کرده که البته آسیب‌پذیر هم هست. فردوسی یک نقطه‌ای در او گذاشته که با واقعیت وفـق بدهد؛ یعنی این جنبه فانتزی و تصوری را که در بشر هسـت بـا واقعیتـی کـه وجود دارد وفق بدهد؛ ولی به هر جهت درست کردن یک اسفندیار رویین‌تن یعنی همین میل بشر به ابدیت. یا فرض کنید این واقعیات مذهبی مثل نوح که از او با یک زندگی طولانی نام می‌بریم شاید باز یک چنین چیزی باشـد. البتـه این یک تعبیری است که من دارم عرض می‌کنم؛ نمـی‌گـویم تحقیقـاً اینجـور هست، ولی در حقیقت یک چنین میلی وجود دارد که انسان می‌خواهد ابـدی و پایدار و جاودان بشود. می‌گویند زن با وجود بچه در حقیقت به این میـل و به این نیاز خودش شکل می‌دهد. بچه را به دنیا می‌آورد و اگـر خـودش نفـی می‌شود وجود خودش را در بچه‌اش به ودیعه می‌گـذارد، و همـین‌طـور ایـن وضع ادامه پیدا می‌کند. در حقیقت انسـان ایـن حـس ابـدیت خـود را ارضـا می‌کند، یا این حس ارضا می‌شود. فعلاً به همین دو نکته اشـاره کـردم. چـون وقت کم است به نکات دیگر در جلسات دیگر اشاره می‌کنیم.

بنابراین، به سقط جنین یا از بین بردن بچه به جهت همین موازینی که فعلاً مطرح است، نه باید از نظر کمال شخصیت زن رأی داد و نه از نظر وجود یک چنین احساسی که در بشر قطعی است. از نظر روانشناسی باید اینجـور بحـث کرد که کمال زن در مادر بودن است. یعنی ما زنـی را از نظـر روانـی کامـل و سالم می‌دانیم که مادر باشد؛ یعنی بچه به دنیا بیـاورد و زایمـان بکنـد.ـــ حـالا بگذریم از نظر مسائل اجتماعی که سقط جنین چه مباحثی را پیش می‌آورد.

اینجا فقط به خاطر اطلاع حاضرین عرض بکنم که در آن جلسه مسائلی را که مطرح می‌کردند از نوع مسائل تبلیغاتی بود که همیشه مطرح می‌کننـد. یعنی آن همکار متخصص زنان که در آن جلسه شرکت داشت و از مشـاهیر

متخصصین زنان مملکت است و همه همکارانمان او را مـی‌شناسـند، اولـین کاری که کردند این بود که مقدار زیادی از بریده‌های روزنامه‌های اطلاعـات و کیهان و امثال آن را درآوردند و گزارشهایی از رادیوگرافیهایی ارائه کردند از زنانی که اقدام به سقط جنین کرده بودند با وسایلی که ایجـاد زحمـت بـرای آنان کرده بود یا عفونت به وجود آورده بود ـ مـثلاً مـیخ و امثـال آن کـه در محبلشان قرار داده و با تحریکی که کرده بودند به سقط جنـین منتهـی شـده بود، ـ و به این ترتیب زمینه‌سازی کردند و گفتند آقایان، شما از دور دست بر آتش می‌گیرید، در حالی که ما هر روز با این مسائل مواجه‌ایم! منطق آن خانم جامعه‌شناس یا بررسی کننده مسایل اجتماعی و رئیس آن مؤسسـه خـدمات اجتماعی هم این بود که می‌گفت شما از دور دست بر آتـش مـی‌گیریـد؛ آن چیزی که ما هر روز با آن مواجه هستیم این قضیه است که عـده‌ای از مـردم فقیر و بیچاره این مملکت با این وسایل اقدام به سـقط جنـین مـی‌کننـد، در حالی که عده زیادی از پولداران این مملکت خیلی راحت به اروپا و آمریکـا یا کشورهایی که در آنها سقط جنین آزاد است می‌رونـد و کارشـان را انجـام می‌دهند و برمی‌گردند. ایشان می‌گفت بنابراین، این چه خودداری است که ما مقداری مسأله را آزادتر بکنیم و محدودیت قوانین را برداریم؛ بگذارید که ما به حال این فقرا و بیچارگان و بدبختهایی که از میخ استفاده می‌کنند برسـیم. یعنی او قضیه را جوری درست کرد که من فکر می‌کنم اگـر حضـرات هـم آنجا تشریف داشتند حتی چند قطره اشکی هم می‌فشاندند کـه بلـه، عجـب مردم بیچاره و بدبختی! و عجیب اینکه آن حضرات که اصلاً هیچ وقـت بـا این مردم بیچاره حتی یک بار هم ننشسـته‌انـد ایـن قـدر برایشـان دلسـوزی می‌کنند! می‌گفتند بیایید قانونی درست بکنیم که... هیچ کس هم نپرسـید کـه ایـن قانون چه چیـز را درست می‌کند. یـا مثلاً می‌گفتند ایـــن زن بیچـاره‌ای که با ده بچه به من مراجعه کـرده و گفتـه کـه مـن کهنـه بـه کهنـه مـی‌کـنم

(کهنه یک بچه هنوز در آفتاب خشک نشده که بچه دیگر می‌رسد)... می‌گفتند ما در چنین جامعه‌ای زندگی می‌کنیم و شما چگونه اجازه می‌دهید که ما سقط جنین نکنیم. خوب، سؤال این بود که اگر ما این بار سقط جنین را اجازه دادیم دفعه بعد چه کنیم؟ چون بالاخره بار بعد هم باز همین اتفاق خواهد افتاد. چون اگر واقعاً قادر به پیشگیری هستیم پس چرا در همین مورد پیشگیری نکردید، و اگر قادر به پیشگیری نیستیم خوب پس فردا باز این زن با همین کهنه‌ها و با همین منطق به شما مراجعه می‌کند. مگر شما چقدر می‌توانید کورتاژ بکنید؟ تازه مگر این کورتاژ کردنها بی‌ضرر است؟ در منطق پزشکی چه کسی گفته که این عمل یک عمل بی‌خطر است؟ خود همین آقا که این بحث را می‌کردند هنگام عمل کورتاژ دختر یکی از متنفذین این مملکت با اشکال مواجه شد و دختر از بین رفت.ـ البته شاید تقصیر آن آقا نبوده و عیب پزشکی بوده است. در آنجا هم مباحث اجتماعی این مسأله به درازا کشید... این مسأله از لحاظ اجتماعی خیلی جالب است. شاید دفعه دیگر بحث ادامه پیدا بکند و فرصت باشد از لحاظ اجتماعی مسأله را بشکافیم و ببینیم که چه حرف بی‌ربطی است که حضرات می‌زنند.ـ چون ما دو نوع سقط بیشتر نداریم: یا سقط جنبه درمانی دارد، که الان دست عده‌ای از پزشکان باز است؛ یعنی هر دو پزشکی که در یک موردی که بیماری خطرناکی، مثل بیماری کلیوی یا قلبی، باشد رأی بدهند و سقط را از نظر حفظ جان مادر یا جنین واجب بدانند انجام می‌شود. در این مورد که اسمش «سقط درمانی است» اصلاً اشکالی وجود ندارد. بنابراین، سقط از جهت دیگری برای آقایان مطرح است: مسأله پیشگیری از ایجاد موالید. یعنی یک راهی برای جلوگیری از کثرت نفوس. در اینجا مباحث خیلی زیادی مطرح می‌شود که در آنجا مطرح کردیم. برای اینکه بیشتر وقت آقایان را نگیرم فعلا صحبت را ختم می‌کنیم. اگر جلسه بعد فرصت بود راجع به

این قضیه که این حرف از بیخ و بن در این مملکت بی‌پایه است صحبت می‌کنم. البته مباحث فقهی که امروز آقای بهشتی مطرح کردند باعث شد من در نظریات شخصی خودم تجدید نظر کنم. یعنی همان‌طور که بعضی وقتها آدم چکی نظر می‌دهد و فکر می‌کند که مذهب خیلی قاطعانه نظر داده که نه خیر، سقط به هیچ وجه ممکن نیست و قبل از چهار ماهگی قتل‌نفس است و... من در این تجدید نظر کردم. ان شاء اللّه حالا حضرات که صحبت می‌کنند شاید بیشتر مطلع بشویم و بدانیم واقعاً اگر نظر مذهب این است که آقای بهشتی فرمودند ما هم در این مراوداتمان باید مقداری تجدید نظر بکنیم.

بهداشت و تنظیم خانواده

جلسه سوم

این جلسه در تاریخ جمعه ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۱ برگزار شده است.

در دو جلسه پیش پیرامون مسائل مربوط به طـرح معـروف بـه بهداشـت و تنظیم خانواده مطالبی عرض شد. در جلسـه دوم، کـه جلسـه گذشـته بـود، عرض کردم در مورد پیشگیری از بـاردار شـدن زن بـا اسـتفاده از راههـای گوناگون، آنچه از ادله فقهی ما استنباط می‌شود جواز همه انـواع پیشـگیری است. در مورد این پیشگیری تنها مسأله و مطلبی که وجود دارد ایـن اسـت که در میان زن و شوهر اختلاف نظری در این زمینه نباشـد. در ایـن امـر بـا توافق زن و شوهر هیچ اشکال دیگری به نظر نمی‌رسد. در مورد عدم توافق آنها بحثهایی هست که به جای خودش موکول می‌شود. در مورد تعقیم طبی مرد یا زن با اسلوب جدید نیز مستفاد از ادله ما حرمت چنین تعقیمی نیست؛ یعنی دلیل کافی بر حرمت این گونه تعقیم وجود ندارد. بنابراین، این امر بـر طبق قواعد کلی حلیت، محکوم به جواز و اباحه است و اشکالی ندارد.

عرض شد که اگر کسی بخواهد مسأله تعقیم طبی مرد را با اخصاء مقایسه کند، این مقایسه از نظر فقهی نظیر همان قیاسهایی است که در فقه شیعه باطل است و قیاس مع الفارق است و تفاوتهای فراوانی در کار است؛ به خصـوص با توضیحی که بعداً یکی از دوستان مطلع دادند که در تعقیم طبی مـرد، حتـی بیش از آنکه آن روز من عرض کردم که آقایان کارشناسان مربـوط گفتـه‌انـد، همه ترشحات و حتی ساختن اسپرم هم محفوظ می‌ماند و تنها از خروج اسپرم جلوگیری می‌شود؛ و نیز باتوجه به اینکه این نوع تعقیم می‌تواند موقت باشد و

فرد بعداً می‌تواند مجدداً قادر و توانا به فرزند آوردن و تولید مثل باشد.

سقط جنین

در مورد سقط جنین عرض شد که مسأله باید از چند جهت مورد بررسی قرار بگیرد. ما در جلسه گذشته این مطلب را از یک جهت بررسی کردیم. خلاصه مطلب مربوط به آن جهت را عرض می‌کنم. جهت اول این است که آیا سقط جنین مصداق آدمکشی و قتل نفس هست یا نیست؟ توضیحات جلسه قبل این بود که با استفاده از آنچه در آیات در زمینه آفرینش انسان وجود دارد و آنچه در روایات در تفسیر و توضیح همین آیات و در بیان احکام فقهی مترتب بر آنها به دست ما رسیده و فقهای ما بدان عمل کرده‌اند، این نتیجه به دست می‌آید که سقط جنین قبل از اینکه روح در جنین دمیده شود (این اصطلاح را از نظر حفظ اصطلاح فقهی و حدیثی و اسلامی عرض می‌کنم)، یا به تعبیر یکی از روایات «روح العقل»، یعنی روح خردمندی و روح انسانی در جنین داخل شود و دارای روح انسانی گردد، مصداق قتل نفس نیست. در این زمینه مطلبی را هم از صاحب جواهر نقل کرده‌اند که ایشان می‌گوید در سقط جنین قبل از ولوج روح کفاره قتل نفس به اجماع نیست.[1] یعنی او بر نبودن کفاره ادعای اجماع می‌کند. او بعد از اینکه این مطلب را به صورت اجماعی بیان می‌کند توضیح می‌دهد که چرا کفاره قتل نفس نیست (این دیگر استنباط خود صاحب جواهر و خارج از اجماع است). می‌گوید علت عدم کفاره قتل نفس این است که قبل از آنکه روح در آن دمیده شود نمی‌توانیم بگوییم انسانی را عمداً کشته است تا کفاره آدمکشی عمدی شامل او شود. به هر حال، ما در این زمینه که

۱ـ نجفی محمد حسن، جواهرالکلام، ج ۴۳، ص ۳۶۴، چاپ بیروت، داراحیاء التراث‌العربی تصحیح سید ابراهیم میاذجی.

سقط جنین قبل از موعد معین و زمان معین موجب کفاره قتل نفس است این نظر را بیان کردیم. حداقلِ این زمان چهار ماهگی است، والا چهار ماه را هم نمی‌توان به صورت قاطع در طرفِ حداکثر گفت؛ چون در برخی از روایات حد ولوج روح و انسان شدن جنین را تا پنج ماه و حتی تا شش ماه ذکر کرده‌اند، ولی حداقل و قدر مسلم این است که در اسناد و ادله فقهی ما از کتاب و سنت، جنین تا چهار ماهگی ـ یعنی قبل از چهار ماهگی ـ انسانی که مشمول قوانین جزایی مربوط به انسان باشد شناخته نشده است. در این مورد که سقط جنین قبل از این مرحله مصداق قتل نفس و آدمکشی نیست تنها یک روایت داریم که ممکن است با این مطلب مخالف تلقی شود. این روایت روایتی است که صاحب وسایل از کلینی به سندش از ابی‌عبیده نقل می‌کند. متن روایت را می‌خوانم.

«قال سئلت ابا جعفر عن امرأة شربت دواءً و هی حامل و لم یعلم بذلک زوجها و القت ولدَها؛ قال، فقال ان کان له عظم و قد نبتَ علیه اللحم علیها دیةٌ تُسَلِّمها الی ابیه. و ان کان حین طرحته علقةً او مضغة فانّ علیها اربعین دیناراً او غُرَّة تأدیها الی ابیه. قلت له فهی لا ترث من ولدها من دیته مع ابیه؟ قال لا؛ لانّها قتلته فلا ترثه.[۱]»

می‌گوید از امام باقر، علیه السلام، درباره زنی پرسیدم که باردار بوده؛ دارویی خورده و شوهرش نیز از این کار زن خبر ندارد. زن با خوردن این دارو بچه انداخته. امام فرمود اگر استخوان دارد و گوشت دارد باید دیه آن را به پدرش بدهد. و اگر موقعی که بچه انداخته شده، استخوان و گوشتی نداشته و به صورت خون بسته و لخته‌خون یا به صورت پاره‌گوشت خطدار است و هنوز

۱ـ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۱۸ باب ۳۰ از ابواب دیات اعضاء، حدیث۱؛ و کافی، ج ۷، ص ۳۴۴، ح ۶.

به آن مرحله استخوان‌داری نرسیده، باید چهل دینار بدهد یا یک بنده، که آن را به پدرش می‌دهد. یعنی دیه باید به پدر پرداخت شود. می‌گوید گفتم خود مادر از این دیه ارث نمی‌برد؟ فرمود نه؛ چون مادر او را کشته است و قاتل از ارث محروم است.

در این روایت تعبیر «در حالی که هنوز به مرحله روح دمیدن نرسیده» آمده است. موضوع روایت سقط جنینی است که هنوز روح در جنین دمیده نشده و به اصطلاح به مرحله چهار ماهگی نرسیده؛ یا اصلاً زمان ذکر نمی‌کنیم، بلکه فقط می‌گوییم به مرحله‌ای که دارای روح انسانی شده باشد نرسیده است. پس موضوع روایات و مورد سؤال سقط جنین در چنین مرحله‌ای است. در این مورد راوی سؤال می‌کند که شما گفتید مادر باید دیه را فقط به پدر بدهد؛ پس آیا مادر را از این دیه محروم کردید؟ پاسخ امام این است که بله، او از این دیه محروم است، چون او این ولد و فرزندی را که در رحم داشته کشته است. پس، در اینجا یکی از احکام قاتل بر مادری که جنین قبل از ولوج روح را انداخته و سقط کرده مترتب شده است. اگر این یک روایت تنها بود و روایات صریح دیگری که در جلسه پیش نقل کردم نبود، از نظر فقهی ممکن بود دلیل بر آن شمرده شود که از نظر فقه اسلام بچه انداختن در مرحله علقه و مضغه هم قتل نفس است. ولی با وجود روایات صریحی که در جلسه پیش نقل شد، این روایت دیگر نمی‌تواند در برابر آنها سندیت داشته باشد. در این حال معنای این روایت چنین می‌شود که این هم شبیه قاتل است؛ یعنی همین طور که در مورد قتل نفس می‌گوییم قاتل از ارث محروم است، این هم در ردیف و همردیف قاتل است، نه خود قاتل. بنابراین، برطبق موازینی که اصولاً و معمولاً فقها در فقه و در استنباط احکام از دلایل آن بر طبق آنها عمل می‌کنند و مورد عمل قرار می‌دهند با این روایت نمی‌شود مطلب را بر هم زد. حتی باتوجه به

این روایت هم ـ که در جزوه‌ای که قبلاً پلی‌کپی شده و برای یک مؤسسه جهانی آماده شده[1]، نقل گردیده، ـ مطلب عوض نمی‌شود و سقط جنین قبل از اینکه روح در جنین دمیده شود قتل نفس نیست. این از جهت اول. اما ـ قبل از اینکه من این «اما» را عرض بکنم مناسب می‌دانم برای حضور ذهن همه، مراحل مختلف جنین را یک بار یادآوری کنم.

مراحل مختلف تکامل جنین

در جنین‌شناسی، با آخرین اسنادی که من توانستم به دست بیاورم، مراحل تکامل جنین از این قرار ذکر می‌شود: ۱۸ تا ۲۱ روزه ۵/۲ میلیمتر. آیا در این موقع اگر بچه انداخت عرفاً می‌توان گفت آدمی را از بین برده است؟ ۲۱ تا ۲٦ روزه ٤ میلیمتر. ۲۷ روز تا ۳۰ روز ۷ تا ۸ میلیمتر. ۳۰ تا ۳۵ روز ۸ تا ۱۰ میلیمتر. یعنی جنین در پنج هفته اول تقریباً حدود یک سانتیمتر است. ۳۵ تا ٤۰ روز ۱۰ تا ۱۵ میلیمتر. ٤۰ تا ۵۰ روز ۱۵ تا ۲۰ میلیمتر. ۵۰ تا ٦۰ روز ۲۰ تا ۲۵ میلیمتر. تقریباً در پایان هشت هفته ۲۰ تا ۲۵ میلیمتر (دو سانت تا دو سانت و نیم) است؛ ولی در این موقع طرح همه دستگاههای بدن در جنین آشکار شده و می‌شود خط و رد این طرحها را خواند. در سه‌ماهگی ۷ تا ۹ سانتیمتر طول، حدود ۵۵ گرم وزن، و پیدایش نقاط استخوانی (در پایان ۱۲ هفته). در چهارماهگی ۱٦ تا ۲۰ سانتیمتر طول، حدود ۲۷۰ گرم وزن، و موقعی است که علائم جنسیت نر و ماده در او قابل تشخیص است (در پایان چهار ماهگی). در پنج‌ماهگی ۲۵ تا ۳۰ سانتیمتر طول، حدود ٦۵۰ گرم وزن، و مو و ناخن آشکار می‌شود و روییده می‌شود. در شش ماهگی ۳۵ تا ۳۷

۱ـ به احتمال بسیار منظور از جزوه مقاله‌ای است که برای سازمان بهداشت جهانی به عربی نوشته شده و در بخش پیوست کتاب حاضر آمده است.

سانتیمتر طول، حدود یک کیلوگرم وزن، و در این موقع موهای ابرو و مژه در او آشکار می‌شود. در هفت‌ماهگی ٤۰ تا ٤۲ سانتیمتر طول، تقریباً ۱۷۵۰ گرم وزن، و در این موقع است که پوست چهره نمایان است اما با چین و چروک. در ۸ ماهگی ٤٥ تا ٤۷ سانتیمتر طول، حدود ۲/٥ کیلوگرم وزن، و پوست صورت صاف می‌شود. در نه‌ماهگی حدود ٥۰ سانتیمتر طول، ۳۲٥۰ گرم وزن، با ریختن موهای قبلی و روییدن موهای جدید.

ملاحظه می‌کنید که به هر حال جنین از نظر تکامل ساختمانی در رحم و همچنین از نظر برخی از پدیده‌های اندامی، بالاخره در هر زمان معینی وضع خاصی را دارد. این را برای این عرض کردم که اگر ما بر طبق اسناد اسلامی و دلایل شرعی و آنچه در روایات و آیات آمده، از موقع معینی به عنوان ولوج روح و نفوذ روح انسانی در جنین سخن بگوییم خیلی قرع سمع نکند[1] و به گوشها سنگین نیاید. به هر حال، اگر ما مرحله خاصی از جنین را به عنوان حد معین کردیم و گفتیم جنین از این حد به بعد انسان شناخته می‌شود و قبل از این حد انسان نیست، خیلی خیلی عادی و طبیعی و قابل فهم خواهد بود. اما در مورد جنینی که روح در او دمیده شده باشد و روح دمیدن در او احراز شده باشد ـ که قدر مسلّم آن بر طبق روایات بعد از شش ماهگی است، ولی ما برای رعایت احتیاط می‌گوییم بعد از چهار ماهگی ـ اگر مادری (با رضایت پدر یا بدون رضایت پدر)، یا طبیبی (با اجازه مادر یا بدون اجازه مادر) یا هر فرد دیگری، جنینی را پس از چهار ماهگی (پس از اینکه روح در او دمیده شد) از بین برد، در فقه ما قاتل شمرده شده و همه احکام قتل بر او بار می‌شود: هم باید کفاره قتل عمد بدهد، یعنی باید یک بنده آزاد کند، شصت روز روزه بگیرد و

۱ـ جمله کنایه‌ای است از اینکه کلام نامأنوس و صدای ناهنجار و چیزی که به گوش نرسیده ادا نشده باشد. قرع در لغت به معنای کوبیدن است.

به شصت بیچاره و فقیر یک نوبت خوراک بدهد؛ این به عنوان کفاره و جریمه است. علاوه بر این، می‌توان او را قصاص کرد. البته اگر صاحب خون، یعنی پدر و مادر، از قصاص او صرف نظر کردند، باید به آنها دیه‌ای کامل بپردازد: هزار دینار برای جنین پسر و پانصد دینار برای جنین دختر. این راجع به مسأله از نظر قتل نفس.

حرمت یا عدم حرمت سقط جنین

و اما جهت دوم بحث، بررسی مطلب است از نظرهای دیگر. مثلاً سقط جنین قبل از چهار ماهگی آدمکشی نیست، ولی آیا حرام است یا نه؟ ـ ممکن است آدمکشی نباشد اما حرام باشد. ما برای این حرام بودن هنوز دلیل کافی در فقه پیدا نکرده‌ایم. یک سلسله روایات هست که می‌گوید جنین را قبل از چهار ماهگی، حتی آن وقتی که هنوز در رحم مادر به صورت نطفه‌ای است، اگر کسی سبب شد در همان روزهای اول سقط شود بر او دیه لازم است و باید دیه بپردازد. این روایات از پیغمبر و از ائمه است و مفادشان هم تقریباً یکی است: اگر در مرحله نطفه بودن است ۲۰ دینار؛ اگر در مرحله علقه بودن و خون بسته و لخته‌خون است ٤٠ دینار؛ اگر در مرحله بعدی است و پاره گوشتی است ٦٠ دینار؛ اگر استخوان در او پیدا شده ۸۰ دینار؛ اگر ساختمان بدنی‌اش تمام شده ۱۰۰ دینار. تا ۱۰۰ دینار قبل از ولوج روح.[1] آیا از این روایات که دیه را مقرر می‌کنند می‌توانیم حرام بودن را بفهمیم؟ پاسخ: بله، از این روایات می‌فهمیم که سقط جنین حرام است، حتی قبل از اینکه روح در آن دمیده شود، اما نه به عنوان قتل نفس و نه به هیچ عنوان دیگر؛ فقط به عنوان تجاوز و اعتداء.

۱ـ حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۲۹، صص ۱۲۸ـ۳۱۲؛
و کافی، ج ۷، ص ۳۴۵، ح ۱۰، صحیحه محمد بن سالم.

ابتدا این مسأله را در خود آدمکشی روشن می‌کنیم تا بعد به جنین برسیم.

مجازات و کفاره قتل نفس

اگر کسی آدمی را کشت، در قوانین اسلامی به این آدمکشی دو عنوان داده شده: یکی از نظر خدایی و حقوق عمومی، و دیگری از نظر حقوق شخصی و قوانین احوال شخصیه. از نظر الاهی و حقوق عمومی آدمکشی گناه است؛ حرام است؛ گناهی است بس بزرگ؛ از گناهان کبیره است. حتی اگر یک کسی خودش خودش را بکشد... اگر آدمی خودکشی کرد، گناهی بس بزرگ کرده است. این از نظر حقوق عمومی. این گناه بزرگ کفاره این دنیایی سنگینی هم دارد: هم باید یک بنده آزاد کند، هم شصت روز روزه بگیرد، و هم به شصت بینوا یک نوبت خوراک بدهد. این کفاره این عمل است. این کفاره قابل اسقاط نیست؛ هیچ کس نمی‌تواند بگوید آقا، تو که قتل عمد کردی این کفاره را نده. [دلیل عدم اسقاطش این است که] به حقوق خصوصی مربوط نیست. کسی نمی‌تواند از آن گذشت کند، چون مربوط است به خدا و حقوق عمومی. این قدر این مسأله مهم است که حتی اگر عمداً نکشت، بلکه خطایی کشت (قتل خطایی بود)، یعنی مثلاً می‌خواسته شکاری را که در بیابان می‌دوید بزند، از قضا آدمی از جلوی تفنگ او عبور کرد و گلوله به جای اینکه به آهو بخورد به آدم خورد، با اینکه اینجا این گناه نکرده (چون گناه در موقعی است که انسان با عمد و با قصد کار خلافی را بکند) و گناهکار حساب نمی‌شود، اما در عین حال قرآن مقرر می‌کند که در این حالت هم باید بنده‌ای را آزاد کند. یعنی یک کفاره دارد. و باز این کفاره هم قابل از بین بردن نیست و کسی نمی‌تواند کفاره قتل خطایی را ببخشد. و اگر نداشت، شصت روز روزه بگیرد، و اگر نتوانست، از روایات به دست می‌آید که شصت مسکین را اطعام کند و یک نوبت

خوراک به آنان بدهد ـ سومی مستند به روایات است؛ اولی و دومی مستند به آیه سوره نساء.[۱] بنابراین ملاحظه می‌کنید که قتل نفس از نظر حقوق الاهی و حقوق عمومی به عنوان یک مسأله مهم تلقی شده است. این یک جنبه مطلب.

جنبه دوم از نظر حقوق خصوصی است. از نظر حقوق خصوصی از بین بردن یک انسان در یک خانواده، از نظر اقتصادی یک زیان در اسلام شمرده شده است. وقتی در یک خانواده یک فرد کشته می‌شود یک عامل اقتصادی از بین رفته و یک زیان اقتصادی متوجه آن خانواده شده است. اگر مرد باشد، به دلیل اینکه کارایی مرد در نظامهای معمولی نسبت به زن بیشتر است، می‌گوییم دیه او هزار دینار است؛ و اگر زن باشد، چون معمولاً کارایی او کمتر است، می‌گوییم پانصد دینار. اگر دیه مرد هزار دینار مقرر شده و دیه زن پانصد دینار، نه این است که خواسته‌اند ارزش انسانی زن را پایین بیاورند. اینجا چون مسأله از جنبه کارایی و اقتصادی مورد توجه قرار می‌گیرد گفته می‌شود هزار دینار و پانصد دینار. و لذا در مورد قصاص مسأله این طور نیست: اگر مردی زنی را کشت مرد را می‌کشند. در آنجا از نظر قوانین عمومی یکسان شمرده می‌شوند. البته در آنجا هم باز چون جنبه کارایی هست قصاص کننده باید تفاوت دیه را (البته با بحثی که در این مسأله هست) بپردازد. به هر حال، یک مسأله از نظر کارایی و از نظر زیان اقتصادی است. اگر فردی از یک خانواده‌ای از بین رفت زیانی بر آن خانواده وارد شده است، پس باید تاوان و غرامت او را پرداخت کرد. به این می‌گوییم دیه. و لذا در قتل خطایی و شبه عمد هم دیه هست. چون اگر کسی به کسی خسارت مالی وارد کرد (می‌خواهد

۱ـ و ما کانَ لمؤمن اَن یَقتُلَ مؤمناً الا خطئاً و من قتل مؤمناً خطئاً فتحریر رقبة مؤمنة و دیةٌ مسلّمة الی اهلیه الّا ان یصّدّقوا. فان کانَ من قوم عدوّ لکم و هو مؤمن فتحریرً رقبة مؤمنة و اِن کان من قوم بینکم و بینهم میثاق فدیة مسلّمة الی اهله و تحریر رقبة مؤمنة، فمن لم یجِد فصیام شهرین متتابعین توبةً من اللّه و کان اللّه علیماً حکیماً (نساء، ۹۲).

عمدی باشد می‌خواهد عمدی نباشد) باید غرامت آن خسارت را بدهد: «من اتلف مال الغیر فهوله ضامن[1]»؛ اگر کسی مال دیگری را از بین برد ضامن این مال است؛ می‌خواهد عمدی، می‌خواهد خطأیی. شما اگر در خواب پایتان به گلدانی خورد و گلدان شکست، بعد که بیدار شدید می‌گویند آقا لطفاً خسارت این گلدان را بدهید! اگر گفتید من خواب بودم، می‌گویند فرق ندارد، وارد کردن خسارت خواب و بیدار نمی‌شناسد. این در قوانین فقهی ما مقرر است. وقتی که قتل از نظر زیان اقتصادی مورد توجه قرار می‌گیرد، چه عمدش و چه خطایش، موجب پرداخت غرامت می‌شود.ـ دیه یعنی غرامت. بنابراین، توجه می‌فرمایید که از دیه نمی‌شود حرمت و حرام بودن را استنباط کرد. اگر جنینی را که روزی انسان کارایی می‌شود سقط کردی، باید در مراحل مختلف دیه بپردازی. واجب کردن دیه نمی‌تواند منشأیی برای استنباط حرام بودن و حرمت تکلیفی باشد، مگر از نظر تجاوز؛ یعنی بگوییم آقا، تو که آمدی جنینی را در مرحله خون بسته بودن انداختی به مال دیگری تجاوز کرده‌ای، پس این گناه است. از نظر تجاوز به مال غیر گناه است. خوب، اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر صاحبان این مال که پدر و مادر تلقی می‌شوند (چون دیه را باید به آنها داد)، رضایت دادند چه؟ آیا اگر طرفین توافق کردند باز هم تجاوز است؟ عیناً مثل اینکه یک کسی به من بگوید این گلدان را خودت بشکن؛ آیا باز هم باید تاوان بدهم و باز هم گناه کرده‌ام و به مال او تجاوز کرده‌ام؟ این سؤال پیش می‌آید و این سؤالی است که عرض کردم تاکنون پاسخ روشنی با تتبعات فقهی برای او نیافته‌ایم و روایات دیه را هم به هیچ عنوان نمی‌توانیم

۱ـ این جمله از قواعد مسلم فقهی و مورد اتفاق میان مسلمانان است و دلیل آن آیات و روایاتی است که می‌گوید: اگر کسی تعدی و تجاوز کرد، به اندازه خودش مسئول است. در این باره نک: بجنوردی، سیدحسن، القواعد الفقهیه، ج ۲، ص ۱۷، قاعده اتلاف.

دلیلی برای پاسخ به آن بدانیم. در این زمینه توجه دوستان را به این روایت جلب می‌کنم که خوب مطلب را روشن می‌کند: روایتی مفصل است که صاحب وسایل از کلینی نقل می‌کند. در این روایت مفصل داوریهای مولا امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، آمده است، از جمله اینکه: «و افتی فی منیّ الرجل یفزع عن عرشه فیعزل عنها الماء و لم ترد ذلک، نصف خمس المئة عشرة دنانیر، و اذا افزع فیها عشرین دیناراً.[۱]» فتوا و حکم علی، علیه السلام، در این مورد که مردی با زنش همبستر است، در موقعی که او همبستر است دیگری می‌آید و یک خبر هولناک یا یک ضربه هولناکی وارد می‌کند که این مرد از جا می‌پرد و در نتیجه نطفه او در رحم زن ریخته نمی‌شود و به خلاف میل مرد بیرون رحم ریخته می‌شود. در اینجا هم فرمان و حکم و داوری مولا، علیه السلام، این است که باید آن فردِ سوم ده دینار تاوان بپردازد. اصلاً هنوز نطفه مرد در رحم زن ریخته نشده، ولی باید ده دینار تاوان بدهد. از این تاوان چه می‌فهمیم؟

ما جلوتر گفتیم که مرد حق دارد از این که نطفه‌اش داخل رحم زن ریخته شود لااقل با رضایت زنش جلوگیری کند. پس معلوم می‌شود خود کار کار حرامی نیست. اما در این مورد می‌گوید اگر در چنین حالتی نفر سوم مرتکب چنین کاری شد باید ده دینار دیه و تاوان بپردازد. چون اینجا جنبه حقوق خصوصی مطرح است. در روایاتی که می‌گوید مرد حق ندارد از همسر آزاد دائمی‌اش بدون اجازه او پیشگیری کند، این را نیز دارد که اگر مرد بدون اجازه زن پیشگیری کرد باید ده دینار تاوان بپردازد. پس معلوم می‌شود مسأله سقط جنین و مسأله عزل در این روایات در یک ردیف است: ده دینار، تا وقتی فقط

۱ـ وسائل‌الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۱۲، ح ۱۹، ذیل خبر؛ و کافی، ج ۷، ص ۳۴۳، ح ۱، باب دیةالجنین.

نطفه مرد است؛ بیست دینار، وقتی نطفه مرد و زن به هم آمیخت؛ چهل دینـار؛ شصت دینار؛ هشتاد دینار؛ صد دینار. معلوم می‌شود همه مسأله خسارت مالی و حقوق خصوصی است و مسأله حرمت تکلیفی نیست. البته تجاوز به حقوق خصوصی از نظر تجاوز گناه است؛ ولی اگر طـرفین رضـایت داشـتند دیگـر تجاوزی هم نیست.ـ این هم از نظر روایاتی که دیه را مقرر می‌کند.

آیا سقط جنین از نظر کلی، منهای این دو جهت (نه از نظر قتل نفـس و نه از نظر روایات دیه) از نظر دیگر حرام است یا حرام نیست؟ یک روایـت داریم که از امام کاظم، علیه السلام، یا از امام رضا علیه السلام است (از ابـی الحسن). معمولاً وقتی در روایت «ابی الحسن» به طور مطلق گفته مـی‌شـود امام کاظم، علیه السلام، مورد نظـر اسـت. راوی اسـحاق بـن عمـار اسـت، بنابراین از امام کاظم علیه السلام است. روایتـی اسـت کـه در وسـائل نقـل می‌کند؛ از صدوق به سندش از اسحاق بن عمار. عین روایت را مـی‌خـوانم: «قلت لابی الحسن، المرأة تخاف الحَبَل، فَتشربُ الدواء، فتلقی ما فی بطنها. قـال لا! فقلت انما هو النطفة. قال ان اول ما یخلق نطفة.[1]» مـی‌گویـد از امـام کـاظم علیه السلام پرسیدم زن از آبستنی می‌ترسـد و نگـران و ناراحـت اسـت از اینکه باردار بشود؛ دوا می‌خورد تا جنینش را بیندازد (تا آنچه در رحم دارد بیندازد). فرمود نه! گفتم هنوز فقط نطفه است. فرمود اولین مرحلـه خلقـت انسان همان نطفه است. این روایت هست. آیا ما از این روایـت مـی‌تـوانیم حرمت بفهمیم ـ صرف نظر از قتل نفس و صرف نظر از روایات دیـه ـ یـا نه؟ این همان مطلبی است که در جلسه قبل هم عرض کـردم بایـد از نظـر فقهی بیشتر روی آن کار بشود. چون از نظر فقهی یک وقت است که مـا از مجمـوع روایـات گذشـته چنـین اسـتنباط مـی‌کنـیم کـه بـا آنکـه

۱ـ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۲۶، ح ۴۴۵، باب ۷۱ از ابواب نوادر دیـات؛ و وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۶، ح ۱، از باب ۷ از ابواب قصاص نفس، از چاپ آل‌البیت.

روایات در صدد بیان حکم است از طرح کردن جهت سومی برای حرمت سقط جنین خودداری کرده، (با اینکه جای سکوت نبوده و جای بیان بوده و در مقام بیان بوده است)؛ به طوری که از آن روایات چنین استنباط می‌کنیم که جهت دیگری برای حرمت نیست. اگر فقیهی از مجموع آن روایات چنین مطلبی را فهمید در این صورت این روایت را حمل می‌کند بر جایی که بدون اجازه مرد باشد، چنانکه در روایت ابوعبیده بود. و اگر ما از ادله دیگر از نظر فقهی چنین مطلبی را اتنباط نکردیم آن وقت همین یک روایت می‌تواند دلیل کافی برای حرمت سقط جنین، ولو در مرحله نطفه، تلقی شود. چون مطلب با توجه به این تحلیل فقهی که عرض کردم جای تحقیق بیشتر دارد، به همین جهت ما هم معتقد هستیم باید روی این مسأله بیش از این مطالعه و بررسی بشود تا ما بتوانیم وضع خودمان را در برابر این روایت مشخص کنیم. صاحب وسائل اصلاً این یک روایت را در یک باب نقل می‌کند؛ یعنی یک باب درست می‌کند و همین یک روایت را می‌آورد. تیتر مطلب این است: «باب حرام بودن انداختن فرزند، حتی در مرحله نطفه بودن[1]». این را به عنوان باب می‌گوید. و معمولاً صاحب وسائل به این بابها و فصول بر اساس استنباط خودش از روایات عنوان می‌دهد. بنابراین، شاید بشود صاحب وسائل را به عنوان یک مرد و یک فقیه محدثی بشماریم که این نظر را دارد که بچه انداختن، ولو در مرحله نطفه بودن، حرام است و در این حرام بودن نیز به این روایت استناد کرده است. ولی همان‌طور که در آغاز بحث عرض کردم، چون مطلب در میان فقهای دیگر از عامه و خاصه در حدود بررسی ما طرح نشده، متأسفانه از فقهای دیگر در این زمینه مطلبی به دست نیامد. به هر حال مطلب را

۱ـ باب انّه یحرم علی المرأة شرب الدواء لطرح الحمل ولو نطفة. (باب ۷ از ابواب قصاص نفس).

تا بررسی وسیعتر باز می‌گذاریم. این هم آنچه درباره سقط جنین منهای عنوان قتل نفس و منهای عنوان تجاوز مطرح شد. علاوه بر این، این سؤال پیش می‌آید: خیلی خوب آقا، سقط جنین از هیچ یک از این نظرها حرام نیست؛ ولی از جنبه‌های دیگر حرام است: از جنبه خسارت روانی بر مادر (آنچه در جلسه قبل آقای دکتر سامی مطرح کردند)؛ از نظر آثار نامطلوبی که بخصوص در روح مادر دارد؛ از نظر اینکه احترام انسان را در جامعه پایین می‌آورد؛ از نظر اینکه به رواج فحشاء کمک می‌کند، (زیرا وقتی که زنها در برابر سقط جنین احساس یک نوع معصیت و گناه کنند خود این یکی از عوامل محدود کردن روابط نامشروع پسر و دختر و زن و مرد است. وقتی این احساس در آنها از بین رفت فحشاء و منکر و زنا و روابط نامشروع جنسی را گسترش می‌دهد و دامن می‌زند). آیا از این نظرها حرام است یا نه؟ این بحثی است اجتماعی و فقهی، هر دو. ولی آنچه تا اینجا می‌خواستیم مطرح بکنیم این بود که آیا به استناد نصوص خاص دینی که در این مورد وارد شده چیزی می‌توانیم بگوییم یا نه. به استناد عناوین دیگر، عناوین ثانویه و کلیات، خیلی چیزها را می‌شود گفت حرام است. این نظیر این است که مرحوم میرزای شیرازی به عنوان ثانوی و بر طبق مصلحت سیاسی فرمود امروز استفاده از توتون و تنباکو حرام و در حکم محاربه با امام زمان است. خوب، ممکن است یک روزی هم فقیهی درباره سقط جنین، ولو در مرحله نطفه، یا حتی درباره پیشگیری، یک چنین دستوری بدهد. اما در این بحث این مسأله فعلاً مورد بحث ما از این نظر نبود. ما خواستیم ببینیم از نظر نصوص خاص اسلامی که در این زمینه وارد شده مطلب چیست. به هر حال، بدون شک زمامداران مسلمان به عنوانهای دیگر، از نظر پزشکی، از نظر اجتماعی، از نظر سیاسی... اگر کسی بگوید پیش کشیدن مسأله تنظیم و بهداشت خانواده در دنیای سوم فقط از نظر رعایت آسایش

خاطر سردمداران دنیای اول و دوم است،ـ والا هیچ انگیزه دیگری در کار نیست و آنها هم دلشان به حال این ملتها نسوخته است؛ اگر خیلی دلشان می‌خواست کسی از گرسنگی نمیرد چرا میلیونها نفر انسان را با بمب می‌کشند؟ این مسأله‌ای است که قابل طرح است. بنابراین، ممکن است پیشوایان جامعه اسلامی تحت این عنوان سیاسی بگویند در زمان ما و در این شرایط استفاده از وسایل پیشگیری نیز حرمت سیاسی دارد. اینها اشکالی ندارد. اینها بحثهای دیگری است و جایش نیز باز است.

این بود خلاصه آنچه در زمینه مسأله بهداشت و تنظیم خانواده از جنبه‌های گوناگون برای دوستان و برادران و خواهران عزیز عرض شد. امیدوارم که تا حدودی توانسته باشیم در این بحثها جنبه‌های گوناگون مطلب را تجزیه و تحلیل کرده باشیم و کم و بیش بیشتر روشن شده باشیم. و امیدوارم با همت دوستان اهل تحقیق بتوانیم این بحث را تا رسیدن به نتایج تحقیقی قابل اعتماد... باز من در جلسه پیش عرض کردم که هیچ یک از این عرایض من رنگ فتوا ندارد؛ و این را هم از روی محافظه کاری نمی‌گویم، بلکه از روی این می‌گویم که من در فتوا دادن خیلی سخت‌گیر و بسیار محتاط هستم. بنابراین، عرض کردم، هیچ یک از اینها رنگ فتوا نخواهد داشت، بلکه خواستیم تا حدی سطح اطلاع خودمان و دوستان را در زمینه این مسأله بالاتر آورده باشیم،ـ اگر چنین توفیقی نصیب شده باشد. حالا در انتظار این هستم که از نظر دوستان پرارج و همه رفقا در این باره آگاه بشوم. الحمدللّه، و صلی اللّه علی سیدنا محمد و آله الطاهرین [صلوات حضار].

[استاد مرتضی مطهری:] بسم‌الله الرحمن الرحیم. قرار بود که جناب آقای جعفری امروز افاضه بفرمایند و مفصل صحبت بکنند. قرار نبود من امروز چیزی عرض کرده باشم، ولی چون تقریباً از وقت چیزی باقی نمانده است من

مقدار مختصری ملاحظاتی را که دارم عرض می‌کنم و جناب آقای جعفری در جلسه دیگر مفصل در این باره صحبت می‌کنند.

از بیانات جناب آقای بهشتی خیلی استفاده کردیم. در مسأله سقط جنین آن مسأله که آیا این عمل به اصطلاح قتل نفس هست یا نیست، مطلب همان طور است که ایشان فرمودند که قتل نفس و قتل انسان شمرده نمی‌شود؛ یا به تعبیری که ما از همین روایات استنباط می‌کنیم قتل انسان کامل شمرده نمی‌شود. یعنی تا مادامی که در همان مرحله‌ای که در روایات آمده است مرحله ولوج روح نشده است، قتل «انسان کامل» نیست. من فقط همین قدر باید عرض بکنم که امروز صبح رفتم چیزهایی را که قبلاً در ذهنم بود پیدا بکنم، ولی فرصت کافی برای اینکه به تفصیل پیدا بکنم نداشتم، لذا رئوس مطالب را عرض می‌کنم. ممکن است که آقای جعفری در جلسات بعد در اطراف همه اینها توضیحات کافی بدهند.

به نظر من در مورد حکم مسأله سقط جنین ما باید از مسائل زیادی که در سراسر فقه مطرح است استنباط بکنیم تا بتوانیم حکم آن را بیابیم. از جمله مسائلی که مربوط به سقط جنین است و می‌شود مزاق شرع را در این زمینه فهمید مسأله تکلیف ماست درباره سقط جنین از نظر غسل واز نظر دفن و از نظر نماز. این خودش یک مسأله‌ای است که به اصطلاح در باب اموات مطرح است. به طور کلی این مقدمه را باید برای شما عرض بکنم که فرضیه ما در اینجا با فرضیه جناب آقای بهشتی تفاوت دارد، و آن این است که ما مجموعاً این‌جور استنباط می‌کنیم که از نظر اسلام یک جنین از همان اولی که در رحم قرار می‌گیرد یک انسان است، ولی یک انسان ناقص؛ انسان بالقوه و انسان ناقص؛ تا می‌رسد به مرحله چهارماهگی که مرحله ولوج روح است و در آن مرحله انسان کامل می‌شود، ولی باز هم نه انسان کاملی که در تمام احکام در فقه

حتی بعد از ولوج روح هم حکم انسان کامل را داشته باشد. احکام اسلام در بعضی از مسائل حتی برای جنین بعد از ولوج روح هم حکم انسان کامل قائل نیست، بلکه فقط بعد از ولادت او را انسان کامل می‌داند. شک هم نیست که جنین حتی در شش ماهگی هم یک انسان به معنای اینکه روح انسانی در او به حد فعالیت رسیده باشد نیست. آن روح انسانی هم به اصطلاح در مرحله بالقوه به او داده شده است. بلکه بچه انسان وقتی متولد می‌شود از نظر مجموع مشاعر و ادراکات و تعقلات و این جور چیزها از بچه گوسفند ناقص‌تر است؛ حتی بعد از تولد. بنابراین، انسان، انسان بالقوه است؛ حتی در مرحله بعد از ولوج روح هم انسان بالفعل است ولی کمالات انسانی‌اش که مربوط به همان تعقلات و این خصوصیات است همه را در مرحله قوه دارد. در بعضی از مسائل حتی جنین بعد از ولوج روح هم حکم انسان کامل را ندارد، و آن مسأله ارث بردن است. مسأله‌ای است که اگر شخصی مرد و بچه‌ای از او در رحم بود (در هر مرحله‌ای که بود)، آیا این بچه از پدر خود ارث می‌برد یا نه؟ نه! حتی بعد از چهار ماهگی. یعنی وقتی هم که پدر مرد اگر بچه چهار ماهش هم تمام شده باشد، پنج ماهش هم تمام شده، شش ماهش هم تمام شده است، حتی نه ماهش هم تمام شده است، آیا این الان یک انسانی است که ارث می‌برد؟ بنابراین، اگر قبل از تولد مرد، مال به این بچه متعلق می‌شود و بعد، از این بچه به ورثه بچه متعلق می‌شود. بنابراین مثلاً مادرش از بچه ارث می‌برد یا نه؟ اینجا می‌گویند نه. حتی تا همان لحظه قبل از تولد هم اگر فرض کنیم که این بچه زنده بود و همان لحظه‌ای که می‌خواست متولد بشود قبل از تولد مرد، این بچه ارث نمی‌برد. این بچه اگر متولد شد و یک نفس کشید و کوچک‌ترین علامتی از حیاتش بعد از تولد وجود داشت آن وقت این بچه از نظر ارث یک انسان کامل تلقی می‌شود و می‌تواند ارث ببرد. پس وقتی در مسأله ارث نگاه می‌کنیم،

جنین حتی بعد از ولوج روح هم انسان کامل نیست. این است که مـی‌گـوییم احکام اسلام از نظر اجرای حکم انسان بر جنین تفاوت می‌کند. در بـاب ارث اصلاً در هیچ مرحله‌ای او را یک انسان تلقی نمی‌کنند. ولـی در بـاب کفـن و دفن و در باب نماز: در باب نماز می‌گویند اگر بچه‌ای که سقط می‌شود بعد از چهارماه سقط بشود غسل لازم است و دفن هم لازم است، ولـی نمـاز بـر او لازم نیست و بلکه جایز و مستحب هم نیست. ولی اگر بچه قبل از چهار مـاه سقط بشود غسل بر او لازم نیسـت[1] ولـی دفـن لازم اسـت. مـا از ایـن چـه می‌فهمیم؟ از این می‌فهمیم که اسلام بچه قبل از چهار ماهگی را یک گیاه (یـا چون ولوج روح نشده، یک لاشه) حساب نمی‌کند. پس اگر بچه قبل از چهار ماهگی سقط بشود اسلام دفن او را لازم می‌داند. یعنی همـین مقـدار بـرای او انسانیت یا قسمتی، نیمی، یک جزئی از انسانیت برای او قائل است.

مسأله دیگر: کافر را نمی‌شود در قبرستان مسلم دفن کـرد و مسـلم را نیز نمی‌شود در قبرستان کافر دفن کرد. بر ما واجب است مسـلمان را دفن کنیم و بر ما واجب نیست که کافر را دفن کنیم، و بلکـه حتـی بر ما جایز نیست که بخواهیم او را به عنوان تجلیل دفن کنیم. ـ حـالا از نظر بیماریها بخواهیم دفن بکنیم مسأله دیگری است. مگر در موردی که زن کافره‌ای از یک مرد مسلم حامله باشـد. (مـن از آقـای جعفـری خواهش می‌کنم [که این مسأله را توضیح دهنـد]. بایـد روی آن بیشـتر مطالعه کنم. یعنی فرصت نکردم که نگاه کنم، و ظاهراً هم هیچ قیـدی در آن نیست.) مگر اینکه زن کـافر از مـرد مسـلمان حاملـه باشـد. چـون

۱ـ همانطور که استاد شهید مطهری (ره) گفته‌اند نظریه مشهور امامیه این است که پیش از چهار ماه غسل جنین لازم نیست و خبر زراره از امام صادق تصریح به این مطلب دارد که: السقط اذا تم له اربعة اشهر غسل» (باب ۱۲ از ابواب غسل میت حدیث ۴ از کتاب وسائل). در این باره نک: مستمسک العروةالوثقی، ج ۴، ص ۷۰، بیروت، دار احیاءالتراث العربی.

بچه به اشرف ابوینش ملحق است، بچه‌ای که در رحم هست بچـه مسـلمان تلقی می‌شود. در آن وقت ما وظیفـه داریـم ایـن زن کـافر را بـه احتـرام آن بچه‌اش دفن بکنیم، ولو اینکه آن بچه‌اش علی الظاهر (اینجـا را علـی الظـاهر می‌گویم) قبل از چهار ماهگی باشد. یعنی بچه قبل از چهار ماه هم یک بچـه نیمه‌انسان تلقی می‌شود و در اینجا احترامش از نظر دفن کردن واجب اسـت به اینکه او را با همان کسی که او را در محتوای خودش قرار داده (یعنـی بـا مادرش) هر دو دفن کنند. باز مسأله دیگری که داریم ـ (چـون همـه اینهـا را امروز صبح دوباره دیدم و فقط خواستم مراجعه کنم فرصـت نکـردم کـه بـه تفصیل نگاه بکنم) ـ این است: مسلمان را که دفن می‌کنـیم کیفیـت خاصـی دارد؛ در حال دفن می‌گویند باید جوری بخوابـد کـه وقتـی او را بـه طـرف راست بخوابانیم رو به قبله باشد. آن وقت این مسأله مطرح است که اگـر زن کافری حامل یک بچه مسلمانی است، یعنی مرد مسلمان با زن کافری ازدواج کردند (حالا به ازدواج منقطع بگویید که مورد قبول هست، یا اگـر جاریـه و کنیز کافره‌ای باشد آن هم مثل همین هست)، بچه ملحق بـه پـدر مسـلمانش است. پس بنابراین اگر زن کافر بچـه مسـلمان را در رحـم داشـت، اگـر مـا بخواهیم این زن کافر را دفن کنیم (چنانکه در مسأله پـیش گفتـیم بایـد او را دفن کنیم) چگونه دفن کنیم؟ اینجا می‌گویند وقتی می‌خواهید این زن کافر را دفن کنید پشت به قبله دفن کنید؛ چون در روایات اینجور آمـده و ظـاهراً از نظر طبی هم همین‌طور است که روی بچه در رحم مادر به طرف پشت مادر است و پشتش به طرف شکم مادر. به ما گفته‌اند که زن کافر را آنچنـان دفـن کنید که روی بچه به طرف قبله باشد. اینجا هم باز ظاهراً فرق نمی‌کنـد میـان اینکه این بچه قبل از چهار ماه باشد یا بعـد از چهـار مـاه. اینکـه مـی‌گـویم «ظاهراً» به این دلیل است که تتبـع مـن نـاقص اسـت[۱]، و بـه عهـده جنـاب

۱ـ اینکه استاد شهید با احتمال و تردید نقل کرده‌اند به این دلیل اسـت کـه در میـان فقهـای ←

آقای جعفری است که در جلسه بعد جواب این را بدهند. اگر اینها واقعاً قید شده باشد ـ در روایاتی که اجمالاً من نگاه کردم چنین قیدی نبود ـــ اگر قید شده باشد بعد از چهارماهگی، حرف ما ساقط است؛ ولی اگر قید نشده باشد و تعمیم داشته باشد نشان می‌دهد که اسلام برای بچه قبل از چهار ماه هم در بعضی از احکام حکم یک انسان را قائل است.

از آیات قرآن این‌جور می‌فهمیم که قرآن این‌طور تعبیر می‌کند که اسلام انسان را از همان اولی که در رحم قرار می‌گیرد انسان می‌خواند، ولی انسان ناقص. در آیه سوره مؤمنون است که می‌فرماید: «و **لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین**». اینجا تعبیر «من» به کار رفته است. انسان را از یک شیره کشیده‌ای از گل آفریدیم. اینجا نمی‌گوید انسان شیره کشیده گل «بود». ولی بعد می‌گوید «**ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین**»؛ بعد ما انسان را نطفه در آن قرارگاه محکم قرار دادیم. نطفه بعد از آنکه در رحم قرار می‌گیرد از نظر قرآن انسان است. البته شک نیست که انسان بالقوه است، ولی این مرحله را مرحله اول تکوّن انسان می‌داند. «**ثم خلقنا النطفة علقةً، فخلقنا العلقة مضغة**» تا آنجا که می‌فرماید: «ثم انشأناه خلقاً آخر[1]». ما از این آیه چنین استیناس می‌کنیم که از نظر قرآن آن اولین مرحله تکوّن انسان که هنوز انسانِ ناقص است همان مرحله نطفه است؛ همان نطفه در قرار مکین. یعنیَ نطفه بعد از آنکه در رحم قرار گرفت... از نظر چیزی که امروز کشف کرده‌اند یعنی بعد از آنکه نطفه مرد با آن نطفه زن امتزاج پیدا می‌کند. یا در آیه‌ای که می‌فرماید: «هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء[2]». آنچنان دوگانگی قائل نیست که مرحله بدن را مرحله غیر انسان

← شیعه در این مسأله اختلاف و تردید است. مثلاً مرحوم سید یزدی می‌فرماید: "والاحوط العمل بذلك فی مطلق الجنین ". در حالی که برخی دیگر نسبت به این حکم، خصوصاً اقوی بودن حکم، را تردید کرده‌اند: نک: العروة‌الوثقی، ج ۱ ۴۳۷، فی واجبات الدفن.

۱ـ سوره مؤمنون، آیه ۱۴ـ۱۲. ۲ـ سوره ال عمران، آیه ۶.

بداند و انسان را صددرصد همان روحی که ولوج می‌کند بداند و آن بدنی را که قبلاً تهیه شده یک چیز بیگانه بیگانه‌ای تلقی بکند مثل خانه‌ای کـه مـثلاً می‌سازند تا بعد انسانی در آن بیاید. این‌جور نیست. کما اینکـه حقیقـتش را هم می‌گویند این‌جور نیست؛ از نظر تحقیقات فلاسفه هم این‌جـور نیسـت. مَثَل بدن انسان و مَثَل روح انسان مَثَل یک خانه‌ای که یک انسـانی بیایـد در آنجا سکنی بکند، که دو شییء مغـایر و مبـاین هسـتند (سـاکن و مسـکن) نیست؛ بلکه مثل یک شییء متحول و متکامل است. آن روحی هم کـه بعـد پیدا می‌شود تکامل یافته همین بدن است. و لهذا قرآن هـم مـی‌گویـد: «ثـم انشأناه خلقاً آخر»؛ ما همین را چیـز دیگـری کـردیم، ولـی مرحلـه شـروع «همین» شدن از وقتی است که در رحم قرار می‌گیرد، و لذا قرآن مـی‌گویـد «هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء». همان حالت تصویر و تخطیط و از اولی که به اصطلاح شروع می‌کند به نقشه کشیدن و طـرح نقشـه انسـان پیدا می‌شود، می‌گوید شما را در رحم چنین کردیم. اگر مثل خانه و انسـانی بود که در آن ساکن است می‌گفت خانه‌ای که قرار است شما بعد از این بـه درون آن بیایید آن خانه را ما اینچنین ساختیم. نمـی‌گویـد خانـه را اینچنـین ساختیم؛ می‌گوید از حالا که شروع کردیم به تصویر، این شما هستید که مـا داریم شما را تصویر می‌کنیم. خوب، حالا با این بیان آن روایتی که ـ جناب آقای بهشتی دو روایت خواندند. از این دو روایت یکی صددرصد مؤید این نظر ماست، و آن روایتی بود که در آخر خواندند[1]؛ روایتی هم که در وسـط خواندند نیز بسیار خوب توجیه می‌شود و دیگر احتیاجی بـه تأویـل نـدارد. روایتی که در وسط صحبتهایشان خواندنـد روایـت آن زنـی اسـت کـه دوا

۱ـ اشاره استاد مطهری به روایت اسحاق بن عمار از امام کاظم است درباره زن آبستنی که نگران باردار شدن است و حضرت اجازه نمی‌دهد دوا بخورد تا جنینش را بینـدازد چـون گرچه نطفه است اما اولین مرحله خلقت انسان است. نک: صدوق، من لا یحضـره الفقیـه، ج ۴، ص ۱۲۶، ح ۴۴۵؛ و وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۶.

می‌خورد و بچه خودش را سقط می‌کند؛ آن وقت امام جواب مـی‌دهـد کـه این اگر بعد از مرحله گوشت و استخوان است چقدر باید دیه بدهد، اگر در مرحله نطفه است (یعنی هنوز سفید است؛ در روایت دیگر گفته شده هنـوز رنگش تغییر نکرده)، بیست دینار باید بدهد، اگر در مرحله علقه است فـلان مقدار، و بعد می‌گوید ولی خود زن از این دیه نصیبی نمی‌بـرد؛ چـون قاتـل است.[1] ایشان میان این روایت و آن روایاتی که فرمـوده‌انـد کـه قتـل نفـس نیست تعارض قائل شدند. ولی به این بیانی که ما عرض می‌کنـیم تعارضـی نیست. در آن روایاتی که مسأله قتل نفس را بیان می‌کند صحبت ایـن اسـت که در چه مرحله‌ای انسان کامل است و قتل انسان کامل است. قبل از ولوج روح قتل انسان کامل نیست؛ ولی بعد از ولوج روح قتل انسان کامل اسـت. قبل از ولوج روح قتل انسان است، ولی قتل انسان ناقص.

ببینید، ما قتل انسان نـاقص را دو جـور داریـم: یکـی عرضـی و یکـی طولی. یک وقت یک انسان کامل داریم، می‌آیند دسـتش را مـی‌برنـد. ایـن می‌شود قتل عضو. یعنی قتل چیزی از انسان اسـت. یـا فـرض کنیـد پـای انسانی را می‌برند. یک وقت هست که قتل انسان است، یعنی از بین بـردن انسان است، در مرحله طولی؛ یعنی یـک عضـو را از بـین نمـی‌برنـد ولـی انسان در مراحل تطور و تکامل خودش که مرحله به مرحله جلو مـی‌رود، یک انسان ناقص را از بین می‌برند. اگر در روایـات گفتـه اسـت ایـن قتـل است مقصود این است که قتل انسان است؛ ولی قتل انسان ناقص. و این با آن روایت منافاتی ندارد که گفته است قتل نفس نیست. آنجا مقصـود ایـن است که هنوز انسان کامل نیست. این روایتی هم که در آخر خواندند (کـه حالا عین عبارتش یـادم نیسـت) کـاملاً ایـن مطلـب را توضـیح مـی‌دهـد

۱ـ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۱۸، باب ۳۰ از ابواب دیات الاعضاء، حدیث ۱.

(همان روایتی که صاحب وسائل بابی برای آن باز کرده[1] و آن شخص می‌گوید که این که هنوز انسان نیست، حضرت می‌فرماید اول خلقت انسان از نطفه شروع می‌شود.[2] در مسأله دیه هم این مطلب را باید توجه کرد که دیه را به چه کسی باید داد: به پدر باید داد؟ به مادر باید داد؟ و چرا هم به پدر باید داد و هم به مادر باید داد؟ آیا بچه که در رحم مادر هست (حالا از جنبه ارزش مالی دیه هم در نظر بگیریم) از باب این است که ملک پدر است؟ تجاوز به مالکیت پدر و حق اقتصادی پدر شده است؟ یا ملک مادر است؟ از روایات دیه ما این‌جور می‌فهمیم که پدر و مادر وارث دیه هستند نه مالک دیه. یعنی آن که بر او جنایت وارد شده خود آن بچه است، ولی ما به پدر و مادر که دیه می‌دهیم به عنوان وارث دیه می‌دهیم. پس برای خود آن بچه، حتی در حال نطفه بودن و حتی در حال علقه بودن، این مقدار شخصیت در اینجا قائل است که می‌گوید وقتی که تو او را از بین بردی باید دیه بدهی، ولی چون او خودش از بین رفته و اگر هم بود خودش نمی‌توانست حقش را استیفا بکند پدر و مادر وارث این دیه می‌شوند. ما از مجموعه اینها چنین استنباط می‌کنیم که سقط جنین حرام است، چه بعد از چهار ماه و چه قبل از چهار ماه. بعد از چهار ماه به عنوان قتل یک انسان، یعنی قتل یک انسان کامل؛ و قبل از چهار ماه به عنوان قتل یک انسان ناقص. و اسلام در مجموع آنچه که از مطاوی تعلیماتش فهمیده می‌شود نطفه را از همان اول که در قرار مکین قرار می‌گیرد یک انسان ناقص تلقی می‌کند. البته نمی‌خواهیم بگوییم که حدّ گناهش هم یکسان است. ما فعلاً در این باره نظری نداریم که آیا گناه سقط جنین قبل از چهار ماه به اندازه گناه سقط جنین

۱ـ وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۲۶، ح ۱، باب ۷ از ابواب قصاص نفس؛ و من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۲۶، باب ۷۱ از ابواب نوادر دیات.

۲ـ فقلتُ [اسحاق بن عمار] انما هو النطفة، قال: ان اول ما یخلق نطفة.

است قبل از چهار ماه یا نه. خوب، علی القاعده روی این حساب باید بگوییم نه؛ چون قتل انسان ناقص علی القاعده نباید به اندازه قتل انسان کامل گناه داشته باشد. حالا به نظر من باید درباره همه اینها مطالعه بیشتری بشود: در آنچه که اسلام در باب دفن اموات گفته است و در باب دفن کافر گفته است و در باب دیات گفته است و در باب ارث گفته است و در این مسائل مختلف، تا بعد مسأله بیشتر روشن بشود.

[دکتر بهشتی:] با تشکر فراوان از تعلیقاتی که جناب آقای مطهری بر بحث داشتند، چند نکته را یاد آوری می‌کنم. یکی اینکه در تهیه این بحث به آن صورت مفصلی که نوشته شده به بیشتر قسمتها که آقای مطهری اشاره فرمودند مراجعه شده و مورد توجه قرار گرفته و یادداشتهای گوناگونی هم اینجا الان همراه هست از همین مباحث مختلف در دفن، در کفارات، در عزل باب نکاح، به قسمتهای ارث مراجعه شده و به آنها هم توجه شده، و اگر آنها در این جلسه مطرح نشد به مناسبت رعایت سطح کارمان هست که نمی‌خواهیم جلسه‌مان خیلی به صورت جلسه‌های فنی صناعی طلبگی در بیاید. به همین جهت هم من از آغاز تا پایان بحث تأکید کردم که این بحث به عنوان افتتاح و آغاز یک بررسی تلقی می‌شود نه به عنوان پایان. ولی برای توجه جناب آقای مطهری و دوستان دیگر و بخصوص جناب آقای جعفری عرض می‌کنم که ما در فقه می‌خواهیم اصول استنباطمان یکنواخت باشد. آنچه در این زمینه جناب آقای مطهری فرمودند و خود من هم مراجعه کردم واقعش این است که از نظر موازین فقاهت ما استحسان است؛ استنباط نیست. هیچ یک از این بحثها را نمی‌توان دلیل فقهی شمرد. یعنی ما در مباحث دیگر فقه به این گونه استیناسها می‌گوییم استحسان و آنها را سند کافی برای استنباط یک حکم نمی‌شمریم. اینجا هم همین طور، هیچ فرقی نمی‌کند. ما وقتی می‌گوییم انسان در مراحل

مختلف دارای احکام مختلف است، یکی از احکام قتل نفس است، باید دید حرمت قتل نفس با آن تأکید مربوط به کدام مرحله است. به صرف اینکه ما استیناس کنیم که در فلان جا هم می‌شود گفت «انسان»، کافی نیست که ادله حرمت قتل نفس را به او هم تعمیم بدهیم. پس نتیجه‌گیری نهایی ایشان که فرمودند ما چنین می‌فهمیم که سقط جنین در همان مرحله نطفه هم قتل نفس است، من به این انتقاد دارم. ادله قتل نفس شامل انسان کدام مرحله‌ای است؟ ما که ده جور دلیل بر حرمت قتل نفس نداریم؛ یک سلسله آیات و روایات مشخص داریم. باید ببینیم انسان در آن آیات و روایات کدام انسان است. به صرف یک تعبیر عام انسان نمی‌شود این کار را کرد. همچنان که در مورد ارث هم این کار را نمی‌کنیم. با اینکه این روایات می‌گوید جنین پس از ولوج روح از نظر قتل نفس انسان است، می‌گوییم از نظر ارث انسان نیست. پس معلوم می‌شود هر یک از این احکام به انسان (به تعبیر خود سرکار) در مرحله خاص و با عنوان خاص تعلق گرفته است. نمی‌شود تعمیم داد.

در مورد دیه فرمودند دیه اول مِلک مرده می‌شود و بعد از او به وارث او منتقل می‌شود. این یک استنباط موردِ اختلاف است جناب آقای مطهری. یعنی این مسأله در خود فقه در باب دیات مورد اختلاف است و مجموعاً ناتمام. در روایت دارد دیه را به وارث می‌دهیم. این آن چیزی است که در روایات است. یعنی کسانی که دیه را می‌گیرند ورّاث هستند بر حسب طبقات ارث. اما نه اینکه خود دیه را هم به عنوان ارث مالک می‌شوند. این از ادله استنباط نمی‌شود.[1] این در بحث فقه مطرح شده که اینها آیا به عنوان ارث این

۱ـ در روایت ابی عبیده که صریح‌ترین این روایات است آمده است: "فانّ علیها دیة تسلمها الی ابیه"؛ یعنی زن وظیفه دارد دیه را به پدر چنین بپردازد، اما در روایت ذکر نشده که این کار از چه باب و تحت چه عنوانی است (مالکیت یا حق الارث). نک: وسائل الشیعه، ج ۲۹، باب ۲۰، ح ۱، ص ۳۱۸.

را می‌برند یا نه. این بحث مطرح است و تمام نیست.[1] بخصوص اینکه ما در برخی از روایات دیه حیوان داریم. می‌گوید اگر فرضاً زدی گاو کسی را کشتی باید دیه‌اش را بدهی. در بعضی از روایات غرامت حیوان هم دیه دارد. خوب آیا آنجا هم گاو اول مالک دیه می‌شود و بعد دیه به صاحبش به ارث می‌رسد؟! چنین چیزی که نیست.

[آقای مطهری:] ولی آقای بهشتی، آن روایتی که می‌گوید چون قاتل است پس ارث نمی‌برد ناظر به این است که... چون در باب ارث به قاتل مورث ارث داده نمی‌شود خودش تصریح به این است که باب ارث [نامفهوم]

[دکتر بهشتی:] حالا عرض می‌کنم. منظور این است که پس صرف تعبیر دیه نمی‌تواند اصلاً در همه جا ملاک قرار بگیرد.

در مورد دو روایتی که فرمودند مطرح شد، یکی اینکه چون او را کشته است ارث نمی‌برد، توضیحی بیش از آنچه عرض کردم نمی‌دهم، و آن این است که ما از این تنزیلها در فقه زیاد داریم، و همان‌طور که در ضمن بحث عرض کردم اگر روایات صریح دیگر نبود که می‌گوید قبل از ولوج روح قتل نفس نیست، و ما بودیم و این یک روایت، تمام تلقی می‌شد. ولی وقتی ما این دو جور روایت را داریم، دو جور وجه جمع اینجا مطرح می‌شود: یک وجه جمع اینکه جناب آقای مطهری فرمودند و آن این است که جانب قدرت را به آن طرف دادند و گفتند نه خیر، این می‌گوید این قتل انسان است ولی در یک مرحله نازلتر. یک وجه جمع هم آن بود که من عرض کردم که نه، این [روایت [می‌گوید این [عمل زن [نازل منزله قتل است و همین‌طور که قاتل ارث نمی‌برد این [مادر] هم ارث نمی‌برد. حالا باید در مجموع بررسیهای فقهی ببینیم کدام

۱ـ در این باره نک: نجفی محمد حسن، جواهرالکلام، ج ۳۹، ص ۷۲ و ۳۰۳، حکم دیةالجنین.

یک از این دو وجه دلچسب‌تر و متین‌تر و اعتماد آورتر است. به هر حال با تکرار سپاس از همکاری و همفکری جناب آقای مطهری و امید به اینکه جناب آقای جعفری بحث را در جلسه آینده، (یا در هر موقع، این جلسه یا جلسه بعد نمی‌دانم) به صورت مستوفا تعقیب بفرمایند، و همچنین دوستان دیگر اگر در این زمینه اطلاعات و بررسیهایی دارند بفرمایند... من به آقای دکتر حائری عرض کردم که یکی از دوستان آقای حاج شیخ کریم حقشناس یک وقتی در یک ملاقاتی می‌فرمودند در این زمینه چیزی تهیه کرده‌اند و احتمالاً گفتند مقاله‌ای هم نوشته‌اند و به یکی از نشریات داده‌اند؛ من خواهش کردم که از ایشان هم خواهش کنند تشریف بیاورند یا نظرات خودشان را بدهند. من این را به عنوان یک بحث باز کماکان اعلام می‌کنم و امیدوارم با تتبع و تحقیق بیشتر و عمیق‌تر مسائل روشن بشود. ولی اصول استنباط فقهی باید کاملاً رعایت بشود و استیناس و استحسان نباید در این مسأله مورد اعتماد قرار بگیرد.

[دکتر نوربخش:] قبلاً باید از جناب آقای بهشتی تشکر کنم که اصولاً این مسأله را مورد بحث قرار دادند. نکته‌ای که خواستم تذکر بدهم این است که بعضی از ما هم طلبه بوده‌اند و بدمان نمی‌آید که اصولاً این بحث به شکلی که در میان طلاب بحث و مباحثه می‌شود البته به شرطی که به مجادله نکشد ادامه پیدا بکند.

لازم به تذکر نیست ـ چون آقایان همه بهتر از من می‌دانند که دین اسلام دین فطرت است. به این معنا که خداوند به وسیله قرآن کریم و حضرت رسول اکرم آنچه منافع بشر ایجاب می‌کرده به وسیله قرآن برای انسان تدوین شده است. و اصولاً بایستی در هر زمانی منافع بشر را در هر مسأله‌ای مورد بحث قرار بدهیم. بعضی مسائل هست که البته در زمان حضرت رسول اکرم نبوده، به

همین دلیل مجتهدین باید استنباط بکنند، به شرطی که در بعضی موارد نظر اهل فن را تحقیق بکنند و سؤال بکنند؛ مثلاً تریاک. آنچه همه اطباء استنباط می‌کنند این است که تریاک برای انسان ضرر دارد، و از نظر قوانین اسلام هر چه برای انسان ضرر داشته باشد حرام است. متأسفانه شاید تا زمانی چند پیش، حتی بعضی مراجع تقلید و فقها خودشان تریاک می‌کشیدند. این باعث تأسف است که در بعضی موارد دیگر از اهل فن استفاده نشود. در این مورد مسائل زیادی بحث شد، که یکی ایجاد نقص عضو در زن یا مرد بود که عضوی ناقص می‌شود و مسلماً حرام است؛ یکی عقیم کردن است، که آن را هم به طور مطلق جناب آقای بهشتی فرمودند که از روایات استنباط می‌کنیم که حرام نیست، در صورتی که گر چه شخص ناقص نمی‌شود، ولی بالاخره یک عضو را تقریبا ناقص کردیم، آن هم به نظر بنده حرام است، بخصوص که بنده دیده‌ام مثلاً خانمی در یک مرحله‌ای اولاد نمی‌خواسته، لوله تخمدان را به وسیله جراح بست؛ بعد پشیمان شد، به وسیله همان جراح باز کرد و اولاددار نشد و دچار اختلال روحی شد. بنابراین صرفاً نمی‌شود گفت که عقیم کردن به شکل بستن کانال اپیدیم، یا بستن لوله تخمدان رحم زن، آزاد و مجاز است. مرحله دیگر جلوگیری به انواع مختلف است. جلوگیری هم اگر طبیب تشخیص بدهد که در بعضی موارد مضر است به نظر بنده آن هم حرام است. مثلاً همین قرصهای ضد حاملگی که معمول شده، برای بعضی ممکن است بدون ضرر باشد ولی برای بعضی خانمها ضررهای زیادی را از آن دیده‌ایم و می‌شود در مورد آنها آن را حرام کرد. در مورد سقط جنین البته بنده از جهت روایات و قرآن کاری ندارم، ولی این‌طور تصور نفرمایید که اگر در مرحله نطفه باشد سقطش برای مادر بدون ضرر خواهد بود. چون تاکنون دوایی پیدا نشده که ما به مادر بدهیم و سقط نطفه هم بشود و برای مادر بدون ضرر باشد. خواستم این نکات را

توجه بدهم که از این نقطه نظر، همان‌طور کـه آقـای مطهـری هـم فرمودنـد، می‌شود استنباط کرد که حتی در مرحله نطفه هم حرام است. حالا بنده کـاری ندارم که قتل نفس انسان کامل یا انسان ناقص است، ولی یک متشـرع و یـک زن مسلمان باید از کار حرام احتراز بکند. بنابراین مسأله را باید خیلـی خیلـی سرسری و آسان تلقی نکرد، بخصوص همان‌طور که فرمودید از نظر اجتماعی و فسادی که ممکن است اگر سقط جنین به طـور قـاطع اجـازه و رواج پیـدا بکند پیش بیاید. به خاطر آن فساد اجتماعی و فساد اخلاقی‌اش مسـلّماً، لااقـل در زمان حاضر، به نظر بنده مجاز نیستیم که چنین اجازه‌ای بدهیم.

[آقای بهشتی:] از توضیحات و تـذکرات جنـاب آقـای دکتـر نـوربخش متشکرم. مطلبی را تکرار می‌کنم که تا حالا چندین بار یادآوری کرده‌ام: یکی اینکه ما نخواستیم فعلاً از این بحث هیچ نوع نتیجه‌گیری که به عمل مربوط باشد بکنیم ـ و نمی‌کنیم. نه هیچ یک از آقایان و نه هـیچ یـک از خانمهـا از این بحث و سایر بحثهایی که در این جلسات طرح مـی‌شـود نتیجـه‌گیـری عملی نفرمایند؛ چون بحثی است باز. و ثانیاً این نکته را یادآوری می‌کنم کـه ما ـ در این توضیح اخیر هم عرض کردم ـ یک وقت است به عنوان اضـرار به نفس، به عنوان زیان رساندن به خود، مسأله را مورد بحث قرار می‌دهـیم. در اینجا در تشخیص حد ضرر و نوع ضرر اصـلاً فقیـه نمـی‌توانـد نظـری بدهد. این کار پزشکان متخصص است. آن هم نه فقـط تخصـص در امـور زنان، بلکه تخصص در امور روانی، در امور زنان از نظر اندامی و کار ارگانها و فیزیولوژیکی، و تخصص در امور اجتماعی؛ چون بایـد تمـام واکنشـهای یک مطلب را دید و بعد هم باید در این واکنشها جرح و تعدیل کرد. و ایـن تفاوتی است که به آن اشاره کردم: یـک وقـت اسـت کـه مرحـوم میـرزای شیرازی می‌آیند در رساله عملیشان می‌نویسند سیگار کشـیدن از نظـر دینـی حـرام اسـت؛ ایـن دیگـر معنـایش ایـن اسـت کـه ایـن حکـم نـاظر

به شرایط این زمان و آن زمان و مسائل این فرد و آن فرد نیست و اصلاً حرام است. ولی یک وقت است می‌آیند می‌گویند در این شرایط سیاسی امروز استفاده از تنباکو و استفاده از توتون حرام است. این دو تا با هم فرق دارد. آن اولی فتواست، این دومی حکم است. آنچه ما تا به حال در این بحث مطرح کردیم جنبه فتوایی مطلب بود؛ یعنی آنچه بر طبق موازین فقهی می‌شود از کتاب و سنت فهمید. اما آنچه را که به عنوان زمامدار و رهبر اجتماع باید دستور اجرایی داد، اصلاً بحث دیگری در مسائل اجتماعی است. این نکته‌ای است که در همه مسائل باید مورد اهتمام و توجه کامل قرار بگیرد.

فرمودند بعضی از آقایان فقها و مراجع نه تنها تریاک کشیدن را تحریم نکرده‌اند بلکه خودشان هم احیاناً می‌کشیدند. البته منظور از «می‌کشیدند» بعضی از آنهایی که من می‌شناسم، که شاید مورد توجه جناب آقای دکتر نوربخش هم همان آقا باشند از آقایانی که خیلی وقت پیش مرحوم شد تا آنجا که من به یاد دارم در آن آخرین سنین پیری بود و ظاهراً خودشان هم باید این کار را به تجویز پزشک معالج خودشان مستند می‌کردند که پزشک توصیه کرده است که آقا، برای شما در این سن کشیدن روزی دو سه حب نه تنها مضر نیست بلکه مفید هم هست!

[یکی از حاضران:] بعضی از اطباء هم می‌کشیده‌اند.

[دکتر بهشتی:] بله، و بعضی از اطباء. این را به عنوان یک یادآوری عرض کردم که من آن کسانی را که می‌شناسم، چه آنهایی که خودم درکشان کردم و چه آنهایی که وقتی بچه بودم یا اصلاً قبل از تولد من وفات کردند، ولی بعد از بزرگترها در شرح حالشان شنیدم، عموماً آنها این بیان را می‌کنند که بله آقا، در این سنین با پزشک مربوط صحبت کردیم و در این سنین تجویز کردند و گفتند برای شما در این سنین روزی چند حب عیبی ندارد و مفید هم هست. حالا اگر

برای این کار عیبی هست مربوط به آن پزشک مشاور است! ولی حقیقت این است که ما معتقدیم بحثهای تحقیقی باید اسیر گرایشها نباشد؛ نه گرایش به این سو و نه گرایش به آن سو. شیوه‌ای که بنده در این بحث می‌خواستم رعایت بکنم این است که با اینکه خودم به عنوان یک نفر که در این سمت و در این شأن هستم گرایش دارم به اینکه هر نوع عملی که بتوان اسمش را سقط جنین گذاشت ممنوع باشد، با اینکه این گرایش در دل من هست، اما خواستم این گرایش را در بحث علمی و تحقیقی دخالت ندهم. و من روی این تأکید می‌کنم؛ برای اینکه اگر قرار شد بحثهای اسلام‌شناسی تابع گرایشها باشد به عدد افراد اسلام پیدا می‌کنیم، چون هر کس گرایشی دارد. لااقل به عدد گروهها اسلام پیدا می‌کنیم، آن وقت دیگر جنگ سر اسلام می‌شود که کدام اسلام است. من امیدوارم همه دوستان عزیز در ادامه این بحث و احیاناً در بحثهای دیگر به این مسأله که خیلی مهم و لااقل در قشر ما دیگر باید هیچ از آن تخلف نشود عنایت بفرمایند.

[مجری جلسه:] آقای دکتر صائبی!

[دکتر صائبی:] مطلب فقط تذکری است از نظر اینکه ای کاش جناب آقای دکتر بهشتی این مطلب را اصلاً مطرح نمی‌کردند، برای اینکه مطلب داغ روز است و خدای نخواسته منافقین و خارجیها که الان دارند این برنامه را به کرسی می‌نشانند از این سوء استفاده می‌کنند و می‌گویند آقا در انجمن پزشکان هم تصمیم گرفته شد که سقط جنین حرام نیست ـ حالا البته ببخشید، در حد همین نتیجه‌ای که خارجی‌ها می‌گیرند می‌گویم ـ و ضمناً عزل هم جایز است و وزارت بهداری هم با این برنامه مبسوطی که دارد، برای قرص ضد حملگی سال گذشته ده میلیون تومان پول دادند و در تمام دهات تقسیم کردند. همین‌طور هر کس می‌آید بدون شرایط پزشکی [به او این قرص را تجویز می‌کنند]. بنده می‌خواستم عرض کنم حالا که مطلب به اینجا رسیده و خواه

ناخواه... نمی‌دانم چطور شد از موضوع قیامت یکدفعه به تنظیم خانواده و قسمت کنترل موالید رفتیم. اصلاً هیچ معلوم نشد که این تنظیم کنندگان برنامه چطور یکدفعه از قیامت پریدند و آمدند به تنظیم امور پزشکی! ولی چون این مطلب مطلب روز است اگر کاملاً حل نشود از موضوعاتی است که ما هم وجداناً و هم دیناً مسئول هستیم.

اولاً قسمت عزل که در اسلام هم اجازه داده شده بشرطها و شروطها است. امروزه دستوری که ما داریم به هیچ وجه این شرایط در آن اجرا نمی‌شود. حتی ای کاش ما آن شرایطی را که در کشورهای خارج و در بین آنها که مخترع این کار هستند عمل می‌شود، اجرا می‌کردیم. شما ملاحظه کنید، در تمام کتب طبی وقتی قرصهای ضد آبستنی را شرح می‌دهند آنها را به سه دسته تقسیم می‌کنند: قرصهایی است که هورمونهای پروژسترونشان بیشتر است؛ قرصهایی هست که استروژنشان بیشتر است؛ و قرصهایی هست که به طور متوسط دارند. در چه زنی باید آن را بدهیم در چه زنی باید این را بدهیم، خیلی مطلب وسیع است. ولی در اینجا چون تمام آنها را با یک دقت خاصی می‌دهند و اخیراً بنده در مجله مدیکال انگلستان خواندم پنج مورد از زنانی که در اثر قرصهای ضد آبستنی مبتلا به [نامفهوم] شدند، با اینکه آنها حالا چقدر دقت می‌کنند و چطور این قرصها را به مورد می‌دهند. بنابراین بنده فکر می‌کنم روی این مطلب باید خیلی خیلی... حالا دیگر بحث شده و گذشته. تیری است که از کمان خارج شده. اگر کاملاً روی این مطلب بحث نشود و دقت نشود و نظر صریح داده نشود، درست یک اسباب دستی می‌شود به آن عاملین که الان دارند از این راه این برنامه را عمل می‌کنند و به نظر خودشان هم تصور می‌کنند دارند کار خیلی مهمی می‌کنند. الان در دهات ما جاهایی هستند که ای کاش لااقل یک پرستار تحصیلکرده داشت. اینهایی را که کمک‌پرستارند و کف زمین را می‌شستند آورده‌اند، دو سه روز به آنها تعلیمات دادند، یک مقدار

قرص در کیفشان می‌برند آنجا و زنهای بدبخت دهاتی می‌آیند... [قرص‌ها را می‌دهند و می‌گویند] این قرصها را از روز پـنجم قاعـدگی شـروع کـن بـه خوردن. بعد از یک ماه، دو ماه، زن بیچاره شروع می‌کند عوارض هیسـتری پیدا می‌کند، عوارض ریزش مو پیدا می‌کند، یا پستانهایش بزرگ می‌شود، یا انعقاد خون پیدا می‌کند. این قرصها آنقدر عوارض جـانبی دارد کـه تـاکنون هیچ دوایی نداشته است. اما اگر ما بگوییم نه، موضع فقیه این است که فقط حکم بدهد ما فعلاً چون در این مرحله جناب آقای بهشتی را به مرحلـه آن فقاهت به آن معنا نمی‌دانیم که فرض کنیم وقتی حکم دادند عین فتوا باشد و مریدها همه موظف باشند عمل بکنند؛ بلکـه ایشـان ایـن مطلـب را از نظـر اجتماعی و از نظر دینی بحث فرمودند. بنابراین ما مجبوریم با ایشان کمـک بکنیم و این بحث را تا آخر برسانیم. بنده فکر می‌کنم یک مسئولیت بزرگـی برای انجمن پیدا شد و آنهایی که دور هم می‌نشینند و این برنامه‌ها را تنظیم می‌کنند و نسنجیده... برای اینکه تمام خرابی کشور ما از این است که ما هیچ وقت هیچ برنامه‌ای را خوب پیاده نمـی‌کنیم. وقتـی کـه اولـش مـی‌آورنـد می‌گویند آقا خیلی خیلی خوب است، ولی بعد که مـی‌خواهنـد آن را پیـاده کنند می‌بینیم با وضع بسیار بدی پیاده می‌شود. و ایـن موضـوع بهداشـت و تنظیم خانواده از آن چیزهـایی اسـت کـه در مملکـت مـا بـا وضـع خیلـی تأسف‌آوری پیاده شده است. حالا اگر ما بیاییم روی آن صحه بگذاریم دیگر نور علی نور می‌شود و بعد فردا می‌گویند آقا انجمن پزشـکی اسـلامی هـم گفتند سقط جنین حلال است و حرام نیست و عزل هم به هر وسیله‌ای کـه شده جایز است، و دیگر پیاده کردنش با ما نیست. به نظر من ما باید دربـاره پیاده کردن این مسائل هم نظر بدهیم. اگر هفته دیگر جناب آقـای جعفـری مستفید فرمودند از برنامه‌ای بحث شود که چطور باید این مسأله در مملکت ما عملی بشود. ما مثل مملکت انگلستان، مثل مملکت شوروی نیستیم که در هر روستا لااقل یک خانم قابله یا یک خانم دکتـر کـار بکنـد. مـا کشـوری

هستیم که تازه می‌گویند دکترش در مرکز هم نسبت به جمعیت کم است. وای به آن دهات که این قرصها همین‌طور و این وسائل یا آی.یو.دی... بنده خانمی را دیدم که رفته بوده در یکی از این شهرستانها گفته بود آقا من می‌خواهم از این اسبابها که در رحم می‌گذارند بگذارم. آقا! اسباب رحم را باید دکتر طب، لااقل دکتر زن بگذارد. بنده تذکرم فقط این بود که چون این بحث پیش آمده و موضوع، موضوع خیلی مهمی است و بایستی که حتماً تا آن آخرین درجه قسمت تعقیب بشود و حتی آقایان برنامه پیاده شدن این قسمت را صریحاً بگویند. بگویند تا این اندازه‌اش حلال است و تا این اندازه‌اش حرام است. والا اگر بحث ناتمام باشد ما همه مسئول هستیم.

[مجری جلسه:] حاج آقای پیمان!

[پیمان:] بسم الله الرحمن الرحیم. بدیهی است درباره این مسأله که طرح شده می‌شود از جنبه‌های خیلی زیادی صحبت کرد و باید صحبت بشود. ولی اینقدر اصرار می‌کنند که وقت تنگ است که من فقط اشاراتی می‌کنم به چند جنبه که بهتر است بعداً به تفصیل در مورد آنها صحبت بشود. البته من در آن جلسه قبل نبودم ولی صحبتهای آقای بهشتی را از نوار گوش دادم. چند نکته بود که اتفاقاً آقای مطهری اشارتاً بحث کردند. آن تکیه‌ای که ایشان روی تکامل انسان کرده بودند، تکامل جنین و یا اصلاً تکامل نوع انسان، و خواسته بودند از این موضوع استفاده بشود که انسان کی به وجود می‌آید و در نتیجه آن آثار و عوارض حقوقی از چه وقت مربوط به انسان می‌شود، فقط خیلی مختصر...[۱]

۱ـ ادامه این بحث ضبط نشده است.

بهداشت و تنظیم خانواده

جلسه چهارم

این جلسه به تاریخ جمعه ۱۲ خرداد ماه ۱۳۵۱ برگزار شده است.

[استاد محمد تقی جعفری:] بسم الله الرحمن الرحیم. الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سید الانبیاء و المرسلین، ابا القاسم محمد، و علی الائمة الطّیبین الطاهرین المعصومین.

دو ـ سه بحث گذشته آقایان درباره موضوع سقط جنین بوده است. پیشنهاد فرمودند که بنده نیز در این باره مطالبی را رسیدگی بکنم و به حضور آقایان عرضه بدارم. مقدمه بسیار مختصری را عرض می‌کنم و بعد وارد متن مسأله می‌شویم. در جریان موضوعات طبیعی در قلمرو هستی، هویتها و ماهیتها در خطوطی طولانی قرار می‌گیرند که رسیدن به آن خطوط مسلماً مسیر معینی را احتیاج دارد. ممکن است که در هر یک از این مسیرهای معین، آن ماهیت و هویت با ارتباط با عوامل دیگر راههای دیگری را برود. پیش از اینکه مواد مَنَوی و مواد نطفه در مرد تولید شود مسیرهایی داشته است. اگر در این مسیر چنین پیش می‌آمد که مثلاً به جای اینکه انسان آن مواد را بخورد و از آن مواد منی تولید بشود، گاو یا گوسفند آنها را می‌خورد، یا کود می‌شد، این مسیر عوض می‌شد و دیگر به حالت نطفگی نمی‌رسید. پس از آنکه این مسیرهای عرضی را که هر کدام محتمل بوده است، رها کرده و مستقیماً سر نطفه آمده، به هویت انسانی نزدیک شده است. در این مسأله هیچ جای شک نیست. وقتی که منی از مرد خارج شد و وارد رحم زن شد تقریباً دیگر مسیرهای ممکن برای اینکه این منی به شکل دیگری در بیاید منتفی شده است. هویت انسانی از

موقعی که این چند قطره در رحم قرار می‌گیرد شروع می‌شود. ایـن یـک امـر خیلی مخصوص و روشنی است. آیات و روایات معتبر مؤیّد این مطلب است که خلقت انسان از نظر رسمی از آن موقع شروع می‌شود که وارد رحم شـود. برخی تعبیر «استقرار» را به کار می‌برند و بعضی مجرد «ورود» را. یعنی همـین که منی وارد رحم شد اولین منزلگه گذرگاه انسانیت شروع شده است. بعضیها می‌گویند نه خیر، بعد از اینکه مستقر شد ـ البته ممکن است اسـتقرار متضـمن این معنا باشد که منی چند روزی در رحم باشد، ولی بـه هـر حـال نخسـتین منزلگه برای موجود انسانی از موقع قرار گرفتن نطفـه در رحـم شـروع شـده است. حالا درباره این مسأله اجازه بفرمایید ببینیم از آیات و روایات چه داریم:

«و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین، ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین، ثم خلقنا النطفة علقة و خلقنا العلقة مضغة فخلقنـا المضـغة عظامـاً فکسـونا العظامَ لحماً، ثم انشأناه خلقا آخر، فتبارک اللّه احسن الخالقین.[1]»

تعبیر «سلاله»، چنانکه بنده به لغتهای دست اول مراجعه کردم (از قبیل ابن دُری که امـام رَوی عربـی اسـت[2]، و لسـان العـرب ابـن منظـور، کـه تقریبـاً مستندترین لغتهای عربی است) سلاله از سَلَّ و انْ سَلّ به معنای مو از ماسـت کشیدن است[3]. البته ما در فارسی می‌گوییم مو را از ماست کشیدن، ولـی آنهـا که این تعبیر را در عربی به کار می‌بردند می‌گفتند مـو را از خمیـر کشـیدن، کـه دلالت دارد بر زیر و زبر کردن صدها پدیده‌هـای گونـاگون و مختلـف بـرای درآوردن این. معلوم می‌شود موجود انسانی طـوری نیسـت کـه یـک جریـان ناخودآگـــــــــــــــــــــــــــاه

۱ـ سوره مؤمنون، آیه ۱۴ـ۱۲.

۲ـ ابن دُرید؛ محمد بن حسن بن دریـد، ادیـب، شـاعر و لغـوی. وی کـه در سـال ۲۲۳ در بصره متولد شد و در سال ۳۲۱ ه در بغداد وفات یافت. از آثار او جهرةاللغـة اسـت. نـک: معجم المؤلفین، ج ۹، ص ۱۸۹. بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۳ـ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۳۸، قم، نشر ادب الحوزه.

طبیعی که خیلی کارها می‌کند یکی از کارهایش هم این است که انسان را ایجاد می‌کند. عنایتی است در ایجاد انسان؛ عنایتی است در به وجود آوردن انسان؛ که «سَلٍّ» در آن است: ما کشیدیم. سلاله، کشیده شده از طین قوانین و مجاری طبیعت. از این موقع در نطفه موجود در رحم حالت برگزیدگی شروع شده است. این حالت که گفتم مسیرهای عرضی زیادی داشته است، قوانین و پدیده‌های زیادی این نطفه و این مبدأ آدمی را در او پیچیده بوده است، در رحم راهش جدا شده است. دو روایت فوق العاده دلالت روشنی بر این مسأله دارد که آقایان، جناب آقای مطهری و جناب آقای بهشتی، قرائت فرمودند و روایت از نظر این دلالت بسیار عالی است. «اسحاق بن عمار، قال قلتُ لابی‌الحسن(ع) عن مرأة تخاف الحَبل (یا حُبل)، فتشرب دواء فتلقی ما فی بطنها. قال لا. قلت انه هو النطفة. فقال انّ اول ما تُخلق نطفة.[1]» می‌گوید به حضرت موسی بن جعفر عرض کردم زن آبستن که از این آبستنی‌اش می‌ترسد دوایی می‌خورد تا آنچه را که در بطن دارد بیندازد. فرمود نه. مطلق! این آقا نظرش این بود که کمی به لحاظ فلسفی هم با این مسأله آشنا شود، لذا می‌گوید گفتم آقا این نطفه است، چیزی نیست! امام می‌فرماید: اولین منزلگه موجود انسانی نطفه است، و این نطفه در منزلگاهش قرار گرفته است. این را ما منصوص العلّة می‌گوییم. اصطلاح فقاهی و اصولی‌اش این است که منصوص العلّة است. این «لا» یک لای تعبدی خالص نبوده است. یعنی نمی‌توانیم بگوییم یک حکم مولوی محض بوده است تا بعد بتوان این «لا» را تأویل کرد و به یک عوارض دیگری نسبت داد که مثلاً فلان مورد منظور بوده است، یا فلان قضیه بوده است، یا جنبه مالی داشته است. «لا» صریح است در تحریم صریح، و علت قضیه هم در آن روشن شده است. البته سند روایت را مراجعه

١ـ وسائل‌الشیعه، ج ٢٩، ص ٢٦، باب ٧ از ابواب قصاص نفس.

کردم؛ سندش خیلی قوی است.

روایت دیگر از ابو عبیده است: «فی امرأة شربت دواءً و هی حامل لتطرح ولدها. قال ان کان له عظم قد نبت علیه اللحم و شق له السمع و البصر فانّ علیها دیة تسلمها الی ابیه. قال و ان کان جنینا علقة او مضغة فانّ علیها اربعن دینارا او غرة تسلمها الی ابیه. قلت فهی لاترث من ولدها من دیته؟ قال لا؛ لانها قتلته.[۱]» سند این روایت را نیز مراجعه کردم و دیدم قوی است. یعنی از نظر فقاهی و از نظر فن فقهی، مدلول این روایت هر چه باشد یک وقت ممکن است کسی در دلالت این روایت خدشه کند سندش قوی است. ما از نظر صدور درباره این دو روایت اطمینان داریم و خاطرمان جمع است. می‌گوید بله، اگر استخوان باشد اینقدر؛ اگر فلان باشد اینقدر؛ بعد می‌گوید من به او گفتم آیا این زن از این دیه ارث نمی‌برد؟ گفت نه! چون قاتل است.

رجوع کردم به کلمات فقها رضوان الله علیهم، دیدم تعبیر عجیبی دارند. صاحب جواهر و بعضی دیگر از قهرمانان فقه که می‌توان روی استشمام آنها حساب کر... درباره این استشمام دو کلمه خدمتتان عرض می‌کنم: ما یک استحسان داریم و یک استشمام. استحسان، همان‌طور که شاید بعضی از آقایان شنیده باشند، این است که انسان از یک موضوعی خوشش بیاید؛ بگوید مثل اینکه این حکم یک مناسبت طبیعی دارد و می‌توان آن را بر این موضوع مترتب کرد. این استحسان است و درست نیست. اما استشمام عبارت است از جوّ فقه را به دست آوردن؛ فضای فقه را از مختلف مسائل به دست آوردن؛ بعد یک ابداع نظر کردن. نمی‌گویم استشمام یک دلیل مستقل است. یعنی استشمام یک دلیل قاطعانه نیست؛ شخصی است. اما وقتی استشمام از قبیل صاحب

۱ـ کلینی، کافی، ج ۷، ص ۳۴۴، ح ۶ از ابواب دیة‌الجنین؛ و وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۱۸، باب ۲۰، ح ۱؛ و تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۸۷، ح ۱۱۱۳.

شرایع باشد، صاحب جواهر باشد، شیخ طوسی باشد، بزرگان و پیشروان فقه باشد، اگر با این همه اختلافاتی که در مذاق فقهی دارند در یک موضوع استشمامشان واحد باشد، خیلی باید روی این استشمام حساب کرد. دیدم اینها می‌نویسند که اگر نطفه مستقر شد «فجنی علیه الجانی»؛ با اسقاطش جنایت کرده‌اند. تعبیر جنایت را به کار برده‌اند. باز عرض کردم، این کلمه روایت نیست، آیه نیست، اما استشمام فقیهانه فقهایی است که ما روی استشمامهای آنها خیلی خیلی نتایج مهمی برده‌ایم.[1]

یک مثالی برای استشمام عرض کنم: شیخ انصاری ـ خدایش رحمت کند در مکاسب وقتی که درباره معاطاة صحبت می‌کند، می‌گوید اگر معاطاة کننده‌ها قصد تملیک می‌کنند ولی اباحه واقع می‌شود. شیخ جعفر کبیر وقتی می‌خواهد این مسأله را رد کند می‌گوید اینجور درست نیست؛ فضای فقه این را نمی‌رساند. چرا؟ شروع می‌کند از سی چهل جا از مسائل و ابواب و متفرقه فقه می‌گوید ببین! این روایت نیست؛ یعنی دلیل، دلیل منطق فقه نیست. «منها انّ العقود و ما قامَ مقامها لا تبقی... و منها و منها و منها و منها.» شیخ انصاری گیج می‌شود؛ می‌گوید راست می‌گوید. این هوای فقه، خودش یک مسأله‌ای است.[2] فجنی علیها الجانی. شاید با اطلاق فرمایش صاحب‌جواهر بتوان گفت اگر در همان روز اول انعقاد نطفه کاری بشود که ساقط شود تعبیر جنایت فرموده‌اند. این هم یک مسأله‌ای است که تقریباً می‌توان روی آن تکیه کرد.[3]

١ـ در این باره نک: جواهرالکلام، ج ۴۳، ص ۳۶۴: که محقق حلی تعبیر به جانی کرده است.
٢ـ مکاسب، کتاب البیع، ص ۸۳.
٣ـ البته تعبیر به جنایت در فقه اختصاصی به جنین انسان ندارد، بلکه حتی کسانی مانند شیخ طوسی در تهذیب، ج ۱۰، ص ۳۶۱ و نهایه، ص ۷۸۰ و کسان دیگر نیز در باب قتل حیوانات تعبیر به جنایت کرده‌اند. معنای جنایت در ابواب فقه به معنای حرمت تصرف در حق دیگران است نه قتل نفس انسان. لذا هم در قتل حیوان و هم در قتل جنین این تعبیر به معنای ضمانت است.

در روایت سعیدبن مسیّب از حضرت سجاد، علیه السلام، می‌گوید پرسیدم: ارایت تحوله فی بطنها الی حال... وقتی حضرت مراتب تحول جنین را در رحم مادر بیان می‌فرماید می‌گوید این تحولات با روح بوده یا بی‌روح؟ فرمود: بروحٍ. عدی الحیات القدیم المنقول فی اصلاب الرجال و ارحام النساء. این غیر از آن است که از آدم و حوا منتقل شده است. یک روح کلی است که همان روح کلی در انسانهاست که «و اشهدهم علی انفسهم[1]»، مسأله عالم ذر و این حرفها است... نه! حیات شروع شده. از شروع نطفه حیات و روح جدیدی است، «و لو لا انّه کان فیه روح عدی الحیات ما تحول عن حال بعد حال فی الرحم و ما کان اذاً علی من یقتله دیة و هو فی تلک الحال.[2] امام می‌فرماید اگر روحی غیر از آن حیات زمینه طبیعی انسانها نبود... یکی آن زمینه اصل موجودیت انسان که از آدم و از حوا و هر چه از آن مبادی اولیه انسانی در خاک سرازیر شده و دارد می‌آید، که حتی بعضی از فلاسفه هم دیده‌اند. یعنی با اینکه گرایشی ماتریالیستی داشته است می‌گوید مثل اینکه گرد روح را بر روی ماده پاشیده‌اند. گردی از روح! کاری نداریم؛ این بحث از این جهت خیلی مفصل است. مکتب هیدودوئیسم داریم؛ مکتب ماندوئیسم داریم. می‌خواهد بگوید درست است که دموکریت گفته حقایق اشیا اتم است، ولی اتم روحی؛ زنده؛ که با «یسبح لله» ما هم خیلی جور می‌آید: «یسبح لله»؛ «یسجد له ما فی السموات و ما فی الارض»... بحث طولانی می‌شود؛ فعلاً با اینها کاری نداریم. بالاخره غیر از آن زمینه اصلی موجودیت روح انسانی حیات شروع

۱ـ سوره اعراف، آیه ۱۷۲. آیه اشاره به شهادت انسان به پروردگار در عالم ذر طبق نظر خاصی دارد.

۲ـ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۷، ص ۳۴۷، حدیث ۱۵؛ و وسائل‌الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۱۶، ح ۸ البته در وسائل این ذیل تقطیع شده و در تهذیب، ج ۱۰، ص ۲۸۱، ح ۱۱۰۱ آمده است.

شده است. «و لو لا انه کان فیه روح عدی الحیات ما تحول عن حال بعد حال فی الرحم و ما کان اذا علی من یقتله دیه.» الان که ما در روی کره خاکی قدم برمی‌داریم پا روی خوردنیها می‌گذاریم؛ روی نباتات و گیاهان؛ همانها که اصل نطفه انسانی‌اند. اینجا ما قاتل نیستیم؛ با اینکه همانها خورده خواهد شد و همانها به نطفه مبدل خواهد شد. در اینجا قاتل نیستیم. اما وقتی که به شکل نطفه درآمد و وارد رحم شد دیگر این حیات شروع شده است و تحول از حال به حال دیگر کشف می‌کند که این زنده است...

[یکی از حاضران:] لطفاً عین روایت را بخوانید.

[آقای جعفری:] قلت له (یعنی به علی بن الحسین) «أرأیتَ تحوله فی بطنها الی حال؟» چه می‌بینی؛ نظر مبارک چیست؟ آیا تحول این نطفه در بطن مادر از حالی به حالی «بروحٍ کان ذلک او بغیر روح؟» این تحول به اصطلاح تحول شکوفه بر گل است و بر میوه که روحی نمی‌خواهد، یا روح داشته است؟ «قال بروحٍ، عدی الحیات القدیم المنقول فی اصلاب الرجال و ارحام النساء». به روح است، اما غیر از آن حیات قدیمی که پشت به پشت و رحم به رحم متسلسلا می‌آید و تا امتداد موجود انسانی وجود خواهد داشت؛ ولو در این مواد. اینکه در رحم تعقل و تحول شروع شده است حیات جدیدی است که مال خود این موجود است؛ روح جدیدی است که شروع شده است. «ولولا انّه کان فیه روح عدی الحیات...»؛ اگر در او روحی غیر از حیات نبود ـ غیر از آن حیاتِ به اصطلاح زمینه‌ای؛ اصلاح فلسفی می‌خواهد و باید فکر کرد یک اصلاح فلسفی و زیستی خوب برای آن پیدا کرد ـ اگر غیر از روح دیگری نبود «ما تحول من حال بعد حال فی الرحم...»

[همان فرد:] لطفاً عین روایت را بدون ترجمه بخوانید.

[جعفری:] البته من آن بخش از روایت را نوشته‌ام که به مسأله ما مربوط است.

قبلاً این روایت در اینجا قرائت شد؛ نمی‌دانم از نوار شنیدم یا شفاهاً در همین جا شنیدم. آنچه اینجا شنیدم اوایل روایت است. آن بخش که مربوط به مسأله ماست این است: «قلت له (علی بن الحسین، علیه السلام)، أرأیتَ تحوله فی بطنها الی حالِ اَبروحٍ کان ذلک او بغیر روحٍ؟ قال بروح، عدی الحیات القدیم المنقول فی اصلاب الرجال و ارحام النساء؛ ولولا انه کان فیه روح عدی الحیات، ما تحول عن حال بعد حال (یا ما تحول الی حال بعد حال) فی الرحم و ما کان اذاً علی من یقتله دیه و هو فی تلک الحال.»

[همان فرد:] سند و منبعش کجاست؟

[جعفری:] سند را هم رجوع کردم سعید بن مسیّب بود.

[همان فرد:] نه؛ مأخذش کجاست؟

[جعفری:] آهان! کتابش را می‌گویید. فروع کافی جلد هفت، صفحه ۳٤۷، چاپ تهران. این روایت چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید، هم موضوع را بیان فرموده، هم حکم را، و هم علت حکم را بیان فرموده و می‌گوید از موقع استقرار در رحم دیگر انسان شروع شده؛ روح انسانی شروع شده. البته، به جهت بیانی که جناب آقای مطهری فرمودند، چون هنوز به آن هویت انسان کامل نرسیده دیه آن دیه تمام انسان نیست، و کشتنش قتل نفس نیست. درست است. یعنی اگر نطفه در این حال اسقاط شد، (در حال دو، در حال سه، در حال مضغه یا...) این قتل انسان نیست؛ اما قتل مبدأ انسانی است که منزلگه اولش را شروع کرده است.

این جمله را هم عرض کنم... البته باز یک استشمامکی است، این را هم در نظر داریم که اگر چه قتل انسان صدق نکند اما یک زنده‌ای را از بین بردن بدون مجوز شرعی ــ این البته یک مسأله عمومی است؛ اطلاع عمومی فقهی است ــ بدون اینکه او موذی باشد، فقط همین‌جور که بنده راه می‌روم بزنم

گنجشکی را بکشم، حکم شرعی‌اش معلوم نیست. برخی از فقها فتوا به حرمت دادند، که البته آن هم اصلاً سببی ندارد؛ هیچ‌گونه علتی ندارد. استشهاد شده است به صید برای لهو: شکار برای لهو و لعب؛ برویم کمی تیراندازی بکنیم و شکاری را بکشیم؛ این سفر سفر معصیت است و نماز را هم باید تمام خواند. این برای این است که یک وقتی به نظر نیاید که مگر هر زنده‌ای را کشتن مهم است؟! بله، هر زنده‌ای را بکشند همین‌طور است. باز یک شاهدی از فقه خدمتتان عرض کنم. اگر نظر آقایان باشد، صاحب جواهر در باب نفقات وقتی می‌خواهد عبارت شرایع را معنا کند می‌گوید: «یجب لمالک الحیوان القیام بما یحتاج الیه، من المسکن و المشرب و الملبس، علی ما تقتضیه حاله.[1]» کسی که اختیار حیوانی در زیر دست اوست باید وسایل معیشت حیوان را آماده کند. بعد می‌گوید ممکن است کسی بگوید خوب، ما گوسفند را هم نگه می‌داریم برای اینکه گوشتش را بخوریم؛ [لذا فقط در چنین مواردی است که باید معیشت حیوان را آماده کرد.] می‌گوید: «و ان لم یاکل لحمه»؛ ولو اینکه گوشتش هم خوردنی نباشد؛ چون روح دارد. «و ان لم یُنتفع به»؛ اگر که قابل بهره‌برداری هم نباشد. اگر صاحب مال از خرج حیوان استنکاف کرد، می‌گوید آقا خوردنی است، بکش بخور؛ بفروش؛ اجاره بده؛ و یا زندگی‌اش را اداره کن. اگر آقا گردن کلفتی فرمودند، گفتند نه غذایش را می‌دهم، نه رهایش می‌کنم تا جزء مباحات بشود، نه می‌فروشم، نه اجازه می‌دهم، «قام الحاکم مقامه و ان امتنع». عین عبارات اوست. اگر امتناع بورزد، حاکم قائم‌مقام مالک است. بعضی‌ها می‌گویند قائم‌مقام نیست؛ اصلاً تصرف مشروع حاکم است که این مال را مصادره کند و حیوان را اداره کند، آن‌جور که مصلحت می‌خواهد، ولو اثاثیه خانه مالک را بفروشد. چرا؟ چون روح دارد. این مسأله برای این

۱ـ نجفی، محمد حسن، جواهرالکلام، ج ۳۱، ص ۳۹۵.

است که یک وقتی در نظرها این مسأله جلوه نکنند که هر زندهای را می‌شود کشت و کشتنش مانعی ندارد. نه خیر! مسأله خیلی مشکل‌تر از اینهاست که حیوان موذی نباشد و برای من نفعی هم نداشته باشد (مثلاً خوردنی نباشد) و فلان و فلان؛ فقط و فقط من می‌خواهم آن را از پا در بیاورم. مشروعیت این عمل در فقه اسلامی مشکل است.

به هر حال، این روایت و آن روایت قبلی و روایت اسحاق ابن عمار از نظر قانون فقهی اسقاط جنین را از همان موقع استقرار در رحم حرام می‌کند. حکم تکلیفی‌اش درست است؛ یعنی حرام است؛ تعبیر قاتل بر مادر شده است و قابل حمل بر چیز دیگری نیست؛ معارض هم ندارد. چون احساس کردم این بحث مهم است تا آنجا که قدرت داشتم آن را بررسی کردم، به طوری که حجت مابین خود و خدایم تمام شد بر اینکه من این را از نظر فقه اسلام حرام بدانم.

مطلب دیگر: هر کجا کلمه دیه را معنا کرده‌اند قاعده‌اش این است که دیه حق القتیل است. ابن اثیر در نهایه، جوهری در صحاح، ابن منظور در لسان‌العرب، زبیدی، همه اینها وقتی خواسته‌اند کلمه دیه را معنا کنند گفته‌اند «الدیة حق القتیل[1]»؛ دیه حق کشته شده‌ای است. این هم تعبیری است که ما می‌توانیم در مصارف دیه از آن بهره‌برداری کنیم و به آن استشهاد کنیم. باز عرض می‌کنم، مراجعه کردم، این روایات معارض نداشت. اطلاق و تقیید در کار نداریم. مسأله صریح است؛ نطفه بعد از لقاح در رحم، مطابق این دو روایت که عرض کردم... سندهای آنها خیلی قوی است و مورد اعتماد و مورد اطمینان همه فقها و مفتی‌هاست.

خوب، اگر بر فرض (گرچه عرض کردم انسان از نظر ادله ما بین خود و خدایش حجت دارد) ادله اجمال پیدا کرد، یا تعارض پیدا کرد، یا احتمال

۱ـ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۳۸۳، ماده: ودی.

دادیم که بر چیزهای دیگری قابل حمـل باشـد، مقتضـای اصـل حرمـت قطعی قتل است؛ چون مسأله، مسأله اعراض و نفوس اسـت و در مسـأله نفوس و اعراض احتیاط فتوایی است، و لذا جوازش دلیـل مـی‌خواهـد. یعنی اگر بخواهیم اسقاط جنین را تجویز کنیم، اگر آن ادله کـافی نباشـد، اصل می‌گوید این عمل حرام است. و اصالت با احتیاط اسـت. البتـه نـه احتیاط فتوایی، بلکه احتیاط واقعی، چون مسأله اعراض و نفوس در کـار است. استدلالی هم میرزای نائینی دارد که چرا اصل در ایـن‌گونـه مـوارد حرمت است. دلیل ایشان این است که هر شیئ ممنوعی اگـر ترخیصـش معلّق به امر وجودی شد اعراض می‌خواهد... این مسأله‌ای فنی است؛ بـه آن کاری نداریم. این هم مقتضای اصل است.

دو مسأله را اینجا بنده تذکراً عرض کنم. (پس اجمـالاً جنبـه فقهـی ایـن مسأله را من تمام دیدم.) این دو مسأله تتمه بحث است. آیا تـرس از معیشـت مادی می‌تواند مجوز سقط جنین شود؟ نه خیر، نمی‌شود! براساس قوانینی کـه در دست ماست نمی‌شود. اولاً آیات شریفه را در نظر بگیریم؛ چون الان فقـط از جنبه فقهی خالص مسأله بحث می‌کنیم و مسائل فلسفی، روانـی، بیولـوژی برای بعد. فعلاً فقط جنبـه فقهـی و تفصـیلی مسـأله را بحـث مـی‌کنـیم. آیـه می‌فرماید «فلاتقتلوا اولادکم [خشیة] املاق نحن نرزقهم و ایّاکم[1]»؛ فرزنـدانتان را از ترس گرسنگی نکشید. نمی‌خواهم اصرار کنم به اینکه آیه می‌گوید نطفـه فرزند است؛ نه. ملاکش برای ما مهم است. یعنی اگر کسی بگوید آقا، جنین‌ها را سقط کنید، بودجه ما نمی‌رسد، معاشـمان کـافی نیسـت، جنـاب حضـرت مستطاب آقای مالتوس فرموده‌اند ـ وحی فرموده‌اند برای ما! ـ این ادعا درست نیست. آیه می‌گوید «نحن نرزقهم و ایاکم»، ما به آنها روزی خـواهیم داد و بـه شما هم روزی خواهیم داد. قبل از انعقاد نطفه در رحم هر کاری می‌خواهید بکنید،

۱ـ سوره اسراء، آیه ۳۱.

بکنید؛ هیچ مانعی نیست. در عزل حرفی نیست، در پیشگیری هم هیچ حرفی نیست. اما بعد از وارد شدن، از ترس اینکه نمی‌توانیم معیشت او را جور کنیم، آیه می‌گوید ما روزی خواهیم داد. «و فی السماء رزقکم و ما توعدون فوربّ السماء و الارض انّه لحق مثل ما انکم تنطقون[۱]»؛ «وان تعدّوا نعمت اللّه لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفّار[۲]». براساس این آیات، ترس از اینکه معیشت نمی‌رسد، پس بیایید موالید را با این وضع جنایتبار کنترل کنید درست نیست. [برای کنترل موالید [راه داریم: عزل داریم، پیشگیری‌هایی به شکل مختلف داریم؛ اینها مانعی ندارد. ولی به این عنوان که دیگر نانشان نمی‌رسد، این آیات می‌گوید دروغ می‌گویید. خواهید فرمود مالتوس به مسأله جنبه ریاضی داده است؛ افزایش جمعیت [براساس] تصاعد هندسی و افزایش مواد غذایی [براساس] تصاعد حسابی است؛ و این [دو با هم] جور در نمی‌آیند. چه باید کرد؟ پس یا گرسنگی‌ها انسانها را نابود کند یا جنگ‌ها را تجویز کنیم یا لواط را تجویز کنیم و یا مسائل دیگر... دعا کنیم، ختم بگیریم که وبا و طاعون بیاید، جنگ‌ها شروع بشود و این کارها. اجازه بدهید اینجا من از [زبان] متخصصش با شما صحبت کنم؛ این دیگر کار من نیست. یعنی اظهار نظر من در این مسأله که آیا این دو افزایش که در سمت متضادند و بالاخره تزاحم ایجاد خواهد شد، کمبود غذا و فلان، ببینیم آنهایی که در این موضوع کار کرده‌اند چه می‌گویند. در کتاب انسان گرسنه، تألیف ژوزوئه دوکاسترو[۳]، صفحه ۳۰ و ۳۱... این شخص را آقایان می‌شناسند؛ رسمی‌ترین مقام رسیدگی به خواربار و به کشت و زرع دنیا بوده است و به ما مواد اولیه غذا می‌دهد. مقام رسمی امضاء شده از

۱ـ سوره ذاریات، آیه ۲۲. ۲ـ سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۳ـ مشخصات کتابشناختی این اثر چنین است: انسان گرسنه (ژئوپلیتیک گرسنگی)؛ ژوزوئه دوکاسترو، ترجمه منیر جزنی (مهران)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اول ۱۳۴۱ ۴۵۲ صفحه.

سازمان ملل متحد. [می‌گوید:] «گرسنگی و امپریالیسم اقتصادی برای حفظ تابوی گرسنگی...» تابو یعنی چه؟ تابو یک عده قوانینی بوده است، یک عده اخلاقیاتی بوده است، در دوران‌های باستانی بشر، با اینکه ضد منطق بوده، یا منطقی کمکش نمی‌کرد، به مردم می‌قبولاندند و به آن عمل می‌کردند. مثلاً ــ مثل عرض می‌کنم ــ در آن موقعی که مرغ سیاهی از فضا بپرد سیل خواهد آمد. اینها را می‌گویند تابو. یا فرض کنید شما شب چهارشنبه در گوشه اتاق ننشینید چون شیاطین آنجا نشسته‌اند و مشغول بحث‌اند. یا محرمات. اینها تابوست. فروید هم کتابی در این‌باره دارد که اخیراً به فارسی ترجمه شده است. تعبیر تابوی گرسنگی تعبیری بسیار ماهرانه است. می‌گوید این مطلب را بر ما قبولانده‌اند که گرسنگی یکی از ضروریات کره خاکی ماست. خوب دیگر، باید یک عده برآورند و یک عده هم از گرسنگی بمیرند. گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را. تابوی گرسنگی؛ تعبیر خیلی عالی است. «درباره تابوی گرسنگی باید گفت عللی قوی‌تر از بهانه‌های اخلاقی وجود داشتند: عللی که در قلب منافع اقتصادی اقلیت حاکم و ممتاز ریشه داشته است، همان اقلیتی که برای حذف بررسی پدیده گرسنگی از چشم‌انداز علم و درک نوین از هیچگونه تلاشی دریغ نداشته است زیرا آنچه از نظر امپریالیسم اقتصادی و بازرگانی بین‌المللی اهمیت اساسی داشت ــ عواملی که به شدت تحت اختیار و اراده این اقلیت بود، اقلیتی که بر اثر عطش سودجویی و نفع‌پرستی همواره کور بود ــ این بود که امر تولید و توزیع و مصرف منحصراً در جهت منافع مالی آنها انجام شود نه اینکه به عنوان مهمترین مسائل اجتماعی هدفشان بهبود زندگی عمومی باشد. از قرن شانزدهم به بعد، بر اثر گسترش افق جغرافیایی جهان و توسعه اقتصاد مستعمراتی که به دنبال آن پدید آمده بود، تمدن اروپایی زمان به اوج خویش رسیده بود. بنابراین به هیچ قیمتی نمی‌بایست در

بحبوحه شکوه و عظمت ظاهری این تمدن از روی فاجعه نفرت‌انگیز گرسنگی پرده برگرفت. فاجعه‌ای که قسمت اعظم آن حاصل استعمار غیر انسانی و استثمار غیر انسانیتر، ثروت مستعمره‌ها با وسایل اقتصادی منهدم‌کننده بود از قبیل کشت انحصاری و مالکیت بزرگ ـ این وسایل اجازه می‌دادند که مواد اولیه لازم برای صنایع پررونق و سودآور با نازلترین بها تهیه شوند.

عواملی که دارای طبیعت اقتصادی بودند فجایع نفرت‌باری را مانند حوادث چین از دیده جهانیان پنهان می‌داشتند. در چین در تمام طول قرن نوزدهم در حدود صد میلیون نفوس به خاطر یک مشت برنج از گرسنگی جان سپردند و یا در هند در طی سی سال اخیر قرن گذشته به همین علت جان بیست میلیون موجود انسانی فدا شد.[۱]» مثل اینکه این دو کاسترو آدمی خیلی باهوش بوده است. خیلی همه‌جانبه فکر می‌کند. «ادبیات باختر که با ادراک و طرز تفکر همین فرهنگ پیوند ناگسستنی داشت در حالی که خیره شکوه و ابهت کاذب آن بود به خدمتش کمر بسته بود و جهت حفظ سکوتی که هدف آن مخفی نگاهداشتن شرایط واقعی زندگی توده‌های وسیعی از انسانهای در حال مبارزه با هول و هراس گرسنگی بود در و شرکت داشت. خیلی نادر بودند نویسندگان دلیری که خود را به خطر انداختند و برتابوی گرسنگی تجاوز کردند و از روی این جهان زیرزمینی و مخفی گرسنگی و سیه‌روزی پرده برگرفتند. در این مورد باید از «کنوت همسون» نویسنده رمان استادانه گرسنگی ـ داستان دقیق و درست احساسات ضد و نقیض و درهمی که گرسنگی در خاطر نویسنده تولید می‌کند ـ یاد کنیم، [...] همچنین باید از «الکساندر نورف» که گرسنگی وحشتناک مستولی بر سراسر روسیه دچار تشنجات اجتماعی را با مهارت تشریح کرده‌اند.» بعد اسامی عده‌ای را ذکر

۱ـ انسان گرسنه، ص ۳۰ و ۳۱.

می‌کند و می‌گوید: «جان اشتاین‌بک در کتاب خوشه‌های خشم داستان غم‌انگیز زندگی خانواده «جاد» را نقل کرده است که در ثروتمندترین ناحیه غنی‌ترین کشورهای جهان ـ کشورهای متحده آمریکا ـ از گرسنگی جان سپردند یاد کنیم.» فرمول مالتوس این را گفته بود؟! «اما همه این آثار نداهایی بودند که در صحرای وسیع بی‌تفاوتی گم شدند و ناشنیده ماندند.» ولی آنچه که می‌بایست در گوشهای مردم جهان طنین‌انداز شود و در کتابهای اقتصادی یکی از با اهمیت‌ترین فصول را تشکیل دهد نظریه توماس روبرت مالتوس بوده است. تصاعد مواد غذایی در دنیا حسابی و تصاعد نفوس، هندسی است. در نتیجه این نظریه باید برای این بدبختی چاره بیندیشیم: جنگها، وباها، سایر مرگ و میرها، یا جلوگیری تناسل با تجویز همجنس‌بازیها یا سقط جنین. اینجا هم ایشان نظریه قاطعانه خودش را می‌دهد و می‌گوید، در این مطالعات نظری راجع به گرسنگی جهان دو نوع نظریه پیدا شد که به گمان ما هر دوی آنها برای آینده بشریت در واقع یک خطر بزرگ در بردارند؛ زیرا این نظریه‌ها واقعیت اجتماعی قضیه را لوث می‌کند. یکی از دو نظریه این است که سعی دارد ثابت کند گرسنگی دسته‌جمعی پدیده‌ای است طبیعی و اجتناب‌ناپذیر، و این نظر کسانی است که یگانه راه درمان آن را جلوگیری اجباری از کثرت اولاد می‌دانند تا از این راه از تعداد نفوس جهان کاسته شود. این نظریه یاس‌آور و بدبین در افق و دورنمای جهانی که دوران تحول را می‌گذراند در حقیقت یک پدیده قابل درک است و ثمره فعالیت مغزهایی می‌باشد که در یک نظام فرهنگی درهم‌ریخته پرورش یافته‌اند. این شخص مستقیماً در متن کار نبوده است. بعد بیان می‌کند و می‌گوید شانزده میلیارد آکر در کره خاکی ما قابل کشت و زرع است، ولی ما تا به حال چهار میلیارد آن را کشت و زرع کرده‌ایم؛ بلکه کمتر از چهار میلیارد. به اضافه اینکه در زمان مالتوس گاو یک کیلو شیر

می‌داد، الان جنبه تکنیکی گاو را به شصت ـ هفتاد کیلو پیش برده است. جوجه کشیها؛ مواد شیمیایی که می‌تواند غذا را از زمین و آسمان تولید کند. دریاها هنوز دست نخورده مانده است.

علاوه بر این، در مورد پیش‌بینی مالتوس نظر یکی از متخصصین دیگر را دیدم؛ نوشته بود که پیش‌بنی مالتوس اقتضا می‌کرد بیست ـ سی سال پیش مردم نابود شوند؛ ولی نشدند. هیچ‌کس هیچ‌طوری نشد، و همه مشغول‌اند. روی نظریه مالتوس، آن جور که ایشان قاطعانه می گفت، بایست... بله، البته باید حساب کنند. باید بنشینند محاسبه کنند؛ نه اینکه با این مسأله حساس... بعد مطالب دیگری داشت که دیگر من بیان نکردم. از آقایان خواهش می‌کنم مراجعه بفرمایند تا این مسأله روشن بشود که مسأله گرسنگی را به شکل تابویی در آوردند. آیات شریفه هم که اینجور صریحاً بیان می‌فرماید.

خطر دیگر ـ که من این را هم عرض کنم مطالبم تمام می‌شود ـ که در مسأله سقط جنین احساس می‌شود آن است که یک زنجیر بسیار محکم و یک بند بسیار محکم بر دروازه ورودی انسانها به کره خاکی زده شده است؛ این ورود نطفه در رحم است. اگر این را از دروازه ورود برداشتیم، یعنی زندگی به کوچکترین کارتی احتیاج نداشته باشد، معنایش این است که ما می‌خواهیم دروازه ورود انسانها را به هستی به بازی بگیریم. آن وقت بعد از این اگر از جنگها شکایت کنی به تناقض می‌افتی. چیزی که ورودش رسمیت ندارد خروجش هم نباید رسمیت داشته باشد. دیگر نباید این جور مسأله را یک جانبه مطالعه کنیم. دو سه روز پیش مجله تایم را آقازاده آقای سهلانی برای من ترجمه کردند و دادند؛ عین تیترش را هر کس بخواهد این بود: «انقلاب دیوانگی؛ تفکر چیز بدی است». شماره مجله را نمی‌دانم. خوب، بفرمایید. داد سخن داده بود که اصلاً باید واقعاً ایدئولوژی دیوانگی را ریخت. دیشب

بعضی از آقایان دانشگاه آن را خواندند. بله، هی زنجیر پاره کنیم؛ چه خبر است! کمی در این مسأله فکر کنیم. چیز دیگری برای بشریت نماند. مطالبی در آن قضیه ترویج دیوانگی نوشته‌اند، تایم نوشته است، بعد زیرش نوشته است اینها مطالبی است که فروید در مقابل آن خیلی آدم خجالتیی بوده است! ما این قدری که پا گذاشته‌ایم روی بریدن ایدئولوژی‌ها، اصلاً این دیوانگی از آسمان نیامده است، این دیوانگی از زمین نروییده است، تناقضات است که ریختند به افکار بشری. قانون پاولف که یادتان هست؛ آقایان در نظرشان هست. آن گوشت را که یکدفعه به تداعی معانی به زنگ وصل کرد؛ زنگ زد، گوشت را آورد و آورد و آورد. این انگیزه شد که هر وقت گوشت می‌آمد آب دهان سگ ترشح می‌شد و بعد یواش یواش زنگ را خالی از گوشت آوردن زد. یک بار آمد، دوبار آمد، سه بار آمد، بعد یواش یواش حالت جنون به سگ دست داد. خوب، این عکس‌العمل‌های تناقض‌بار از ناحیه ایدئولوژی، از ناحیه زندگی،... نه خیر! دیوانه نکند. بعد همه ان‌شاءالله می‌شوید افلاطونی! چه خوابهایی داریم می‌بینم! این تعبیری که من عرض کردم... من این را در یکی از نامه‌ها به برتراند راسل نوشته بودم. نوشته بودم آقا، ما که اینجور درباره گسستن ایدئولوژیها داریم کوشش می‌کنیم، ما یک وقت با حیات انسانها بازی نکنیم! حیات بدون ایدآل نابود است؛ آن هم ایدآل مربوط به این مسأله. آقا بگذارید ورود این به دستگاه هستی قانون داشته باشد تا بتوانیم روی آن حساب ببریم. من تعجب می‌کنم، یک ناخن از بشر که می‌رود [می‌گویند] پرونده بسازید! آقایان قضات تشریف بیاورید، یک ناخن از بین رفته است. بله آقا، کمی هم خون آمده؛ استشهاد... پرونده... ببینید آن قانون... ماده هفدهم، ماده سوم. اصل ورودش قاچاق است این فکر ناخن اوست! به‌به! لذا من گمان می‌کنم ان‌شاءالله آنها که از دستشان برمی‌آید کمک بشود؛ متفکرین ما؛ رهبران جامعه

ما؛ در این مسأله ما بی‌فکر قدم برنداریم؛ حالا دیگران بردارند... یک کشور می‌خواهد جت داشته باشد؛ خوب به من چه که جت داشته باشد! من هم کوشش می‌کنم جت به دست بیاورم، اما خودم را نابود نخواهم کرد چون در یک کشوری این را تجویز کرده‌اند. امیدواریم، باز امیدواریم، خدای هستی شاهد است اگر من کوچکترین غرضی در این ملاحظات داشته باشم، تا بتوانیم، رهبران ما، پیشتازان جامعه ما، در این مسأله کمی بیشتر فکر کنند. از نظر فقهی قوی است؛ و آقایان پزشکان هم که من جلسه گذشته بودم، دو سه نفر از ایشان آمدند صحبت فرمودند و مثل اینکه زبان بقیه بودند. همه فرمودند از نظر بیولوژی، از نظر ارگانیسمِ مادر، این مثل این است که جزئش را بریده‌اند. این هم شهادت آقایان! از نظر روان‌پزشکی گویا در سخنرانی اولیه آقای روان‌پزشکی [دکتر سامی] صحبت فرموده بودند که وقتی نطفه در شکم مادر وارد شد در شخصیت روانی مادر چنگ می‌زند تا این بار را به منزلگه نهایی‌اش برساند. و من این مسأله را از آن نقل آقای روان‌پزشک نقل می‌کنم که بسیار بیان خوبی بود.

بنابراین، باز من عرض کردم که صحبت را ختم نمی‌کنم، چنانکه جناب آقای بهشتی فرمودند برای نظر. ولی، آنچه من از نظر فقهی احساس کردم، بین خود و خدایم دیدم که این قضیه درست نیست. روایات صحیح، قابل اعتبار، سند قوی. امیدواریم ان شاءالله آقایان متصدیان امور این مسأله را با دقت برگزار کنند که ان شاءالله به ضررش نرسیم. نکند یک روزی هم در جامعه ما، در کشور ما، سرمقاله‌ای که تایم به تازگی نوشته است ما هم در اینجا بنویسیم. نکند این جور چیزها را بنویسیم. من عرضم این بود. والسلام علیکم و رحمةالله.

[دکتر بهشتی:] بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد للّه و الصلاة و السلام علی رسول الله.

با خوشبختی از اینکه این بحث با همت دوستان به صورت یک بحث میزگرد در آمد و در شرایط کم‌فرصتی همه ما، فرصتی اضطراری برای بنده و دوستان و همکاران عزیزم، جناب آقای مطهری و جناب آقای جعفری، فراهم کردند که بتوانیم در این میز گرد مشترکاً بررسی بیشتری بکنیم و شاید به نتایج روشنتری برسیم، باید این نکته را عرض کنم که این گونه مسائل وقتی بخواهد به یک سطح برجسته‌ای از تحقیق برسد، متد بهترش این است که ما به همان صورت جلسات مباحثات حوزه‌ای خود با رفقا بنشینیم و بحثها را با یکدیگر به ثمر برسانیم؛ از زبان اصطلاح استفاده کنیم که برای ما سریعتر و دقیق‌تر است؛ و بعداً نتیجه نهایی را در اختیار عموم بگذاریم. در عین حال، من از انجام گرفتن این گونه بحثها در محافلی همچون این گونه محافل دوستان، محافلی از دوستانی که بدون اینکه بخواهم تعارف بکنم و بگویم اهل فن‌اند می‌گویم نیمه اهل فن هستند. در بررسیهای اسلامی، این نتیجه را دارد که ما به یک سؤال دیگر رفقا پاسخ عینی داده‌ایم و آن سؤال دیگرشان این است...

سرّ اختلاف نظر فقها

رفقا مکرر از ما دو سؤال می‌کنند: یکی اینکه این اختلاف فتوای فقها چرا مشکلش حل نمی‌شود؟ و آخر تا کی مردم باید تحمل بکنند به اینکه هر فقیهی در مسائل یک فتوایی دارد؟ اگر ما می‌خواستیم این «چرا» را برای شما رفقا بیان بکنیم به هیچ زبانی بهتر از زبان این چند جلسه نمی‌توانستیم روشن کنیم. حقیقت مطلب این است که این بحثهای فقهی و بحثهای اسلامی با گذشت قرنها و با توجه به کار دانشمندانی پرکار و برجسته در طول چندین قرن به صورت

یک کار علمی وسیع در آمده است. بنابراین، اصولاً وقتی یک عالم دینی، حتی سی سال، چهل سال، پنجاه سال، واقعاً زحمت می‌کشد و حتی متدیک کار می‌کند، و یک عالم دیگری که باز مثل او کار می‌کند، چه بسا هر دو اصلاً از نظر دستیابی بر مدارک مطلب در یک خط و یک جهت قرار نگرفته‌اند. بعد هم مسأله اختلاف استنباط است. وقتی مسأله‌ای تا بدین حد استنباطی است، ـ دیگر مسأله دو دو تا چهار تا نیست، ریاضی نیست، ـ خودبخود جای اختلاف در استنباط باقی می‌ماند. بنابراین، دوستان! همان‌طور که در پاسخ آقایان و خانمهایی که مکرر این سؤال را مطرح کرده‌اند عرض کرده‌ایم، اختلاف فتوا الی یوم القیامه باقی خواهد بود. لَجنه فتوایی درست بشود، شورای افتاء درست بشود، مرجع یکی باشد، گروه باشد، هر کاریش بکنیم اختلاف فتاوی باقی می‌ماند. ولی اختلاف در فتوا نباید اختلاف در امت ایجاد کند. این است حل اساسی مطلب. در مسائل مربوط به نظام اجتماعی و حکومت، رأی حکومت برای همه نافذ است؛ ـ البته حکومت اسلامی؛ حکومتی که تابع رأی اسلام باشد و سران حکومتش مجتهد تو دلی هم نباشند؛ یعنی مجتهد مادرزاد که هیچی نخوانده و فقه نخوانده و قرآن نخوانده از همه مسائل اسلامی به صورت یک متخصص سر در می‌آورند و اظهارنظر می‌کنند. در مسائل اجتماعی مربوط به نظام سیاسی و قانون، بر طبق همین فتاوی موجود... اینها چیزی هم نیست؛ رأی حاکم برای همه نافذ است و همه باید پیروی کنند. در مسائلی که جنبه فردی دارد، مثل اینکه چگونه نماز بخوانم، چگونه وضو بگیریم، چگونه روزه بگیرم، در این مسائل که جنبه شخصی دارد هر کس می‌تواند اگر مجتهد است به فتوای خودش، و اگر مقلّد است به فتوای مجتهدی که به عنوان مقلَّد انتخاب می‌کند عمل بکند. هیچ هم لازم نیست که حتماً نماز خواندن بنده و شما، یا نماز خواندن آقا و آقا، یا خانم و خانم، از هر جهت یکی باشد. و هیچ

هم لازم نیست که تا آن آقا یک چیزی در نمازش نگفت ولی این آقا گفت، هوار بلند کنیم که آی اسلام از دست رفت! اسلام خودش ما را در این جهت در توسعه قرار داده است؛ چرا ما خودمان را در مضیغه قرار دهیم؟

بنابراین، آنچه باید در جامعه ما از بین برود جدایی‌افکنی و شقاق و تفرقه‌اندازی بر اساس اختلاف در فتواهاست. این است آنچه که باید با آن مبارزه کرد. همچنان که از این بالاتر، اسلام با تفرقه‌اندازی بر اساس تشیع و تسنن، حنفی و مالکی و حنبلی و جعفری بودن هم بیزار است؛ چه رسد به اینکه [منشأ اختلاف این باشد که] این آقا مقلّد آن آیت الله است آن آقا مقلّد این آیت الله است؛ دیگر هیچ، اصلاً با هم قهرند! چه بساطی است که ما داریم؟ بنابراین، راه حل اساسی این است که ما به استناد اختلاف فتوا، اختلاف در مرجع، اختلاف در مقلَّد و امثال اینها تفرقه‌اندازی نکنیم؛ وگرنه اختلاف در فتوا الی الابد و تا وقتی انسان می‌اندیشد وجود دارد، حتی در مسائل اسلامی؛ لذا معطلش نمی‌شویم. بله؛ ما هم می‌توانیم با تشکیل لجنه‌های تحقیق، سطح تحقیق را بالا ببریم؛ و این کار را باید بکنیم و به خواست خدا خواهیم کرد.

این یک نتیجه‌گیری بود که ما از این بحثمان به صورت قطعی کردیم. نتیجه‌گیری دومی که از این بحث می‌توانیم بکنیم همان است که در یکی از بحثهای روزهای گذشته اشاره کردم. نظر من، ـ که علی‌القاعده برحسب مذاقی که از هم می‌دانیم و می‌شناسیم مورد تأیید رفقا هم هست، ـ این است که در مسائلی از این قبیل یک وقت است به یک عالم اسلامی مراجعه می‌شود و می‌پرسند آقا، آنچه از اسلام و نصوص در این زمینه می‌فهمی چیست؟ او می‌تواند مطالعه کند و پاسخی بدهد؛ مثبت یا منفی. بعد، از یک روان‌پزشک می‌پرسند نظر شما در این زمینه از جهت آثار روانی چیست؟ او هم می‌نشیند مطالعه می‌کند و نظر می‌دهد. و بعد به یک پزشک امراض زنان مراجعه

می‌کنند و می‌گویند نظر شما از نظر آثاری که از این نظر می‌گذارد چیست؟ او هم مطالعه می‌کند و جواب می‌دهد. و بعد به یک کارشناس امور اجتماعی مراجعه می‌کنند می‌گویند خسارتها یا سودها یا زیانهای اجتماعی مطلب چیست؟ او هم مطالعه می‌کند و در فن خودش پاسخ می‌دهد. یک وقت است می‌خواهند یک نتیجه‌گیری کلی دستورالعملی برای مردم درست کنند، در این صورت نه فقیه به تنهایی می‌تواند جواب بدهد، نه روان‌پزشک، نه پزشک زنان، نه کارشناس امور اجتماعی. شورایی متشکل از این افراد باید به مطلب رسیدگی کند و همه جوانب را در حدود اطلاعات بسنجد. شرایط عضویت در این شورا اینهاست که عرض می‌کنم: اول و قبل از همه، اینکه شرکت‌کنندگان خودفروخته نباشند؛ به هیچ مقامی و به هیچ ایده‌ای؛ آزاد آزاد در شورا شرکت کنند؛ فکر کنند و بررسی کنند. [دوم] مورد اعتماد باشند و روی هوا و هوس سخن نگویند. [سوم] در فن خودشان براستی ورزیده و صاحب نظر باشند و با مطالعات محدود نظر ندهند؛ آخرین اطلاعات را بررسی کرده باشند. چهارم، زبان همدیگر را بفهمند. اگر شورایی تشکیل شد که روان‌پزشکش زبان فقیهش را نمی‌فهمد، فقیهش هم زبان روان‌پزشکش را نمی‌فهمد، این دیگر شورا نیست. این مقدار اطلاعات عمومی در رشته‌های دیگر داشته باشند که زبان همدیگر را بفهمند. اگر شورایی از افرادی با این مختصات تشکیل شد آن وقت می‌تواند نظر خود را به صورت نظری که بر عموم قابل عرضه باشد اعلام بکند.

بنابراین آنچه در این جلسات در اینجا عرض شد صرفاً جنبه یک بررسی علمی برای آگاهی بیشتر آقایان و خانمها در این زمینه بود و همان‌طور که مکرر ضمن بیاناتم عرض کردم، هیچ گونه نتیجه‌گیری نهایی مورد نظر نبوده و نیست. این توضیح کلی بود که می‌خواستم بدهم. ضمناً راجع به مطالبی که

جناب آقای مطهری و جناب آقای جعفری فرمودند و ناظر بود به مطالبی که عرض کردم توضیحات تکمیلی دارم که باز برای پیشبرد مطلب عرض می‌کنم. هر دو آقایان استناد کردند به آیه سوره مؤمنون که می‌گوید «و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین»؛ ما انسان را از چکیده‌ای (عصاره‌ای) در این زمینه جناب آقای جعفری اجازه بدهند که سلاله را همان عصاره معنا کنیم که معنای نزدیک به آن سلاله دقیقی است که در اصل عربی کلمه هست.[1] سلاله در آنجا می‌شود مویی که از خمیر کشیده باشند؛ به آن مو سلاله گفته می‌شود. ولی وقتی شما از یک میوه یا از یک چیزی اسانس تهیه می‌کنید، ـ تعبیر به اسانس می‌کنم تا با عصاره فرق داشته باشد آن خلاصه مطلب را می‌مکید، در این مورد دیگر تعبیر مو خیلی ضعیف و نارساست. فکر می‌کنم اینجا به عنوان یک تعبیر تکامل‌یافته‌تر بتوانیم بگوییم عصاره. عصاره هم شاید ناقص باشد؛ فعلاً اسانس اروپایی که الان در میان ما هست برای ما گویاتر است، ـ با اینکه من همواره از به کار بردن کلمات خارجی اجتناب می‌کنم، ولی در این زمینه چاره نداریم. بنابراین، اینجا به یک نوع اسانس تعبیر بکنیم. ـ حالا بحث لغوی نداریم. «و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین»؛ اینجا می‌گوید «من»: انسان را از سلاله از طین آفریدیم؛ و بعد می‌گوید «ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین»؛ ما بعد او را به صورت نطفه در آوردیم. در این آیه [ضمیر] «ه» در جعلناه بدون شک به انسان برمی‌گردد؛ چون سلالة مؤنث است [و ضمیر مذکر [نمی‌تواند به آن برگردد؛ به طین هم که معنی ندارد برگردد؛ لذا به انسان برمی‌گردد. اینجا

١ـ در معنی سلاله آمده است:" انتزاع الشیء و اخراجه فی رفق"؛ در برگرفتن و بیرون کشیدن در نهایت مدارا. "فانسللتُ من بین یدیه ای مضیت و خرجت بتأن و تدریج"؛ پس کشیدم و درآوردم از میان دو دستش و بیرون آوردم به آرامی و به تدریج. (لسان العرب، ج ١١، ص ٣٣٨) بنابراین، می‌تواند با عصاره و معانی شبیه به آن چون اسانس سازگار باشد.

می‌گوید پس از مرحله سلاله ما آن انسان را در قرار مکینی گذاشتیم. از این مرحله به بعد به او اطلاق انسان می‌شود. اینکه من آن روز عرض کردم این یک استحسان است، با توجه به آن مطلبی بود که جناب آقای جعفری فرمودند که ما یک شم‌الفقاهه‌ای داریم که غیر از استحسان است. این سخن صحیح است. شم الفقاهه که دلیل خامس مرحوم شیخ جعفر در بسیاری از مسائل بوده است، غیر از استحسان است. من در این مورد عرض کردم استحسان است و شم الفقاهه نیست. چرا؟ چون در موارد دیگر در خود قرآن خلاف این را داریم. معلوم می‌شود این، این مفاد را نداشته است. آیه چهار از سوره نحل: «خلق الانسان من نطفة فاذا هو خصیمٌ مُبین»؛ انسان را از نطفه آفرید. در اینجا نیز «از» به کار برده است. آیه ۳۷ سوره کهف: «قال لصاحبه و هو یحاوره أکفرتَ بالذی خَلَقَکَ من تُراب ثمّ من نطفة ثم سَوّاک رَجُلاً»؛ آیا کافر شدی به آن کس که تو را از خاک آفرید و بعد، از نطفه آفرید. هم برای تراب «من» به کار برده و هم برای نطفه. آیه پنج از سوره حج: «یا ایها الناس ان کُنتم فی رَیب من البَعث فانّا خلقناکم من تُراب ثم من نطفة ثم من عَلَقَة ثم من مُضغَة مُخَلَّقةٍ و غیر مخلقه لنبیّن لکم و نُقرُّ فی الارحام ما نشاءُ الی اَجَلٍ مُسَمّی ثم نُخرِجُکُم طفلاً لتبلُغُوا اَشُدَّکُم»؛ ای انسانها، اگر شما در رستاخیز شک دارید ما شما را از خاک آفریدیم؛ بعد، با فاصله از نطفه آفریدیم؛ بعد، از علقه؛ بعد، از پاره گوشتی که مخلقه [خلقت کامل] است و غیر مخلق [آفرین ناتمام]، تا برای شما روشن کنیم؛ و در ارحام آنچه بخواهیم پایدار می‌کنیم تا مدت معین، بعد شما را به صورت طفل بیرون می‌آوریم. اینجاست که می‌گوید شما را به صورت طفل بیرون می‌آوریم. در همه مراحل قبلی می‌گوید «من». آیه یازده از سوره فاطر، آیه ۷۷ از سوره یاسین، آیه ٦٧ از سوره غافر آیه دو از سوره انسان، آیه ۱۹ از سوره عبس، همه همین تعبیر را تکرار می‌کند. تقریباً همه آیات مربوط به

آفرینش انسان در مراحل نطفه و مراحل بعدی «مِن» دارد. فقط این یک آیه است که می‌گوید «ثم جَعَلناه نُطفة فی قَرار مَکین». و تصدیق می‌فرمایید که در برابر آن همه تعبیر «مِن»، استناد به این، یک استحسان از نظر فقهی بیشتر نمی‌تواند باشد. من نمی‌توانم این را شم‌الفقاهه تلقی کنم.

موضوع دیگری که آقایان به آن استناد فرمودند موضوع تعبیر به دیه است. جناب آقای جعفری به کلمات لغویون استناد فرمودند که آنها از دیه به حق القتیل تعبیر می‌کنند: حق کشته شده. باید در این مورد عرض کنم که خود جناب آقای جعفری توجه دارند که این بحث مکرر در فقه آمده که گفته لغوی در این مورد گفته یک کارشناس نیست و حجت نیست. یک لغت‌نویس وقتی که در ریشه‌های لغت کار می‌کند دو حالت دارد: یک وقت است در میان یک مردمی بوده است که ما در میان آن مردم نبوده‌ایم، و از نزدیک مشاهداتی در مورد جملات آنها دارد و به استناد آن مشاهدات می‌گوید من از آنها پرسیدم، گفتند ما از این کلمه این معنی را اراده می‌کنیم. در این موقع نظر او نظر یک گزارش‌دهنده‌ای است که اگر قابل اعتماد باشد حجت است. اما یک وقت است که استنباط لغوی است. استنباط لغوی حجت نیست. و در مورد دیه و تعبیر به حق القتیل، این استنباطی است که لغوی از مآخذ و از موارد استعمال دیه می‌کند. در این مورد یک فقیه باید خودش هم اهل استنباط باشد؛ بخصوص وقتی اصطلاح، اصطلاح قانونی و شرعی است که چه بسا اصلاً کارشناسی فقیه در آن مورد از کارشناسی یک لغوی بیشتر است. درست است که کلمه دیه اساسا یک اصطلاح فقهی نیست بلکه یک اصطلاح اجتماعی است، ولی اصطلاح اجتماعی حقوقی است. از جنبه حقوقی بودنش است که عرض می‌کنم چه‌بسا یک فقیه واردتر باشد.

ما وقتی در روایات ـ خوب عنایت بفرمایید عرض من چه بود! بنده

عرضم این بود که از صِرف کلمه دیه نباید استنباط شود که پس، از بین بردن نطفه در رحم قتل است. به کار بردن دیه، مساوق با قتل و تجویز اطلاق قتل نیست. این استباطی بود که من در بحثم می‌خواستم بکنم. حالا در این زمینه استناد می‌کنم به روایاتی که در مورد کسی که جنازه یک انسان را... فرضاً یک کسی مرد، جنازه‌اش اینجاست. اگر کسی آمد سر این مرده را برید باید دیه بدهد. حالا آقایان می‌فرمایید اینجا تعبیر به دیه مجازی است؟ تعبیر به دیه بر خلاف مصطلَح شایع است؟ بر خلاف مصطلح شرعی است؟ ما اگر دیدیم اینجا در زبان شرع دیه به کار رفت، چه بگوییم که این مجاز لغوی و عرفی است و چه نگوییم، وقتی می‌بینیم در مشابه این هم دیه به کار رفته، دیگر لااقل جلوی استنباط ما را می‌گیرد. پس بگوییم حتی این مجاز عرفی و لغوی است، اما زبان شرع را برای ما روشن می‌کند که دیه در زبان شرع دایره وسیعتری دارد تا در زبان عرف. روایاتی در این زمینه هست که دو مورد را برای دوستان می‌خوانم. چون روایات زیاد است و وقت نیست نمی‌خواهم شما را خسته کنم. روایتی است که صاحب وسائل، در این چاپ سه جلدی در صفحه ۵۰۰، در باب ٢٦ از کلینی نقل می‌کند. روایت معتبر است. به سندش از امام صادق، علیه السلام، نقل می‌کند. روایت این است: «اسحاق بن عمار، عن ابی عبدالله قال قلت میت قُطع رأسه. قال علیه الدیه.» گفتم میّتی است که سرش را بریده‌اند، فرمود بر آن کسی که سرش را بریده این است که دیه بپردازد. «قلت فمن یأخذ دیته؟ قال الامام، هذا للّه.[1]» گفتم چه کسی دیه این را می‌گیرد؟ فرمود این دیه را امام می‌گیرد؛ این برای خداست. اینجا مسأله یک جنبه حقوقی دارد که واردش نمی‌شویم؛ چون ناقص وارد شدن در این موارد بدتر از وارد نشدن است. چندین روایت در این باب هست در مورد خسارت کسی که سر مرده را

۱ـ وسائل‌الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۲۵، باب ۲۴ از ابواب دیات الاعضاء، ح ۱.

می‌برد، تعبیر می‌کند «علیه الدیه». من دوست دارم رفقا به این روایات صریح عنایت بفرمایید که دیگر در آن مطلب مورد نظر ما جایی برای استناد به آن قرائن باقی نمی‌گذارد. آن مطلب این است که اگر کسی نطفه‌ای را در رحم از بین برد قتل نفس نکرده؛ نه اینکه قتل نفس کامل نکرده، بلکه اصلاً قتل نفس نکرده است. عنایت بفرمایید! در صفحه ٤٩٩ در باب ٢٥ (باب دیة قطع رأس المیة و نحوه) از کلینی نقل می‌کند، از امام صادق علیه السلام: «ان المنصور سأله عن رجل قطع رأس رجل بعد موته؛ فقال ابوعبدالله: علیه مئة دینار. فقیل کیف صار علیه مئة دینار؟ فقال ابوعبدالله: فی النطفة عشرون و فی العلقة عشرون و فی المضغة عشرون و فی العظم عشرون و فی اللحم عشرون، ثم انشأناه خلقاً آخر، و هذا هو میتاً بمنزلته قبل اَن تنفخ فیه الروح فی بطن امّه جنیناً. فسأله الدراهم لمن هی: لورثته ام لا؟ فقال ابوعبدالله: لیس لورثته شییٌ فیها...[1]» تا آخر. می‌گوید از امام صادق پرسیدم که اگر کسی سر مرده‌ای را ببرد چقدر باید بدهد؟ فرمود باید صد دینار بدهد. گفتم چطور صد دینار؟ فرمود برای اینکه حالا که این مرده مرده‌اش مثل همان جنین قبل از ولوج روح است. یعنی جنین قبل از ولوج روح مثل مرده می‌ماند و مرده هم متقابلاً مثل او می‌ماند. با این صراحتی که این روایت دارد می‌گوید این مثل مرده است، منتها مرده انسان هم احترام دارد. ـ این البته یک بحث دیگر است. مرده انسان قانون دارد؛ قانون جزایی دارد. این در جای خودش محفوظ. آن که ما بحث کردیم این است که از زبان آیات و روایات می‌فهمیم که این قتل نفس نیست. با این صراحتی که در این روایات هست فکر می‌کنم نوبت به استناد به آن مسائل کمتر برسد. باز روایات در این زمینه مکرر هست؛ دوستان را خسته نمی‌کنم.

١ـ کافی، ج ٧، ص ٣٤٧، ح ١. و تهذیب الاحکام، ج ١٠، ص ٢٧٠. و استبصار، ج ۴، ص ٢٩٥.

جناب آقای مطهری در بحثشان اشاره فرمودند به مباحثی که در غسل و کفن و دفن است. تقریباً این بحث اخیر من زمینه‌ای بود برای پاسخ به ایشان. آنچه ما در مورد این بحث داریم که زن کافری بچه‌ای از پدر مسلم دارد و اگر مُرد باید او را طوری بخوابانند که جنین رو به قبله باشد، احترام به کالبد است. همان تعبیری که آن روز فرمودید. آیا این محل روح است یا نه ـ همین حالا خودش؟ بدون شک محل روح است. در اینکه محل است شکی نیست. ما اصلاً خود مرده مسلمان را که می‌گوییم باید رو به قبله بخوابانیم مگر خودش چیست؟ خودش بدون شک محل روح است. یا آن هم زنده است؟ یا آن هم انسان است؟ تمام احکام مربوط به نماز و غسل و کفن و دفن بدون شک مربوط به کالبد انسان و محل روح است. این از خود انسان، چه رسد به جنینش. بنابراین، استناد به اینکه چون گفته‌اند این را رو به قبله بخوابانیم و مادر را از پشت بخوابانیم تا جنین رو به قبله باشد، پس این انسان است، این استناد کامل نیست. این کالبد که یک روزی انسان می‌شود، احترام دارد. همچنان که وقتی مُرد و یک روزی انسان بود باز احترام دارد. هم قبل و هم بعد. اگر ما از ادله این‌طور استنباط بکنیم منطقی‌تر به نظر می‌رسد. جناب آقای جعفری فرمودند که اصل در اعراض و نفوس حرمت است.

[آقای جعفری:] نه آقای بهشتی! روایت این را می‌گوید. قبل از اصل، روایت این را می‌گوید.

[دکتر بهشتی:] حالا عرض می‌کنم. جناب آقای جعفری فرمودند که اصل در اعراض و نفوس حرمت است. خوشبختانه خودشان بعد با توضیح بعدیشان استدراک فرمودند که این اصل چیزی جز عمومات نیست؛ نه اینکه یک اصل جداگانه‌ای غیر از اصل [عدم] حلّیّت و اصل [عدم] اباحه در مورد اعراض و نفوس داریم. ما در مورد اعراض یک مسأله عمومات حرمت و استصحاب

حرمت داریم که به اصل تبدیل می‌شود؛ عیناً مثل اصلی که در مورد عدم [؟] گفته می‌شود. ـ اینجا مطلب قدری اصطلاحی شد. نباید بگوییم یک اصل خاص در این زمینه داریم. ما یک عموماتی داریم که مادام که مخصِّص نداشته باشد برای ما حجت است. و بحث ما در این مورد بخصوص این است که آیا آن عمومات اینجا را شامل می‌شود یا نه. اگر ما شک کنیم که عمومات مربوط به تحریم قتل انسان شامل جنین می‌شود یا نه، اینجا دیگر اصلی با این تعبیر نداریم که اصل در نفوس و اعراض حرمت است. ما چنین اصلی را هنوز نمی‌شناسیم؛ اگر ایشان مبانیی برای اصلی به این صورت دارند که قبل از عمومات حتی اصلی هست بعداً بفرمایند، خیلی خوشبخت می‌شوم و استفاده خواهم کرد. به این دلیل است که ما گفتیم اگر در شمول عمومات شک کردیم اصل حلیت است.[١]

و اما در مورد روایات. در مورد روایات استناد فرمودند به روایتی که من بخش اول آن روایت را در بحث قبلی آورده بودم. این را عرض بکنم که کوشش فراوان جناب آقای جعفری که در تتبع پر حوصله و شکیبا هستند و فرصت بیشتری هم برای این تتبع داشتند ـ چون جناب آقای مطهری فرمودند فرصتم برای تتبع کافی نبود ـ و اینکه روایت دیگری در این زمینه با تتبع ایشان به دست نیامده تا بر روایات این باب اضافه کنیم، نشان می‌دهد که در دایره تتبع ایشان هم روایت جدیدی به دست نیامده است. البته نمی‌خواهم عرض کنم نیست؛ می‌گویم در دایره تتبع ما روایت تازه‌ای به دست نیامد. جناب آقای جعفری استناد فرمودند به همان روایاتی که ما در بحث آورده

١ـ منظور شهید بهشتی در اصطلاح فنی بحث این است که تمسک به این اصل، تمسک به عام در شبهات مصداقیه آن است، زیرا در جایی که نمی‌دانیم جنین از موارد انسان است، تمسک به عمومات حرمت نفوس و اعراض انسان محل تأمل و تردید است و با آن اصول نمی‌توان موارد مشکوک خودش را درست کرد.

بودیم؛ منتها ذیلی از یکی از این روایات نقل کردند که من حالا همه حدیث را از اول تا آخر می‌خوانم تا ببینیم چه به دست می‌آید. روایت پانزدهم از صفحه ۳٤۷ جلد هفتم فروع کافی است. علی بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از عبدالله بن قالب عن ابیه عن سعید بن مسیّب، «قال سألتُ علی بن الحسین علیه السلام عن رجل ضرب امرأةً حاملاً برِجله، فطرحت ما فی بطنها میّتاً، فقال ان کان نطفةً فانَّ علیه عشرین دیناراً. قلت فما حد النطفة؟ فقال هی التی اذا وقعت فی الرحم فاستقرّت فیه اربعینَ یوماً. قال و اِن طرحته و هو علقة فانّ علیه اربعین دیناراً. قلت فما حدّ العلقة؟ فقال هی التی اذا وقعت فی الرحم فاستقرت فیه ثمانین یوماً. قال و ان طرحته و هو مضغة فانّ علیه ستّین دیناراً. قلت فما حدّ المضغة؟ فقال هی التی اذا وقعت فی الرحم فاستقرّت فیه مئةً و عشرینَ یوماً. قال و اِن طرحته و هو نسمة مخلّقة، له عظم و لحم مزیّل الجوارح قد نفخت فیه روح العقل، فانّ علیه دیة کاملة. قلت له اَ رایتَ تحوّله فی بطنها الی حال او بروح کان ذلک او بغیر روح؟ قال بروح، عدی الحیات القدیم المنقول فی اصلاب الرجال و ارحام النساء. ولو لا انه کان فیه روح عدی الحیات ما تحوَّلَ عن حال بعد حال فی الرحم و ما کان اذاً علی من یقتله دیةٌ و هو فی تلک الحال.[1]»

روایت تا قبل از این ذیل صراحت دارد در اینکه روح عقل پس از صد و بیست روز در جنین دمیده می‌شود و در آن موقع است که دیه کامل دارد. این صراحت روایت در اول بود؛ برای اینکه آنجا بعد از اینکه آن مراحل را می‌گوید می‌فرماید مرحله اخیر این است که اگر بچه انداخت، در حالی که یک موجود زنده‌ای است که همه چیزش کامل است و در او روح عقل دمیده شده، دیه کامل است. پس در این صراحت دارد. صدر روایت در این مطلب صریح است. در ذیل روایت راوی سؤالی می‌کند و یک پاسخی هست از امام. در این

۱ـ کلینی، فروع کافی، ج ۷، ص ۳۴۷، ح ۱۵.

سؤال و پاسخ نوعی ابهام است که این ابهـام را جنـاب آقـای جعفـری هـم روشن نفرمودند و من هم باز باید بیشتر روی آن دقت کنم تا ابهـام برطـرف بشود. سؤال کننده می‌گوید ای امام، نظر شما چیست: آیا دگرگون شدنش در شکم مادر به یک حال به روح بوده است یا بدون روح؟ فرمود بـه روح؛ امـا غیر از زندگی قدیمی که منقول است؛ این زندگی پشت به پشت نقل می‌شود در اصلاب مردها (در صلب مردها) و در رحم زنها؛ و اگر نبود که غیر از آن زندگی در او روحی بود، در رحم از حالی به حال دیگر منتقل نمی‌شد و بـر آن کسی که او را در این حال می‌کشت دیه‌ای نبود. این‌طور که عینـاً ترجمـه کردم ملاحظه می‌کنید مفهوم روشنی نبود. آن چیزی که به نظر می‌رسـد (بـه نظر ابتدایی، که گویا به نظر سرکار هم همین رسیده بـود) ایـن اسـت کـه از مجموع این روایت ما باید برای انسان سه مرحله زندگی تصور کنـیم: یـک، مرحله زندگی که در اصلاب رجال و ارحام امهات بـود، کـه اگـر بخـواهیم تعبیر بیولوژیک بکنیم این است که بگوییم اسپرم و اوول قبل از اینکه اصلاً به هم برسند هر دو یک نوع زندگی دارند. حالا این تا جلـوتر چقـدر مـی‌رود، باشد در جای خودش. بعد مرحله دوم حیات: اینکه وقتی به هـم مـی‌رسـند نوعی ترکیب جدید و روح جدید و حیات جدید پیدا می‌کنند. و مرحله سوم همان است که نفخ فیه روح العقل. اگر بخواهیم حـدیث را بـه حسـب نظـر ابتدایی بفهمیم یک چنین چیزی به نظر می‌رسد. در عین حال تا اتمام مطالعه دقیق‌تر من درباره معنای دقیق مطلب، سخن قاطعی نمی‌توانم عرض کنم. مـا استنادمان به این بود و این را در آن جزوه هم نوشتیم[١] ـ ما بحثمان اصلاً این بـود کـه تـاکنون مـا یـک تلقـی داشـتیم کـه اگـر نطفـه‌ای منعقـد شـد و

١ـ ظاهراً، همان طور که قبلاً اشاره شد، منظور از جزوه مقالـه "حکـم‌الاجهـاض و التعقـیم فی الشریعة الاسلامیة" است که به مناسبت کنفرانس رباط به نگارش درآمده است. اصـل این مقاله و ترجمه آن در کتاب حاضر به چاپ رسیده است.

سقط شد قتلِ انسان است. بحث ما از آغاز هم روی این بود. و ما ادله قتل نفس و تحریم قتل نفس را شامل این می‌دانستیم. و یک مادر یا یک پزشک [در صورت ارتکاب آن] خودش را قاتل می‌شناخت. بحث ما این بود که آیا با مراجعه به دلایل شرعی این را می‌توانیم مصداق آیات و روایاتی که قتل انسان و قتل نفس را از اکبر کبائر می‌شمرد بشماریم یا نه؟ و ماحصل پاسخ ما این بود که آنچه از این روایات به دست می‌آید این است که قبل از آنکه روح در او به اصطلاح روایات دمیده شود، (یعنی قدر مسلّم قبل از چهار ماهگی)، مصداق قتل نفس نیست و روایات و آیاتی که قتل نفس را از اکبر کبائر می‌شمرد شامل او نمی‌شود. این آن چیزی بود که ما خواستیم در بحث بیان کنیم. با آن توضیحاتی که آقایان فرمودند من نتوانستم یک مطالب جدیدی اضافه بر این، که فکرم و استنباطم را عوض بکند، به دست بیاورم. در عین حال باز هم اعلام کردم که این استنباط نهایی نیست.

مطلب دوم اینکه آیا این قتلِ یک موجود زنده هست؟ ولو قتل نفس و قتل انسان نباشد، ولی آیا قتلِ یک موجود زنده هست یا نه؟ عرض کردم از نظر علمی این دیگر قطعی است و جای بحث نیست. علم به ما می‌گوید نطفه یک موجود زنده است؛ امروزه شکی هم در این نداریم. پس، از بین بردن او قتل یک موجود زنده است و جای بحث هم نیست.

مطلب سوم: آیا قتل موجود زنده در این مرحله حرام است یا نه؟ عرض کردم اینجا دلایل فقهی کافی می‌خواهد. دو روایت ابوعبیده و روایت اسحاق ابن عمار ـ که در روایت اسحاق ابن عمار می‌گوید آیا باید دیه بدهد یا نه؟ امام می‌فرماید بله، باید دیه بدهد. می‌گوید این که نطفه‌ای بیش نیست. می‌فرماید اول خلقت و بدو خلقت با نطفه است. روایت لزوم دیه را معلّل می‌کند به بدو خلقت. پس ما در این شکی نداشتیم. اگر روایت قتل را معلّل

می‌کرد، و احکام قتل انسان را معلّل می‌کرد به بدو خلقت، می‌شد روایت منصوص العلّة. ولی ما جلوتر در بحثمان گفتیم اصـلاً مقـرر کـردن دیـه معنایش قتل نیست.

حكم الاجهاض والتعقيم

فى الشريعةالاسلامية

حكم الاجهاض و التعقيم فی الشريعة الاسلامية*

الشيخ سيد محمد الحسينی بهشتی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد للّه والصلاة والسلام علی عبده المصطفی، سيدنا محمد و علی الخيرة من آله و صحبه.

أقدّم هذا البحث فی حكم الإجهاض والتعقيم فی الشريعة الاسلامية من وجهة نظر المذهب الجعفری ـ أعنی مذهب الشيعة الامامية ـ راجيا أن يكون هذا مفتاحاً للبحث فی هاتين المسألتين بصورة أشمل فی مستقبل غير بعيد.

و قبل الدخول فی البحث، أريد أن أشير الی مسألة، و هی أنّ النبی‌صلی الله عليه وآله وسلم قد حَثّ المسلمين علی الاستيلاد و تكثير الاؤلاد. فقد روی عنه‌صلی الله عليه وآله وسلم «أكثروا من الولد، أكاثر بكم غداً».[1] و لماذا كان‌صلی الله عليه وآله وسلم يحثهم علی ذلک؟ لدعم الاسلام من أمته أمام من يريد الاعتداء عليهم؟ أو ليكثر علی وجه الارض من يعبد اللّه وحده و لا يشرک به شيئاً؟ أو ليباهی الرسول بكثرة أمته يوم القيامة؟

---

* اسم الكتاب: الاسلام و تنظيم الاسرة. مجلدان، المجلدالثانی، محل المؤتمر: رباط، مغرب العربی. محل النشر: بيروت، الدار المتحدة لنشر، ۱۹۷۳ م = ۱۳۵۱ ش ـ وزيری.
اين كتاب در دو مجلد: (ج ۱ ۴۱۴ ص و ج ۲ ۵۹۶ ص) در قطع وزيری، در تاريخ ۱۹۷۳ به چاپ رسيده و نويسندگانی از ۲۲ كشور اسلامی مقالاتی در آن دارند.

۱ـ محمد بن الحسن بن علی بن الحسين حر العاملی، وسائل الشيعه، ج ۳، ص ۱۱۸ (كتاب النكاح، أبواب أحكام الاولاد).

أو لجميع هذه الوجوه؟ أو لها و لغيرها من الوجوه التى نعرفها أو لا نعرفها؟ و يشعر بالوجه الثالث عددٌ من الروايات التى رويت عن النبىصلى الله عليه وآله وسلم فى هذا الباب، و بالوجه الثانى بعض الروايات عن أهل بيته. و بجانب هذا الحثّ المأثور عنهصلى الله عليه وآله وسلم يجب التنبيه على أمرين:

۱ــ ان المأثور عنهصلى الله عليه وآله وسلم هوالحثّ فحسب، لا الايجاب والفرض. فلا يجوز الاستدلال به على حرمة استعمال الأسباب المانعة من الحمل. بل روى عنهصلى الله عليه وآله وسلم الترخيص فى العزل، و هذا يدلّ على اباحة استعمال تلک الوسائل من حبوب و غيرها.

۲ــ ان هذا الحثّ منهصلى الله عليه وآله وسلم كان بالنظر الى ما أشرنا اليه من الوجوه، أو الى ما يشابهها، مع غَضّ النظر عن أمور ربما تحدث و توجب الحكم بوجوب أو حرمة أو كراهية الاستيلاد، أو تكثير الاولاد لواحد من المسلمين أو للأمة الاسلامية. فلو فرضنا أن الحمل خطر على حياة الأم أو صحتها، فهل نوصى الوالدين بالاستيلاد من غير مبالاة بالخطر الناشىء عن الحمل؟ و هل يُسمّى ذلک اتباعاً للسنة النبوية؟

و هكذا إذا فرضنا أن الطاقات الموجودة عند المسلمين لا تفى الا بتغذية و تربية و تدريب عدد معين، و أن ازدياد هذا العدد يمنعهم من تنظيم أمور الأمة و تدبيرها، فهل يبقى حينئذ هذا الحثّ على ما كان؟ و هل يعدّ العمل على وفقه حتى فى تلک الاحوال اتباعاً للسنة؟ كلا!

فعلى الأمة الاسلامية، و لا سيّما العلماء والمفكرين، و ذوى السلطات منهم، أن يقدروا الظروف التى نعيش فيها اليوم، متحرّزين من كل عصبية أو تقليد، و اتباع أعمى للآراء الصادرة عن المنظمات العالمية. ثم على المسلمين بعد ذلک أن يختاروا الانسب فى هذه الظروف، مراعين فى ذلک المعايير التى قررها الشرع السلامى. وليكن هذا المؤتمر خطوة ناجحة الى تلک الغاية التى يأملها

کل مسلم.

و نرجع الآن الی موضوع البحث، اعنی حکم الشریعة الاسلامیّة فی مسألتی الاجهاض و التعقیم.

الإجهاض

هل الإجهاض قتل للنفس المحترمة، الذی یعدّه الاسلام إثما کبیراً، بل من أکبر الکبائر؟ ما هی النفس المحترمة التی عدّ الاسلام قتلَها أکبر الکبائر؟ هی نفس الانسان التی لم تزهق فی حد أو قصاص. و هل یکون الجنین إنساناً؟ فی أی طور من أطواره إذن؟ لقد ذکر القرآن الکریم ان لخلق الانسان أطواراً، فقال: «و لقد خلقنا الانسانَ من سلالةٍ من طین. ثم جعلناه نطفةً فی قرارٍ مکین، ثم خلقنا النطفةَ علقَة، فخلقنا العلقَة مُضْغةً، فخلقنا المُضغة عظاماً، فکسونا العظامَ لحماً، ثم أنشأناه خلقاً آخر، فتبارک اللّهُ أحسنُ الخالقین.» (سورة المؤمنون ١٤ـ١٢). ففی أی طور من هذه الأطوار اعتبر القرآن الجنین انساناً؟ حینما کان سلالة من طین، أی قبل ان یکون جنیناً؟ لا. حینما صار نطفة فی قرار مکین؟ لا. حینما صارت النطفة علقة؟ لا. حینما تبدلت العلقة مضغة؟ لا. حینما ظهر فیها العظم؟ لا. حینما تم ظهور العظام فیه، فصار الجنین ذا عظام یکسوها اللحم؟ لا. فمتی إذن؟

الذی یظهر من الآیات التی نتلوها، ان الجنین یصیر أنساناً حینما ینشئه اللّه خلقاً آخر، أی خلقاً یمتاز به عن سائر الحیوان فیکون إنساناً. و ماذا یکتسب هو فی هذا الطور؟

نطلب الجواب من الکتاب العزیز، الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلقه، فیبین لنا هذا حیث یقول: «ذلک عالم الغیب والشهادة العزیزُ الرحیم، الذی أحسن کلّ شیء خَلَقَهُ، وَ بَدأ خلقَ الإنسان من طین، ثم جعل نسلَه مِن سلالةٍ

من ماء مَهین، ثم سوّاه و نفخَ فیه من روحهِ و جعلَ لکم السمعَ والابصارَ والافئدةَ قلیلاً ما تشکرون» (سوره السجدة، ۹ـ۶). و یقول فی قصة آدم: » فإذا سوّیته و نفخْتُ فیه من روحی فَقَعُوا له ساجدین» (سورة الحجر ۲۹). فلم یکن آدم یستحق سجودَ الملائکة له بعد ما سُوّی جسده، ولکن بعد ما نفخ فیه من روحه صار خلیفة اللّه فی خلیقته و موضعاً لتکریمه! فکما أن آدم لم یبلغ هذه المکانة إلا بنفخ الروح فیه، فکذلک الجنین لایعدّ نفساً محرمة الا بعد ما تنفخ فیه الروح. و ما هی الروح؟ هل هی تلک الحیاة التی تعم الانسان و سائر الحیوان؟ أم تعمها و النباتَ ایضاً؟ أم هی أمر یختص بالانسان؟

ان التمعُّن فی آیات القرآن الکریم یقتضی بأنها [الروح] أمر یختص بالإنسان. فلیست هی تلک الحیاة العامة التی توجد فی الحیوان، أو فی الحیوان والنبات ایضاً. والعلم الحدیث ترک البحث عن الروح و ماهیتها، و فضل أن یشتغل بالظواهر التی نسمیها الظواهر الروحیة. لکن البداهة تقضی بأنّ هناک ظواهر روحیة تختصّ بالانسان، فلا بدّ أن یکون لتلک الظواهر مبدأ فی ذات الانسان، به یمتاز عن سائر الحیوان، و به استطاع تسخیر السماء والأرض و ما علیها. و قد عَبَّر القرآن الکریم عن هذا المبدأ المجهول بعبارة «روح منه» و لم یزدنا بیانا، حتی انهم سألوا الرسولصلی الله علیه وآله وسلم عنها فنزلت الآیة: «و یسألونک عن الروح، قل الروح من أمر ربی، و ما أوتیتُم من العلم الا قلیلاً» (سورة الإسراء، ۸۵).

والجهل بجوهر هذا المبدأ لا ینافی الاعتراف بوجوده. فالروح فی صفتها هذه تشابه خالقها الذی نعلم بوجوده، من غیر أن نعرف ذاته. و لعلّه لذلک و لغیره من وجوه المشابهة قال تعالی: «قل الروح من أمرِ ربی» (سورة الإسراء، ۸۵)؛ و قال عز و جل «و نفخت فیه من روحی» (سورة الحجر، ۲۹، و سورة ص ۷۲)؛ و قال «ثم سواه و نفخَ فیه من روحِه» (سورة السجدة، ۹)؛ فنسبها ألی

نفسه.

و نحن أيضاً لا نريد أن نبحث هنا عن الروح و جوهرها، بل نريد أن نفهم معنى قوله تعالى «ثم أنشأناه خلقاً آخر» (سورة المؤمنون، ۱۴). فعرفنا أن الجنين صار خلقاً آخر بعد ما نفخت فيه الروح، و هذا كان بعد ما سوّاه، أى بعد ما تَمَّ خلق جسده بجميع أجهزته.

قضاء على (ع)

ولقد رُوى هذا عن على (ع). رُوى فى الوسائل، عن محمد بن يعقوب باسناده الى كتاب ظريف من أمير المؤمنين (ع) قال: «جعل دية الجنين مائة دينار، و جعل مَنِىَّ الرجل الى أن يكون جنيناً خمسة أجزاء. فـإذا كـان جنيناً قبل أن تلجه الروح مائة دينار، و ذلک أن اللّه عزّ و جلّ خلق الانسان من سلالة و هى النطفة، فهذا جزء، ثم علقة، فهو جزءان، ثم مضغة، فهو ثلاثة أجزاء، ثم عظماً، فهو أربعة أجزاء، ثم كسى لحماً فحينئذ تَمَّ جنيناً، فكملت له خمسة. لخمسة أجزاء مائة دينار. والمائة دينار خمسة أجزاء. فجعل للنطفة خُمس المائة، عشرين ديناراً؛ و للعلقة خُمْسَى المائة، أربعين ديناراً؛ و للمضغة ثلاثة أخماس المائة، ستّين ديناراً؛ و للعظم أربعة اخماس المائة، ثمانين ديناراً؛ فاذا كسى اللحم، كانت له مائة كاملة؛ فاذا نشأ فيه خلق آخر ـ و هو الروح ـ فهو حينئذ نفس بألف دينار كاملة، اِن كان ذكراً، و اِن كان انثى فخمسمائة دينار.[1]»

المحقق الحلى فى الشرائع

و أفتى بذلک جماعة من فقهائنا، منهم المحقق الحلى[2] فى كتابه شرائع

۱ـ وسائل الشيعه، ج ۳، ص ۴۹۸ (فى كتاب الديات، ابواب ديات الاعضاء).
[وسائل الشيعه، ج ۲۹، ص ۳۱۲، چاپ آل البيت، باب ۲۹ از ابواب ديات الاعضاء.]
۲ـ هو ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن الحسن الحلى، المعروف بالمحقق الاول، توفى فى ←

الاسلام، حيث قال: «النظر الرابع فى اللواحق، و هى أربعة: الاولى فــى الجنــين. و ديةالجنين المسلم الحر مائة دينار اذا تم و لم تلجه الروح، ذكراً كــان او أنثــى. ولــو ولجت فيه الروح، فدية كاملة للذكر، و نصف للأنثى، و لا تجب الا مع تيقن الحيــاة. و لا اعتبار بالسكون بعد الحركة، لاحتمال كونها عن ريح، و يجب الكفارة هنا مــع مباشرة الجناية. ولو ألقت المرأة حملها مباشرة أو تسبيباً، فعليها دية مــا ألقتــه و لا نصيب لها من هذه الدية. و لو أفزعها مفزع فألقته، فالدية على المفزع، ويــرث ديــة الجنين من يرث المال، الأقرب فالأقرب. و لو ضربها فالقته، فمــات عنــد ســقوطه، فالضارب قاتل، يُقتل ان كان عمداً، و يضمن الدية فى ماله ان كان شبيهاً، و يضمنها العاقلة إن كان خطأً. و كذا لو بقى ضمناً و مات، أو وقع صــحيحاً، و كــان ممــن لا يعيش مثله، و تلزمه الكفارة فى كل واحدة من هذه الحالات، ولوالقته حياً.»[1]

و قال الفقيه البارع صاحب الجواهر[2] فى شرحه على الشرائع: «و كيف كان، فلا كفارة على الجانى عندنا، بل الاجماع بقسميه عليه، لعدم صدق القتــل بعــد فــرض عدم ولوج الروح.[3]» و قال الشهيد الثانى[4] فى الروضة[5]: «و لا كفارة هنا الا فى قتل الجنــين فــى جميــع أحوالــه، لأنّ وجوبهــا مشــروط بحيــاة القتيــل، ولــو ولجتــه

← سنة ۶۷۶ ه ، كان من ائمة الفقه الجعفرى.

۱ـ شرائع الاسلام، ص ۳۹۷، ۳۹۸ (كتاب الديات).

۲ـ هوالشيخ محمد حسن بن محمد باقر الأصبهانى. كان من ائمة الفقه الجعفرى. تــوفى فــى سنة ۱۲۶۶ ه .

۳ـ جواهر الكلام فى شرح شرائع الاسلام، ج ۶، ص ۷۴۲.

۴ــ هو زين الدين بن على بن احمد العاملى، من اكابر فقهاء الشيعة الامامية. قتل فــى ســنة ۹۶۵ او ۹۶۶ ه .

۵ـ هى الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقية. و اللمعة الدمشقية للشهيد الاول، اعنــى ابــا عبدالله شمس الدين محمد بن مكى النبطى العاملى، المقتول فى سنة ۷۸۶ ه، و كان هو مــن ائمة الفقه الجعفرى فى عصره.

الروح فدية كاملة للذكر، و نصف للأنثی.»[۱]

يتبين مما ذكرنا ان اجهاض الجنين انما يكون قتلا بعدما ولجت فيه الروح، و اما قبل ذلک فلا يصدق عليه القتل، ای قتل النفس المحرَّمَة، ای نفس الانسان.

العلم الحديث

و ربما يقال إن اجهاض الجنين قتل فی جميع الأحوال، لأنّ العلم الحديث بيّن لنا أن للجنين حياة من أول الامر. والجواب، أنّ هذا يدلّ علی أنّ المقصود من الروح التی بيّنَ الشرع ولوجَها فی الجنين فی الطور الأخير، غيرُ هذه الحياة التی يثبتها العلم الحديث للجنين، بل للنطفة ايضاً قبل أن تنتقل من الرجل الی رحم المرأة. فاذا أفرغ الرجل نطفَته خارجِ الرحم، كما فی العزل مثلاً، فهل يصدق علی ذلک القتل، أی قتل الانسان؟ كَلا. فإجهاض الجنين قبل ولوج الروح الانسانية فيه لا يكون قتلاً للانسان، لأن الجنين انما يصير انساناً فی التبدّل الأخير، أی حينما تلج فيه الروح. و ان شئتَ أن تسمی الاجهاض قبل ولوج الروح قتلاً، فسمّه قتلَ حيوان، أی لوجود ذی حياة سيصير من بعد انساناً، لا قتل انسان بالفعل.

ورُوی فی الوسائل عن محمد بن يعقوب عن علی بن ابراهيم عن أبيه عن ابن محبوب عن عبدالله بن غالب عن أبيه عن سعيد بن المسيّب، قال: «سألت علياً بن الحسين عن رجلٍ ضرب امرأةً حاملاً برجله فطرحت ما فی بطنها ميتاً؛ فقال: و ان طرحته و هو مضغة، فان عليه ستين ديناراً. قلت: فما حد المضغة؟ فقال: هی التی إذا وقعت فی الرحم فاستقرت فيه مائة و عشرين يوماً. قال: و ان طرحته و هو نسمة مخلّقة له عظم و لحم، مرتب الجوارح، قد نفخت فيه روح العقل، فان عليه دية كاملة.»[۲] لقد أضاف الروح الی العقل حتی ينصّ علی أنّ

۱ـ الروضة البهية للشهيد الثانی، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲ـ وسائل الشيعة، ج ۳، ص ۴۹۸، كتاب الديات. ←

المراد بها هی الروح التی یمتاز بها الانسان عن سائر الحیوان، لا الحیاة العامة.

و یذکر فی العلوم الحدیثة أن الجنین یمرّ و هو فی الرحم، فی بضعة أشهر فی جمیع الادوار والاطوار الرئیسیة التی مرّ بها الاحیاء فی مسیرة التکامل منذ ملایین السنین، و انه فی کل طور من تلک الأطوار یمثّل فی شکله، و کثیر من ظواهر خلقه نوعاً من الانواع التی خلقت قبل الانسان، و أنّه إنّما یمثّل الانسان فی الدور والطور الاخیر من تکامله فی الرحم. و هل تجد هذا الا تعبیراً آخر لقوله تعالی: «ثم أنشأناه خلقاً آخر» (سورة المؤمنون،۱۴)؟

لنا أن نقول انّ العلم لم یتخلف عن الوحی، أی عن القرآن الکریم، و عن السنَّة المبیِّنة له فی هذا المقام. نعم، قد یجد الباحث فی عبارات الفقهاء أو الرواة ما یشعرُ بأنّ الجنین انّما صار حیّاً فی الدور الأخیر، بعد ما تکونت فیه جمیع الجهازات البدنیة. و یشعر ذلک بأنّ هؤلاء لم یمیّزوا الحیاةَ من روح العقل، و کانوا یرون أن الجنین انّما یصیر حیّاً عندما تلج فیه الروح، أی روح العقل؛ و اما قبل ذلک فلم یکن هو حیّاً. و لیس لنا أن نأخذ علیهم ذلک، لأنّ التقدّم العلمیّ قد یمکننا من فهم الکتاب والسنَّة علی وجه لم نتمکن منه من قبل. ولکن هذا الظنّ منهم باتحاد وقت وجود الحیاة فی الجنین و صیرورته انساناً لم یؤد الی خلل فی فهم حکم الإجهاض من الکتاب و السنَّة عندهم. فقد عرفت من کلام المحقق والشهید و صاحب الجواهر و غیرهم، انّهم لم یحکموا علی اجهاض العلقة والمضغة حکمَ قتل الانسان. و ان أراد الیوم فقیه أو طبیبٌ أن یسمّی اجهاضَ العلقة أو المضغة قتلاً، فَلْیُسمَّ ذلک قتلَ حیوان، لا قتل انسان، کما مَرّ. و علیه أن یسمّی اسقاط النطفة، حتی قبل دخول مَنیّ الرجل فی رحم المرأة ایضاً قتلاً، لوجود الحیاة فیه ایضاً. وقد سمّی إجهاض العلقة والمضغة قتلاً فی ما روی فی الوسائل عن محمد بن یعقوب، عن عدة من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن

← [وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۱۶ ح ۸، باب ۱۹ از ابواب دیات الاعضاء.]

محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، و جميعهم عن ابن محبوب، عن علـى بن رئاب، عن ابى عبيدة، قال: «سألت أبا جعفر عن امرأة شربت دواءاً و هى حامل، و لم يعلم بذلک زوجها، فألقت ولدها. قال: ان كان له عظم و قد نبت عليه اللحم، فعليها دية تسلّمها الى أبيـه. و ان كـان حـين طرحتـه علقـةً أو مضغة، فان عليها أربعين ديناراً أو غرة تؤدّيها الى ابيه. قلت له: فهى لا تـرث ولدها من ديته مع أبيه؟ قال: لا، لأنها قتلته، فلا ترثه.»[۱]

و فى ما رواه عن محمد بن الحسن بإسناده عن الحسين بن سـعيد، عـن ابن محبوب، عن على بن رئاب، عن أبى عبيدة، عن أبى عبـدالله، فـى امـرأة شربت دواءاً و هى حامل لتطرح ولدها فألقت ولدها، قال: «ان كان لـه عظـم قد نبت عليه اللّحم و شقَّ له السمع والبصر، فانّ عليها دية تسلمها الـى أبيـه، قال: و ان كان جنيناً ـ علقة أو مضغة ـ فـان عليهـا أربعـين دينـاراً أو غـرة تسلمها الى أبيه. قلت: فهى لا ترث من ولدها من ديته؟ قال لا، لانّها قتلته.»[۲]

فقول الامام (ع) «لانها قتلته» يُحمل امّا على ما ذكرنا من أن الجنـين فـى تلک الأطوار حَىّ، و لكن ليس بانسان، أَو على تنزيـل الاجهـاض فـى تلـک الاحوال منزلة القتل الذى يمنع القاتل مـن الإرث؛ كمـا سـمى العـزل وأداً فـى حديث. و كيف كان، فلا يوجد فى الحديثين ما يَدُلُّ على أن الامـامين (ع) قـد اعتبرا الاجهاض فى تلک الاحوال قتل إنسان، بل قتلاً، و هـو أعـمّ مـن قتـل النفس الذى يوجب القصاص أو الدية الكاملة حسب عمومات الكتاب والسنة.

و قد ظهر بذلک أن الحكم بحُرمة اجهاض الجنين قبل ولوج روح العقـل فيه، اى قبل أن يصير إنسانا فى الرحم، والاستناد فى تحريمه إلى عمومـات تحريم قتل النفس المحرَّمة فى الكتاب والسنّة، أو إلى خصوص مـا ورد فـى

۱ـ وسائل الشيعة، ج ۳، ص ۳۳۶ (كتاب الفرائض والمواريث).
۲ـ المصدر نفسه، ج ۳، ص ۴۴۹.

تحريم قتل الأولاد مثل قوله تعالى: «و لا تقتلوا أولادكم خَشية إملاقٍ، نحن نرزقُهم و اياكم ان قَتْلهم كان خِطئاً كبيرا» (سورة الاسراء، ۳۱) غير موجه. فقتل الأولاد الذى كان العرب قد اعتادوه فى برهة من الزمان فى عهد الجاهلية، هو قتل الأولاد بعد الولادة لا قبلها، لأنهم كانوا يقتلون البنات لا البنين. و لم يكن يتسى لهم معرفة ذلک الا بعد الولادة. قال الطبرسى[1] فى مجمع البيان عند تفسير قوله تعالى: «و اذا المؤودة سئلت، بأى ذنب قُتلت» (سورة التكوير، ۹) «و كانت المرأة اذا حان وقتُ ولادتها، حُفرت حفرةً و قعدت على رأسها. فان ولدتْ بنتاً رمت بها فى الحُفرة، و ان ولدتْ غلاماً حبسته، عن ابن عباس.»

فمتى يكون اجهاض الجنين قتلاً؟

هذا كله فى إجهاض الجنين قبل ولوج الروح فيه، أى قبل أن يتطور انساناً فى الرحم. و أما اجهاضه بعد أن أنشىء خلقاً آخر، أى بعدما نفخ اللّه فيه من روحه و تطور انساناً، فهو قتل النفس التى حرم اللّه إلا بالحق، و تعمّه الاحكام والقوانين التى أتى بها الشرع الاسلامى فى قتل الانسان، من القصاص والدية والكفارة. و قد مرّ ذلک فى كلام المحقق الأول و غيره من الفقهاء.

و متى يتطور الجنين انساناً؟

رُوى فى الوسائل عن محمد بن يعقوب، عن محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن محمد بن اسماعيل، عن صالح بن عقبة، عن سليمان بن صالح، عن أبى عبدالله: فى النطفة عشرون ديناراً، و فى العلقة أربعون ديناراً، و فى المضغة ستّون دينارا، و فى العظم ثمانون دينارا. فاذا كُسى اللّحم، فمائة دينار. ثم هى

۱ـ أمين الاسلام أبوعلى فضل بن حسن بن فضل الطبرسى، من ائمة التفسير عندالشيعة الامامية. توفى سنة ۵۴۸ أو ۵۵۲ ه.

دیته حتی یَسْتَهِلّ، فاذا استَهَلَّ فالدیة کاملة! والمعروف أنّ المولود انما یستَهِلّ اذا مضت علیه ستة أشهر فی الرحم. ولکن رُوی فی الوسائل عن محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن محمد بن اسماعیل، عن صالح بن عقبة، عن أبی شبل قال: «حضرتُ یونسَ و ابوعبداللّه یخبره بالدیات. قلت: فاذا وکزها فسقط الصبی و لا أدری أ حیّاً کان أم لا؟ قال: هیهات یا أبا شبل، اذا مضت خمسة أشهر فقد صارت فیه الحیاة، و قد استوجب الدیة.»[١]

والمحقق الأول قال فی هذا المقام: «و لو ولجت فیه الروح، فدیةٌ کاملة للذکر، و نصفٌ للأنثی، و لا تجب الا مع تیقّن الحیاة، و لا اعتبار بالسکون بعد الحرکة.»[٢] فلم یتذکر هو و صاحب الجواهر فی شرح هذه العبارة ما رُوی عن ابی شبل عن أبی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (ع) عن ولوج الحیاة فیه بعد خمسة أشهر.

و أما العلم الحدیث فلم یأت بشیء یوضح لنا الأمر فی هذا المقام. یذهب الی أن تمام خلق الجنین فی الرحم إنّما یکون فی أواخر الشهر السابع من الحمل.

ففی هذا الأوان توجد فیه جمیع الأجهزة البدنیة بصورة تمکنه من إدامة الحیاة لو ولد. ولو ولد قبل ذلک، أی فی أول الشهر السابع مثلاً، فلا تفی بعض أجهزته بذلک، و لا نستطیع من استبقائه حیاً الا باعداد ظروف خاصة تشابه ظروف الرحم حتی تساعده علی الاستکمال الذی یقوم به الجنین فی الرحم فی الشهر السابع. و قد کانوا یربون المولود الذی ولد فی أول الشهر السابع داخل غشاء ضخم من القطن کی یحتفظوا بدرجة ثابتة من الحرارة له، کما فی الرحم.

١ـ وسائل الشیعة.

٢ـ شرائع الاسلام، ص ٣٩٧ (کتاب الدیات).

و قد رُوی عن عبداللّه بن سنان، عن رجل، عن أبی جعفر (ع)، قال: «قلت له: الرجل یضرب المرأة فتطرح النطفة، قال: علیه عشرون دیناراً، فان کان علقة، فعلیه أربعون دینارا؛ فان کان مضغة، فعلیه ستّون دینارا؛ فان کان عظما، فعلیه الدیة.»[۱]

و قد روی عن محمد بن مسلم، قال: «سألت أبا جعفر عن الرجل یضرب المرأة فتطرح النطفة، فقال: علیه عشرون دینارا. فقلت: یضربها فتطرح العلقة. فقال: علیه أربعون دینارا. فقلت: فیضربها فتطرح المضغة. فقال: علیه ستون دینارا. فقلت: فیضربها فتطرحه و قد صار له عظم. فقال: علیه الدیة کاملة، و بهذا قضی أمیر المؤمنین. قلت: فما صفة خلقته اذا کان عظما؟ فقال: اذا کان عظما شُقَّ له السمع والبصر، و رُتِّبت جوارحه، فاذا کان کذلک، فان فیه الدیة کاملة.»[۲]

فالظاهر أن المقصود بالدیة، أو الدیة الکاملة فیهما، المائة دینار التی هی الدیة الکاملة للجنین الذی تم خلق جوارحه قبل ولوج الروح فیه. فانّ هذه الدیة هی التی وزعت فی ما رواه الکلینی عن أمیر المؤمنین علی (ع) علی خمسة أجزاء، لخمسة أدوار للجنین قبل الدور الأخیر، کما مرّ فی هذه الروایة تفصیلاً.

و هل یکون الاجهاض مُحَرَّما من وجه آخر؟

اذا أجهض الجنین من غیر اِذن الأب و الأم معاً، یکون ذلک عدواناً علیهما، أو علی أحدهما فقط رضیه الآخر، و لذلک وضعت علیه فی الشرع الاسلامی الدیة. والعدوان محرم. و أما اذا أذن فیه الأبوان معا، فلا یصدق علیه العدوان، و لا یکون حراما من هذه الجهة أیضا. نعم، رُوی فی الوسائل عن محمد بن علی بن الحسین، باسناده عن الحسین بن سعید، عن ابن أبی عمیر، عن محمد بن أبی حمزة و حسین الرواسی، جمیعاً عن اسحق بن عمار، قال: «قلتُ لأبی الحسن:

۱ـ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۶۴. ۲ـ المصدر نفسه (کتاب القصاص).

المرأة تخاف الحبل، فتشرب الدواء، فتُلْقی ما فی بطنها. قال: لا. قلت: انما هو نطفة. فقال: انّ أولَ ما يخلق نطفة»[١] و لم يذكر السائل رضا الأب أو عدمه. و هل يكفی مثل هذا الاطلاق فی الحكم بشمول النهی لكلتا الحالتين؟ و هل يكون النهیُ نهیَ تحريم، أو نهی كراهة؟ أما صاحب الوسائل فقد ذهب الی التحريم، حيث قال: «باب أنه يُحرم علی المرأة شرب الدواء لطرح الحمل ولو نطفة»، و لم يأت فی هذا الباب الا بحديث واحد، و هو الذی تلوناه عليک. والظاهر أنّ الذی كان يدعو أصحاب الائمة الی السؤال عن حكم الاجهاض بجميع صوره كان هو حكم المسألة بالنظر الی حق الزوجين و ما يضمن المجهض من الدية. فانظر الی ما رُوی عن أبی عبيدة، عن أبی عبدالله، فی امرأة شربت دواء و هی حامل لتطرح، فألقت ولدها؛ قال: «ان كان له عظم قد نبت عليه اللحم، و شُقّ له السمع و البصر، فان عليها دية تسلمها الی أبيه.»[٢] فلم يذكر الامام فی الجواب الا الدية و اختلافها باختلاف الأحوال فی الجنين و استقرار الدية علی الأم من جهة، ان كان هذا عدوانا منها علی زوجها. فلا تكون الدية عليها الا عند عدم اذن الزوج لها فی شرب الدواء؛ و أما مع اذنه فيه فلا ريب فی عدم استحقاقه للدية. و لذلک نجد السائل، أی ابا عبيدة، فی روايته الاخری عن أبی جعفر(ع)، يقول: «سألت ابا جعفر عن امرأة شربت دواءاً و هی حامل و لم يعلم بذلک زوجها فألقت ولدها. قال...»[٣] فحمل ما روی عن اسحق بن عمار عن أبی الحسن عند عدم اذن الزوج لها فی شرب الدواء، كما كان هوالغالب فی تلک الأزمنة، و كون النهی باعتبار صدق العدوان عليه حينئذ أوجه. و يؤيّد هذا ما ورد فی باب العزل، فراجع.

١ـ المصدر السابق، ج ٣، ص ۴۶۴. ٢ـ المصدر نفسه، ج ٣، ص ۴۹۸.

٣ـ وسائل الشيعة، ج ٣، ص ۴۹۸.

و هل يحرم الاجهاض بعناوين ثانوية أخرى؟

قد يخطر بالبال تحريم الاجهاض و لو فى حال كون ما فى الرحم نطفة، أو علقة، أو مضغة، بالنظر الى أنّ ذلک يخفّف من احترام النفس و ينتهى الى الجرأة على قتل النفس. أو أن ذلک يُؤَدّى الى انتشار الزنا؛ لأنّ الخوف من الحمل و استبانته و ما يترتّب عليه من المشاكل من أعظم الروادع عن الزنا. أو أنّ الاجهاض يجعل حياة الأم أو صحتها فى خطر عظيم فى أغلب الاحوال، لعدم المبالاة بكيفيته والشروط التى تلزم رعايتها طبياً، و لا سيّما فى البلدان النامية. فالأولى تحريم الاجهاض رأساً، حتى لا ينتهى الى هذا أو ذاک.

و أنت ترى أن مثل ذلک لا يفى بتحريم الاجهاض و اعتباره حكما من أحكام الشريعة الاسلامية. نعم، على امام المسلمين أن ينظر فى ذلک فيمنع منه تارة، و يرخَص فيه أخرى، على حسب ما تقتضيه الظروف فى كل زمان و مكان، مُراعياً فى ذلک ما تقتضيه المصلحة على حسب عمومات الكتاب والسّنة.

تنبيه

روى البخارى فى الصحيح، قال: «حدثنا قتيبة، حدثنا الليث عن ابن شهاب عن ابن المسيّب عن أبى هريرة، أنه قال: قضى رسول اللهصلى الله عليه وآله وسلم فى جنين امرأة من بنى لحيان، سقط ميتاً، بغرة عبد، أو أمَة. ثمّ انّ المرأة التى قضى عليها بالغرة توفيت، فقضى رسول اللّهصلى الله عليه وآله وسلم بأنّ ميراثها لبنيها و زوجها، و أنّ العقل على عقبها.»[1]

و روى مُسلم فى صحيحه عن ابن المسيّب و أبى سَلَمَة بن عبدالرحمن أنّ أبا هريرة قال: «اقْتتلَتْ امرأتان من هُذَيْل، فرمَتْ احداهما الأخرى بحَجَر فقتلتها و

١ـ البخارى، ج ٨، ص ١٨٩ (كتاب الفرائض).

ما فی بطنها. فاختصموا الی رسول اللّهصلی الله علیه وآله وسلم، فقضی رسول اللّهصلی الله علیه وآله وسلم أنّ دیَةَ جنینها غُرّة عبد أو ولیدة. و قضی بدیة المرأة علی عاقلتها و ورّثَها ولدها و مَن معهم. فقال حَمَلُ بن النابغة الهذلی: یا رسول اللّه، کیف أغْرَمُ من لا شرب و لا أکل و لا نطق و لا استَهلّ، فمثل ذلک یُطَلّ. فقال رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم: انّما هذا من أخوان الکهان من أجل سَجْعه الذی سجَع.»[١]

و روی الشافعی ما یقرب من ذلک، ثم زاد[٢]: «قال الشافعی: و بهذا کله نأخذ فی الجنین». وروی مالک فی المُوَطّأ، کتاب العقول، باب عقل الجنین، ما روی عن النبیصلی الله علیه وآله وسلم فی هذا الباب، ثم زاد: «قال مالک: فدیة جنین الحرة عُشر دیتها، والعشر خمسون دیناراً أو ستمائة درهم. قال مالک: و لم أسمع أحداً یخالف فی أنّ الجنین لا تکون فیه الغُرّة حتی یُزایلَ بطنَ أمّه، و یسقط من بطنها میتاً. قال مالک: و سمعتُ أنّه اذا خرج الجنین من بطن أمّه حیّاً ثم مات أنّ فیه الدّیة کاملة. قال مالک: و لا حیاة للجنین الا باستهلال، فاذا خرج من بطن أمه فاستهل ثم مات، ففیه الدیة کاملة.»[٣]

و قارن ابن رشد بین آراء ائمة الفقه للمذاهب الأربعة فی هذا الباب فی کتابه القیّم بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، فارجع الیه.[٤]

و قد روی الحدیث النبوی فی جوامع الحدیث للشیعة الامامیة، و أفتی بمضمونه فی دیة الجنین الذی لم یتم خلقه، علقة کان أو مضغةً، شیخُ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی[٥] فی المبسوط و الخلاف و التهذیب و الاستبصار، کما نقله عنه المحقق فی الشرائع.[٦] و لکن أکثر فقهاء هذه الطائفة

١ـ مسلم، ج ۵، ص ١١٠. ٢ـ الام، ج ۶، ص ٩٣.

٣ـ الموطأ، ج ٢، ص ١٨۴.

۴ـ بدایة المجتهد، ج ٢، ص ۴١٢ـ۴١٠ (کتاب الدیات).

۵ـ من الفقهاء المحدثین الشیعة الامامیین، توفی سنة ۴۶٠ ه .

۶ـ شرائع الاسلام، ص ٣٩٧، (کتاب الدیات).

ذهبوا ألى ان ذلک کان قضية فی واقعة، فلعلّ الجنين کان مضغة، و ديته فی هذا الطور ستون دينارا؛ أو کان بين العلقة والمضغة، فکانت ديته خمسين دينارا؛ و کان هذا ثمن عبد أو أمة فی الغالب، علی ما يظهر من مقابل الغرامات المتعلقة بالعبيد والاماء، فلا معارضة حينئذ بينه و بين ما روی من قضاء علی، و ما روی من سائر الائمة من أهل البيت من توزيع الدية علی مراتب التنقل والتطور، علی ما عرفت من کلام المحقق فی الشرائع.

نتيجة البحث: نستخلص ما يلی ممّا مرّ:

١ـ انّ إجهاض الجنين بعد صيرورته إنسانا ذا روح فی الرحم محرمٌ غايةَ التحريم، و انّه قتل النفس التی حرم اللّه الا بالحق، و کبيرة من أکبر الکبائر، و انّه تجری عليه جميع أحکام القتل، من القصاص و الدية والکفارة.

٢ـ انّ إجهاضه قبل ذلک لا يعد قتلا للنفس المحرَّمة، فليس محرماً من هذه الجهة، و لکنه عدوانٌ علی الأب والأم أو أحدهما، اذا لم يکن برضاهما معاً. و لذلک أوجب الشرع الاسلامی فيه الديةَ علی حسب ما عرفتَ من الروايات والأقوال فيها. و اَنّ الظاهر أنّ الدية انّما تجب علی المجهض، اذا لم يکن الاجهاض برضی الأبوين.

٣ـ انّ تحريم الاجهاض بقول مطلق، نظراً الی غير ما ذکرنا من عناوين ثانوية أخری، غير موجه.

٤ـ انّ لامام المسلمين المنع منه فی ظروف خاصة. اذا اقتضته مصلحة الأمّة، أو مصلحة الأم، أو مراعياً فی ذلک حدود اللّه علی ما بلّغنا الرسول صلی الله عليه وآله وسلم فی الکتاب والسنَّة.

التعقيم

و أما التعقيم، أی تعقيم الأب أو الأم، بالأسلوب الطبی الحديث الذی لا يضر

بالباه و لا يؤدی الی آثار مشوِّهة فی الوجه، أو عقد روحية، أو أضرار أخری فی النفس، فلم نجد، بعد الفحص، ما يدلّ علی حرمته اذا كان برضی الزوجين. و قد يستدلّ علی تحريمه بقوله تعالی، حكاية عن ابليس:

«و لأُضِلَّنَّهُمْ ولأُمَنِّيَنَّهُمْ ولآمُرنَّهم فَلْيُبَتِّكُنَّ آذانَ الأنعام، ولآمُرنَّهُمْ فَلْيُغيِّرُنَّ خلقَ الله، و من يتخذ الشيطانَ وليّاً من دون اللّه فقد خَسِرَ خُسْراناً مُبيناً. يَعدُهُم و يُمنِّيهم و ما يَعدُهُمْ الشَيطانُ الا غُرورا» (سورة النساء، ١١٩).

والتعقيم تغيير لخلق اللّه، فهو من عمل الشيطان. و قد قال اللّه تعالی فی مقام تحريم عدد من الكبائر: «يا أيّها الذين آمنوا إنّما الخمرُ والميسرُ والأنصاب والأزلامُ رجسٌ مِنْ عَمَلِ الشَيطان، فاجْتَنِبُوهُ لعلَّكُمْ تُفْلِحون» (سورة المائدة، ٩). و لكن لا أظنّ الفقيه تقتنع نفسه بهذا الاستدلال، لأنّ المقصود من تغيير خلق اللّه الذی يأمر به الشيطان غير متبيّن، و لذلک اختلفت كلمات القوم فيه. فالآية من هذه الجهة من مجمل القرآن، لا يجوز الاستدلال به لتحريم ما يعمه أصل الاباحة.

الاختصاء

وربما يستند فی تحريم التعقيم الی ما ورد فی النهی عن الاستخصاء. فقد روی البخاری فی الصحيح: «حَدّثنا محمد بن المثنی، حدثنا يحيی، حدثنا اسماعيل، قال: حدثنی قيس عن ابن مسعود، رضی الله عنه، قال: كنّا نغزو مع النبی‌صلی الله عليه وآله وسلم ليس لنا نساء، فقلنا: يا رسول الله، ألا نستخصی؟ فنهانا عن ذلک.»[١]

وروی هو أيضا[٢]: «حَدّثنا قتيبة بن سعيد، حدثنا جرير عن اسماعيل عن قيس، قال: قال عبداللّه: كُنّا نغزو مع رسول اللّه‌صلی الله عليه وآله وسلم و ليس لنا شیء. فقلنا: الا

١ـ كتاب النكاح،١٧، ج ٧، ص ۴، (باب تزويج المعسر).
٢ـ كتاب النكاح، صحيح البخاری، ج ٧، ص ٢۵ (باب ما يكره من التبتل والخصاء).

نستخصى؟ فنهانا عن ذلک، ثم رخص لنا أن ننكح المرأة بالثوب، ثم قرأ علينا ,,يا أيها الّذين آمنوا لا تُحرِّموا طيبات ما اَحلَّ اللّهُ لكُم، و لا تَعتَدُوا، انّ اللهَ لا يُحبُّ المعتدين» (سورة المائدة، ۸۷).

و روى هو ايضا: «حدثنا احمد بن يونس، حدثنا ابراهيم بن سعد، أخبرنا ابن شهاب، سمع سعيد بن المسيب يقول: سمعت سعد بن ابى وَقّاص يقول: رد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على عثمان بن مظعون التبتل، و لو أذن له لاختصينا.»[۱]

و حيث ان الاختصاء غير التعقيم بالأسلوب الحديث الذى نبحث عن حكمه، فالاستدلال بتلك الروايات على تحريم التعقيم غير موجه، لانّ الاختصاء يؤدّى الى الحرمان من التزوج رأسا، و الى تشويه فى الوجه غالباً، و الى عقد روحية تضرّ بسلامة العقل والدين. و لذلک كان سعد ينظر اليه نظر من يطلب وسيلة تسهل له التبتل و ترک الأهل والولد والرهبانية التى نفاها الرسول‌صلى الله عليه وآله وسلم عن الاسلام. فأين هذا من موضوع البحث، أى التعقيم الذى لا يضر بالباه، و لا ينتهى الى شيء من تلک الأضرار الجسمية والروحية والاجتماعية؟

و اذا لم يتم الدليل على الحرمة، فيبقى الامر على أصل الاباحة. اذ «كل شيء لک حلال حتى تعرف أنه حرام بعينه».

التعقيم من غير رضى الزوجين

و أما التعقيم بغير رضا الزوجين، فهل هو عدوان، فيحرم من هذه الجهة؟ و هل يقاس بالعزل عن الحرة مع عدم رضاها، أو اسقاط المرأة النطفة مع كراهة الزوج؟ من الصعب الحكم بذلک، لأنّ فى العزل اضاعة حق قد ثبت، لأنّ لكلّ من الزوجين حقاً فى النطفة، و ليس الأمر كذلک فى التعقيم، الا أن يقال بأنّ

۱ـ الصدر نفسه.

هناک أیضاً حقاً ثابتاً، و هو حق الاستیلاد. فربما یعیش الزوجـان الیـوم فـی ظروف لا تسمح لهم بالاستیلاد، ثم تتبدل الظروف بظروف تسـاعدهم علـی ذلک و ترغّبهم فیه. فازالة امکان الاستیلاد من قِبَلِ کل واحد مـن الـزوجین اعتداء علی حق امکان الاستیلاد من طرف الزوج الآخر.

و هل یحرم التعقیم من جهة أخری؟

مرّ الکلام فی تحریم الاجهاض بعناوین ثانویـة، و یجـری الکـلام بعینـه، أو بتقریب ما، فی مسألة التعقیم. و قد مرّ أن ذلک منوطٌ بالظروف الخاصـة مـن جانب، و عمومات الکتاب والسنَّة من جانـب آخـر، والنظـر فیـه الـی امـام المسلمین.

و آخر دعوانا ان الحمدللّه رب العالمین.

از آنجا که بحث احکام سقط جنین حاوی نکاتی بود کـه در مـتن کتـاب وجود نداشت ـ گرچه در برخی موارد مباحث تکراری بود ـ و از سـوی دیگر در کمال فشردگی و انسجام به نگارش در آمده بـود، ایـن مقالـه از عربی ترجمه و به صورت مستقل افزوده گردید.

احکام سقط جنین و نازا کردن (تعقیم) در شریعت اسلام

سید محمد حسینی بهشتی

آنچه می‌خوانید بررسی احکام مربوط بـه سـقط جنـین و نـازا کـردن در شریعت اسلام، و از منظر مذهب جعفـری و شـیعه دوازده امـامی اسـت. امیدوارم این بحث به عنوان کلیدی بـرای ورود تفصـیلی‌تـر بـه ایـن دو موضوع، در آینده‌ای نه چندان دور، به کار آید.

اما پیش از آغاز بحث، اشاره به یک مسـأله را ضـروری مـی‌دانـم. پیـامبر گرامی اسلام مسلمانان را به زاد و ولد و افزایش فرزندان تشـویق مـی‌کـرد. از ایشان نقل شده است که: «بر شماست که بر شمار فرزندانتان بیفزایید تا فردا به وسیله شما فزونی گیرم.[1]» اما براستی انگیـزه اصـلی ایشـان از ایـن دعـوت و تشویق چه بوده است؟ آیا می‌خواسته‌اند اسلام و امت اسلامی بدین وسیله در

۱ـ محمدبن حسن بن علی بن حسین حر عـاملی، وسـائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۱۸، (کتـاب النکاح، ابواب احکام اولاد).

برابر تجاوزات بیگانگان حفاظت شود؟ آیا مقصود ایشان این بوده است که تعداد خداپرستان و غیر مشرکان در کره زمین افزایش یابد؟ آیا می‌خواسته‌اند در روز رستاخیز به فزونی امت خویش [در قیاس با امتهای دیگر] مباهات کنند؟ یا همه اینها، و جز اینها، از علل دیگری که بر ما آشکار یا پنهان است، در کار بوده‌اند؟ در میان روایاتی که از پیامبر اسلام در این باب نقل شده، به مواردی برمی‌خوریم که دلالت بر وجه و تعلیل دوم [= افزایش موحدان در زمین [دارند. برخی از روایات منقول از اهل بیت ایشان نیز بر وجه سوم دلالت می‌کنند. اما، در کنار توجه به چنین تحریک و تشویقی از سوی ایشان، باید دو نکته را در خاطر داشت:

۱ـ آنچه از ایشان در این مورد نقل شده صرفاً بر تحریک و تشویق دلالت دارد، نه بر وجوب و امر. از این رو، نمی‌توان با استناد به این دسته از روایات حرمت استفاده از ابزارهای پیشگیری از آبستنی را اثبات کرد. از این گذشته، در روایاتی جواز عزل، از پیامبر نقل شده است، و چنین روایاتی بر مباح بودن استفاده از ابزارهای پیشگیری از آبستنی، نظیر قرص یا چیزهای دیگر، دلالت دارند.

۲ـ تشویق ایشان بر افزایش شمار مسلمانان، بر وجوهی مبتنی است که به تعدادی از آنها اشاره کردیم. این امر هیچ ارتباطی با برخی رویدادها که گاه پیش می‌آیند و موضوع استیلاد یا افزایش فرزندان را برای یک مسلمان یا تمامی جامعه اسلامی حرام یا مکروه می‌کنند، ندارد. بنابراین، می‌پرسیم، اگر فرض کنیم که بارداری زندگی یا سلامت مادر را به مخاطره می‌اندازد، آیا باز هم می‌توان از والدین خواست که بی توجه به چنان خطری، که ناشی از بارداری است، همچنان در پی زاد و ولد باشند؟ آیا اگر چنین کنند باز هم می‌توان گفت که از سنت پیامبر پیروی کرده‌اند؟

مورد فوق به اَشکال دیگری نیز قابل فرض است. فرض کنیم امکانات و تواناییهای فعلی مسلمانان فقط برای آموزش و پرورش و تأمین غذای تعداد خاصی کفایت کند، و چنانچه چیزی بر این تعداد افزوده شود آنان دیگر قادر نخواهند بود امور جامعه را سامان بخشند؛ آیا در این صورت باز هم جایی برای تشویق مسلمانان به افزایش شمار فرزندان باقی می‌ماند؟ آیا اگر مسلمانان به مشکلات مذکور توجه نکنند و همچنان بر شمار خود بیفزایند، باز هم می‌توان ایشان را پیروان سنت پیامبر دانست؟ به هیچ وجه!

بر امت اسلامی، به‌ویژه علما و اندیشمندان، و نیز مسئولان امور است که به ارزیابی شرایط و اوضاع و احوالی که اینک در آنیم بنشینند، و در این ارزیابی، خود را از تمامی تعصبها یا تقلیدها، و نیز پیروی کورانه از آرایی که سازمانهای جهانی تبلیغ می‌کنند، برهانند. بر مسلمانان است که پس از این ارزیابی، ضمن رعایت معیارهایی که شریعت اسلامی تبیین و تعیین می‌کند، مناسبترین و بهترین راهکارها را در اوضاع و احوال فعلی برگزینند. این کنگره، خود گامی موفق در جهت رسیدن به چنین هدفی تواند بود؛ هدفی که هر مسلمانی آرزوی نیل به آن را در دل دارد.

اینک، پس از ذکر مقدمات فوق، به موضوع اصلی بحث بازمی‌گردیم: حکم شریعت اسلامی در مورد دو مسأله سقط جنین و نازا کردن.

سقط جنین

آیا سقط جنین را می‌توان قتل نفس ـ که در شریعت اسلامی از آن نهی شده و گناهی بزرگ، بلکه از بدترین و بزرگترین گناهان، شمرده شده است ـ دانست؟ اصولاً نفس محترمه، که اسلام قتل آن را در زمره کبائر محسوب می‌کند، چیست و کدام است؟ پاسخ روشن است: نفس محترمه همان نفس

انسان است که کشتن آن نه به منظور اجرای حد باشد نه قصاص. اما آیا جنین، مصداق انسان است؟ در کدام مرحله از تکوین؟

قرآن کریم بیان می‌دارد که خلق انسان را اطواری است: «ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین. ثمّ جعلناه نطفةً فی قرار مَکین. ثمّ خلقنا النطفة عَلَقةً، و خَلَقنا العَلَقَةَ مُضغَةً، فخلقنا المُضغَةَ عظاماً، فکسونا العظامَ لحماً، ثمّ اَنشأناه خلقاً آخر؛ فَتَبارکَ اللّهُ اَحسَنُ الخالقین» (سوره مؤمنون، آیات ۱۲ـ۱٤). همانا انسان را از چکیده‌ای از گل آفریدیم. آنگاه او را نطفه گردانیده و در جایی استوار قرار دادیم. سپس نطفه را علقه و علقه را گوشت پاره و آن گوشت را استخوان کردیم و بر آن استخوانها گوشت پوشانیدیم؛ پس از آن خلقتی دیگر انشا کردیم. آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده.

در کدام یک از این مراحل است که قرآن جنین را انسان به شمار می‌آورد؟ آن هنگام که «سلالة من طین» است ـ یعنی قبل از آنکه [منی] به جنین تبدیل شود؟ نه. آنگاه که به نطفه تبدیل می‌شود و در «قرار مکین» مستقر می‌گردد؟ نه. آن زمان که نطفه به علقه تغییر شکل می‌دهد؟ نه. آنگاه که علقه، مضغه می‌شود؟ نه. آنگاه که استخوان در او پدید می‌آید؟ نه. آنگاه که تمامی استخوانها در جنین شکل می‌گیرد و گوشت بر آنها می‌روید؟ نه. ـ پس چه هنگام؟

آنچه از آیات ۱۲ـ۱٤ سوره مؤمنون برمی‌آید این است که جنین آن هنگام به انسان تبدیل می‌شود که خداوند خلقتی دیگر را عارض آن کند؛ خلقتی که او را به موجودی متمایز از دیگر حیوانات تبدیل می‌کند و او را مناسب نام و عنوان «انسان» می‌سازد. اما می‌پرسیم، این موجود [جنین] در این مرحله [خلقاً آخر] چه چیز کسب می‌کند؟ پاسخ این پرسش را از قرآن می‌جوییم که هیچ باطلی در آن راه ندارد [لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه]. چون به قرآن نظر کنیم پاسخ خود را در این آیات می‌یابیم:

«ذلک عالِمُ الغیب والشهادة العزیزُ الرحیم، الذی احسن کلّ شیىء خلقه و بَـدَأ خلقَ الانسانِ من طین، ثمّ جعل نسلَه من سلالة من ماء مَهین، ثمّ سوّاه و نَفَخَ فیـه من روحه و جَعَلَ لکم السَّمعَ والابصـارَ والاَفئـدة، قَلـیلاً مـا تَشـکرون.» (سـوره سجده، آیات ٦ـ٩) این است دانای نهان و آشـکار؛ آن عزیـز مهربـان. آن کـه آفرینش هر چیز را نکو کرد و آفرینش انسان را از گل آغازید. پس، نـژادش را از چکه‌ای از آبی پست گردانید. سپس او را آراسـت و از روح خـویش در او دمید و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد، و شما کم سپاس گزارید.

در داستان [خلقت] حضرت آدم نیز چنین می‌خوانیم:

«فَاذا سَوَّیته و نَفَختُ فیه من روحی فَقَعُوا له ساجدین.» (سـوره حجـر، آیـه ۲۹)، آن هنگـام کـه او را آراسـتم و از روح خـویش در او دمیـدم، سجده‌کنان در مقابلش افتید.

آیه اخیر نشان می‌دهد که حضرت آدم حتی پس از آنکه جسمش آراسته شد هنوز شایستگی آن را نیافته بود که ملائک بر او سجده کنند؛ اما پـس از آنکه خداوند از روح خویش در او دمید [نفخ فیه من روحـه] بـه خلیفـه و جانشین وی در میان مخلوقات تبدیل شد و مورد تکریم الهی قرار گرفـت. همان گونه که حضرت آدم فقط بعد از دمیده شدن روح [الهـی] در وی بـه چنان مقام و مرتبتی نائل آمد، جنین نیز فقط بعد از دمیده شـدن روح اسـت که عنوان نفس محترّمه می‌گیرد. اما روح چیسـت؟ آیـا روح همـین حیـاتی است که میان انسان و حیوان و گیاه مشترک است؟ آیا چیزی است که فقط در انسان و حیوان وجود دارد و گیاهان را شامل نمی‌شود؟ و یا چیزی است ویژه و مختص انسانها، بی آنکه حیوانات با وی انباز باشند؟

با دقت و تأمل در آیات قرآن معلوم می‌شود کـه روح امـری اسـت ویـژه انسان، و منظور از آن نیز حیات عام و مشترکی که در حیوانات، یا در حیوانات

و گیاهان، یافت می‌شود، نیست. علم جدید بحث از روح و ماهیت آن را کنار نهاده و ترجیح می‌دهد به آثار و پدیده‌هایی که ظواهر روحی می‌نامیمش بپردازد. با این همه، روشن است که پدیده‌هایی روحی وجود دارند که مختص انسان‌اند، و به همین دلیل، چنین ظواهری باید در ذات انسان دارای منشأ و سرچشمه‌ای باشند؛ همان سرچشمه‌ای که انسان را از حیوانات متمایز می‌کند و به او قدرت تسخیر آسمان و زمین و هر آنچه را بر آن [و در آن] است می‌دهد. قرآن کریم از این منشأ ناشناخته با عنوان «روح منه» یاد می‌کند، گرچه چیزی بیش از آن نمی‌گوید. چنانکه می‌دانیم، از پیامبر درباره روح پرسش شد، و به همین مناسبت این آیه نازل گردید: «و یسئلونک عن الروح، قل الروح من امر ربی، و ما اوتیتم من العلم الا قلیلاً» (سوره اسراء، آیه ۸۵). از تو درباره روح می‌پرسند. بگو روح به امر پروردگار من است. و ما به شما جز اندکی علم ندادیم.

آشکار است که عدم آگاهی از جوهر و ماهیت مبدأ مذکور با اذعان و اعتراف به وجود آن منافاتی ندارد. روح از این نظر همانند خالق خود است، که گرچه می‌دانیم هست اما از ذات وی هیچ گونه آگاهی نداریم. اساساً شاید به دلیل وجود همین همانندی و شباهت، و نیز شباهت‌هایی دیگر، میان روح و خالق بوده است که خداوند فرموده است: «قل الروح من اَمر ربّی». این مسأله که خداوند، روح را به خود نسبت می‌دهد، شاهد دیگری بر این مدعاست؛ چنانکه می‌فرماید: «و نَفَختُ فیه من روحی» (حجر ۲۹، ص ۷۲)؛ «ثم سوّاه و نَفَخَ فیه من روحه» (سجده ۹).

ما در اینجا قصد نداریم به بحث از روح و ماهیت آن بپردازیم، بلکه تنها در پی آنیم که معنای «ثمّ انشأناه خلقاً آخر» (مؤمنون ١٤) را دریابیم. از آنچه تاکنون بیان شد دانستیم که جنین پس از آنکه روح در آن دمیده شد خلقتی

دیگر می‌یابد. این امر پس از طی مرحله «سوّاه»، یا به تعبیر دیگر، پس از آنکه خلق جسم با تمامی اعضایش پایان یافت، صورت می‌گیرد.

داوری علی (ع)

در کتاب وسائل، روایتی از محمدبن یعقوب، به اسنادش از امیرمؤمنان، علی (ع)، نقل شده است. آن حضرت فرمود: «دیه جنین چهل دینار است، منی مرد تا زمانی که به جنین تبدیل شود پنج جزء است. تا وقتی که جنین است و هنوز روح به او تعلق نیافته، صد دینار؛ زیرا خداوند متعال انسان را از سلاله خلق کرده، که همان نطفه است (این یک جزء)؛ سپس سلاله به علقه تبدیل می‌شود (این دو جزء)؛ علقه به مضغه تبدیل می‌گردد (سه جزء)؛ پس از آن استخوان در جنین پدید می‌آید (چهار جزء)؛ و سپس گوشت بر استخوان می‌روید و خلق جنین کامل می‌شود و پنج جزء تکمیل می‌گردد. برای این پنج جزء صد دینار است. صد دینار پنج قسمت است. دیه نطفه یک پنجم این صد دینار است که می‌شود بیست دینار. دیه علقه دو پنجم صد دینار، یا چهل دینار است. دیه مضغه سه پنجم صد دینار، یا شصت دینار است. دیه استخوان چهارپنجم یا هشتاد دینار. و دیه جنینی که بر استخوانهایش گوشت روییده، صد دینار کامل است. پس وقتی «خلق آخر» (که همان روح است) پایان یافت دیه نفس کامل را دارد؛ یعنی اگر پسر باشد هزار دینار و چنانچه دختر باشد پانصد دینار»[1]

نظر محقق حلی در شرایع

گروهی از فقهای ما، از جمله محقق حلی[2]، بر طبق مضمون این روایت فتوا

۱ـ وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۱۲ (باب ۲۹ از ابواب دیات اعضا).

۲ـ ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن حسن حلی، معروف به محقق اول، متوفای سال ۶۷۶ ←

داده‌اند. محقق حلی در شرایع الاسلام چنین می‌گوید: «نظر چهارم در لواحق چهارگانه این بحث است. اول، در جنین. دیه جنین مسلمان صد دینار است، در صورتی که جنین کامل شده باشد ولی هنوز روح به آن تعلق نگرفته باشد. این حکم برای جنین پسر یا دختر یکسان است. چنانچه روح به جنین تعلق گرفته باشد، دیه کامل برای پسر و نصف آن برای دختر پرداخت می‌گردد؛ وجوب این حکم در صورتی است که به زنده بودن جنین یقین حاصل شود. و سکون پس از حرکت، معتبر نیست زیرا ممکن است بر اثر باد باشد. کفاره در اینجا در صورت مباشر شدن در جنایت واجب می‌شود [نه سبب شدن]. اگر خود زن حملش را بیندازد، چه به مباشرت و چه با سبب شدن، دیه آنچه را انداخته [از پسر یا دختر] بر اوست و در این حال از دیه چیزی به او نمی‌رسد. اگر کسی زن حامله‌ای را بترساند و زن از ترس حملش را بیندازد، دیه بر ترساننده است. هر کس که مال را به ارث ببرد، دیه جنین را نیز به ارث می‌برد، (الاقرب فالاقرب). اگر کسی زن را بزند و او هم جنین را بیندازد، و جنین نیز در این حال بمیرد، ضارب قاتل محسوب می‌شود و در صورتی که عمداً چنین نموده باشد به قتل می‌رسد؛ و اگر شبیه به عمد بوده، دیه را از مال خود ضامن است؛ و اگر به خطا بوده، عاقله ضامن دیه است. همین طور است اگر ناخوش بماند و بمیرد، یا سالم بیفتد ولی مثل کسانی باشد که نمی‌توانند به زندگی ادامه دهند. در هر یک از این حالات کفاره نیز بر او لازم می‌شود.»[1]

فقیه بارع، صاحب جواهر[2]، در شرح خود بر شرایع می‌گوید: «به هر حال، از نظر ما لازم نیست جانی کفاره‌ای بپردازد، و حتی هر دو نوع اجماع [مُحَصَّل

← هق. وی یکی از بزرگان فقه جعفری بود.

۱ـ شرائع الاسلام، ص ۳۹۸ ۳۹۷ (کتاب الدیات).

۲ـ شیخ محمد حسن بن محمد باقر اصفهانی از بزرگان فقه جعفری. وفاتش به سال ۱۲۶۶ ه بود.

و منقول] نیز در این مورد وجود دارد. علت این امر نیز این است که وقتی فرض بر این باشد که روح به جنین تعلق نگرفته، دیگر قتل معنا ندارد.»[۱] شهید ثانی[۲] نیز در روضه[۳] گوید: «در این مورد کفاره‌ای واجب نیست، مگر در قتل جنین، آن هم در تمامی حالات؛ زیرا وجوب کفاره مشروط به زمانی است که جنین مقتول دارای حیات بوده باشد. اگر روح به جنین تعلق گرفته باشد، چنانچه جنین پسر باشد دیه کامل، و اگر دختر باشد نصف آن پرداخت می‌گردد.»[۴]

از آنچه گفتیم روشن شد که اسقاط جنین در صورتی قتل به شمار می‌آید که پس از تعلق روح به آن باشد، اما قبل از تعلق روح، عنوان قتل بر آن صادق نیست ـ منظور ما از قتل، قتل نفس محرّمه یا نفس انسانی است.

علم جدید

ممکن است گفته شود که اسقاط جنین در تمامی مراحل و حالات آن، قتل به شمار می‌آید؛ زیرا علم جدید روشن کرده است که جنین از همان آغاز دارای حیات است.

پاسخ این اشکال چنین است که خود این امر دلالت دارد بر اینکه منظور از روحی که در شرع از تعلق آن به جنین در آخرین مرحله سخن رفته، چیزی غیر از این حیاتی است که علم جدید برای جنین ـ و حتی برای نطفه، پیش از آنکه

۱ـ جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۶، ص ۷۴۲.

۲ـ زین‌الدین بن علی بن احمد العاملی، از فقهای بزرگ شیعه که در ۹۶۵ یا ۹۶۶ ه به شهادت رسید.

۳ـ الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة کتاب اللمعة الدمشقیة از شهید اول، شمس الدین محمد بن مکی نبطی عاملی است که از فقهای بزرگ فقه جعفری به شمار می‌آمد و در ۷۸۶ به شهادت رسید.

۴ـ الروضة البهیة للشهید الثانی، ج ۲، ص ۳۷۳.

از مرد به رحم زن منتقل شود ـ اثبات می‌کند. اگر مرد نطفه خود را در خارج از رحم تخلیه کرد (چنانکه در عزل چنین است) آیا می‌توان کارش را قتل، یعنی قتل انسان، دانست؟ به هیچ وجه! پس اسقاط جنین، پیش از آنکه روح انسانی به او تعلق گیرد، قتل انسان نیست، زیرا جنین در آخرین مرحله تکاملی‌اش به انسان تبدیل می‌شود ـ آن هنگام که روح به آن تعلق گیرد. البته اگر کسی بخواهد اسقاط جنین را پیش از تعلق روح، قتل بنامد ما با او مخالفتی نخواهیم کرد، به شرط آنکه آن را قتل حیوان بداند، زیرا بالاخره آن جنین هم موجودی دارای حیات است که در آینده به انسان تبدیل می‌شود؛ ولی نمی‌توان قتل آن را در زمانی که هنوز به انسان تبدیل نشده قتل انسان دانست.

در وسائل الشیعه از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبدالله بن غالب، از پدرش، از سعید بن مسیّب روایت شده است: «از علی بن حسین درباره مردی پرسیدم که لگدی به زن حامله‌ای زده است و زن هم حمل خود را مرده انداخته است. ایشان فرمود: اگر آنچه سقط شده، مضغه باشد، شصت دینار بر ضارب است. پرسیدم: مضغه چیست؟ فرمود: مضغه آن است که وقتی در رحم جای گیرد صد و بیست روز در آن بپاید. اگر جنین را در زمانی بیندازد که زنده و دارای استخوان و گوشت باشد و هر یک از اندامها شکل گرفته باشند و روح عقل نیز در آن دمیده شده باشد، دیه کامل بر او واجب است.»[1] در این روایت کلمه روح به عقل اضافه شده است [روح العقل] تا بر این نکته تأکید ورزد که منظور از روح [مضاف] روحی است که ویژه انسان است و او را از سایر حیوانات متمایز می‌سازد، نه حیات عام و کلی.

در علم جدید گفته می‌شود که جنین در طول چند ماهی که در رحم جای

۱ـ همان، ج ۳، ص ۴۹۸ (کتاب الدیات).

دارد تمامی مراحل و دوره‌هایی را که جانداران در مسیر تکاملی خویش در میلیونها سال پشت سر نهاده‌اند، از سر می‌گذراند، و در هر مرحله از این مراحل شکل مناسب آن را می‌یابد و بسیاری از ویژگیهای انواعی را که قبل از انسان خلق شده‌اند واجد می‌شود و تنها در آخرین مرحله تکامل در رحم است که به انسان تبدیل می‌شود. آیا این سخن علم جدید تعبیر دیگری از این کلام قرآن نیست که «ثم انشأناه خلقاً آخر» (سوره مؤمنون، ١٤)؟

ما می‌گوییم علم از وحی ـ یعنی از قرآن کریم و سنت روشنگر قرآن در مورد این موضوع ـ فاصله نمی‌گیرد. آری، بسا پژوهشگری که در عبارات فقیهان و راویان چیزی بیابد حاکی از اینکه جنین در آخرین مرحله، یعنی پس از آنکه تمامی اعضای بدنی او شکل گرفتند، از حیات برخوردار می‌شود. این سخن البته حاکی از آن است که صاحبان چنین رأیی فرقی میان حیات و روح عقل نمی‌نهاده‌اند و می‌پنداشته‌اند جنین در مرحله تعلق روح ـ یا روح عقل ـ از حیات برخوردار می‌گردد و پیش از آن، عنوان "جاندار" [=حیّ] بر او صدق نمی‌کند. ما هیچ خرده‌ای بر ایشان نمی‌گیریم و آنان را به خاطر چنین رأیی نکوهش نمی‌کنیم، زیرا پیشرفت علم، ما را در فهم کتاب و سنت چنان مدد می‌رساند که پیشتر مقدورمان نبود. اما ظنّ ایشان به اینکه پیدایش حیات در جنین با تبدیلش به انسان هر دو در یک زمان صورت می‌گیرد، هیچ خللی در فهم حکم اسقاط جنین از کتاب و سنت برای آنان پدید نمی‌آورد. چنانکه از کلام محقق حلی و شهید ثانی و صاحب جواهر و دیگران دانستید، آنان اسقاط عَلَقه و مضغه را محکوم به حکم قتل انسان نمی‌دانند. اگر هم امروزه فقیه یا پزشکی بخواهد اسقاط علقه یا مضغه را قتل بنامد، می‌تواند آن را، چنانکه گفته شد، قتل حیوان نام نهد نه قتل انسان. چنین کسی البته باید اسقاط نطفه را نیز، حتی قبل از ورود منی مرد در رحم زن، قتل بداند و بنامد، چرا که همان نطفه

هم واجد حیات است. در روایتی که در وسائل آمده، اسقاط علقه و مضغه قتل نامیده شده است. در این روایت ـ که از محمد بن یعقوب، از گروهی از یاران حضرت، از سهل بن زیاد، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و همگی از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ابی عبیده است ـ چنین می‌خوانیم: «از ابوجعفر درباره زن آبستنی پرسیدم که بدون آگاهی همسرش دارویی نوشیده و بچه‌اش را انداخته است. امام فرمود: اگر دارای استخوان بوده و گوشت بر آنها روییده، پرداخت دیه بر زن واجب است و باید آن را به شوهرش بپردازد. و اگر به هنگامی که بچه را انداخته، علقه یا مضغه بوده، باید چهل دینار یا یک بنده [غرة] به پدر بچه تقدیم کند. پرسیدم: پس آیا زن در این دیه، از فرزندش ارث نمی‌برد؟ فرمود: نه، زیرا خودش بچه را کشته، پس ارث هم نمی‌برد.»[۱]

در روایتی که از محمد بن حسن، به اسنادش از حسین بن سعید، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ابی عبیده، از ابی عبدالله امام صادق روایت شده و در مورد زنی باردار است که دارویی نوشیده تا بچه‌اش را سقط کند و پس از نوشیدن دارو بچه سقط می‌شود، آمده است: «اگر استخوان در اندام او روییده و گوشت بر استخوانها نشسته و چشم و گوش او ممتاز شده باشد، زن باید دیه دهد و آن را به پدر بچه بپردازد. پرسیدم: آیا زن از فرزند سقط شده‌اش از این دیه ارث نمی‌برد؟ فرمود: نه، چون خودش او را کشته است.»[۲]

اینکه امام (ع) فرمودند: «چون خودش او را کشته» بر دو وجه قابل حمل است: یا بر آنچه پیشتر ذکر کردیم و گفتیم که جنین در آن احوال و مراحل، گرچه حیّ است و جان دارد ولی انسان نیست؛ یا اینکه اسقاط جنین را در آن احوال به منزله قتل دانسته، و قتل هم یکی از موانع ارث بردن قاتل [از مقتول]

۱ـ همان، ج ۳، ص ۳۳۶ (کتاب الفرائض والمواریث).
۲ـ همان، ج ۳، ص ۴۴۹.

است ـ چنانکه در حدیثی، عزل، زنده به گور کردن نامیده شده است. به هر حال، در هیچ یک از این دو حدیث دلالتی بر این امر یافت نمی‌شود که آن دو امام بزرگوار اسقاط جنین [یا علقه یا مضغه] را در آن مراحل قتل انسان دانسته باشند یا حتی عنوان قتل به آن داده باشند، زیرا قتل نفس اعم است از قتلی که به حسب عمومات کتاب و سنت موجب قصاص شود یا دیه کامل را واجب گرداند.

از آنچه گفته آمد معلوم شد که حکم به حرمت اسقاط جنین قبل از تعلق روح عقل به آن (یعنی قبل از آنکه در رحم به انسان تبدیل شود)، و همچنین جهت اثبات این حرمت به عمومات تحریم قتل نفس محرمه در کتاب و سنت استناد کردن، یا صرفاً به آنچه در تحریم قتل فرزندان وارد شده تمسک جستن (مثل آیه: لا تَقْتُلُوا اَوْلٰدَکُمْ خَشْیَةَ اِمْلٰقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ اِیَّاکُمْ اِنَّ قَتْلَهُمْ کَانَ خِطْأً کَبِیراً؛ اسراء، ۳۱)، هیچ یک درست نیست. قتل فرزندان که از جمله عادات عرب جاهلی بود، قتل آنان پس از ولادت بود نه قبل از ولادت؛ زیرا آنها دختران را می‌کشتند نه پسران را، و برای اینکه معلوم می‌شد فرزند پسر است یا دختر، می‌بایست ابتدا تولد می‌یافت و بعد در صورت دختر بودن کشته می‌شد. طبرسی[۱] در مجمع البیان، ضمن تفسیر آیه «و اذا المؤودة سئلت، بأیّ ذنب قتلت» (تکویر، ۹) گوید: «از ابن عباس نقل است که [در جاهلیت [چون وقت وضع حمل زن می‌رسید چاله‌ای حفر می‌کردند و بر سر آن می‌نشستند. اگر دختر می‌زایید، آن را همانجا به چاله می‌انداختند، و اگر پسر، او را نگه می‌داشتند.»

۱ـ امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی، از بزرگان تفسیر نزد شیعه امامیه. وفاتش به سال ۵۴۸ یا ۵۵۲ رخ داد.

چه هنگام اسقاط جنین قتل به شمار می‌رود؟

آنچه تاکنون بیان شد مربوط بود به اسقاط جنین پیش از تعلق روح به آن؛ یا، به تعبیر دیگر، پیش از آنکه جنین در رحم به انسان تبدیل شود. اما اسقاط جنین بعد از آنکه به تعبیر قرآن خلقی دیگر یابد [ثم أنشأناه خلقاً آخر]، یا بعد از آنکه خداوند از روح خود در آن بدمد و به انسان تبدیل شود، قتل نفس به شمار می‌آید که از سوی خداوند، جز در مواردی خاص، حرام شده است، و احکام و قوانینی که شرع اسلام در مورد قتل انسان آورده است، از جمله قصاص، دیه، و کفاره، آن را شامل می‌شود. این مطلب قبلاً در ضمن سخنان محقق اول و دیگر فقها بیان شد.

جنین چه هنگام به انسان تبدیل می‌شود؟

در وسائل الشیعه از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از سلیمان بن صالح، از ابی عبدالله نقل شده است که: «در نطفه بیست دینار، در علقه چهار دینار، در مضغه شصت دینار، و در [جنین دارای] استخوان هشتاد دینار [دیه است] و اگر گوشت بر استخوان رویید صد دینار. و تا وقتی که به دنیا آید دیه‌اش همین صد دینار است. اما پس از به دنیا آمدن، دیه‌اش کامل است. معروف آن است که نوزاد حداقل پس از گذشت شش ماه در رحم، به دنیا می‌آید.» همچنین روایتی دیگر در وسائل وجود دارد از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از ابی شبل، با این مضمون: «به نزد یونس رفتم در حالی که حضرت ابوعبدالله امام صادق (ع) با وی در مورد مسأله دیات سخن می‌گفت. گفتم: اگر به زن ضربه‌ای وارد شود یا او را هل دهند و کودکی از او سقط شود و ندانیم آیا از پیش مرده بوده یا بر اثر این

حادثه مرده است چه حکمی دارد؟ امام فرمود: هیهـات ای اباشـبل، اگـر پنج ماه بر جنین بگذرد حیات در او پدید می‌آید و دیه کامل دارد.«

محقق اول در مورد همین مسأله می‌گوید: «اگر روح به جنین تعلق گیـرد، چنانکه پسر باشد دیه‌اش کامل، و در صورت دختر بـودن دیـه‌اش نصـف آن است. دیه تنها در صورتی واجب است که یقین حاصل شـود پـیش از سـقط زنده بوده است. اینکه جنین در رحم حرکت کند و آرام گیرد امـر معتبـری در این مسأله نیست.[۱] نه محقق اول و نه صاحب جواهر، هیچ یـک در بیـان ایـن مطلب به آنچه ابوشبل از قول امام جعفر صـادق (ع) در مـورد پدیـد آمـدن حیات در جنین پس از پنج ماه ذکر کرده اشاره‌ای نکرده‌اند.

علم جدید نیز پرده‌ای از این معما برنمی‌گیرد و چیز زیـادی را در ایـن مورد برای ما روشن نمی‌کند. علم می‌گوید خلقت جنین در رحم در اواخر ماه هفتم بارداری پایان می‌یابد. در این هفت ماه تمامی اعضای بدن جنـین به نحوی شکل می‌گیرند که طفل قادر است پس از تولد مستقلاً به حیـات خود ادامه دهد. اگر جنینی پیش از این موعد متولد شود ـ مثلاً در اول مـاه هفتم ـ برخی از اعضایش قادر به ایفای نقش خود نخواهنـد بـود و جنـین نخواهد توانست به حیات خود ادامـه دهـد، مگـر اینکـه شـرایطی مشـابه شرایط داخل رحم برایش فراهم شود تا بتواند بـه آنچـه در مـاه هفـتم در رحم دست می‌یافت در بیرون رحم دست یابـد. سـابقاً کـودکی را کـه در ابتدای ماه هفتم به دنیا می‌آمد درون پارچه پنبه‌ای ضخیمی می‌پیچیدنـد تـا درجه حرارتی مشابه درجه حرارت رحم برایش فراهم شود.

از عبدالله بن سنان، از مردی [عن رجلٍ] از امام صادق نقل شده است: «بـه امام گفتم: مردی زنی را می‌زند و نطفه موجود در رحم وی سـقط مـی‌شـود.

۱ـ شرایع الاسلام، ص ۳۹۷، (کتاب الدیات).

ایشان فرمود: باید بیست دینار دیه دهد. اگر علقه باشد باید چهل دینار بدهد. اگر مضغه باشد، شصت دینار. و اگر استخوان در او پدید آمده باشد دیه او کامل است.»[1]

از محمد بن مسلم نقل شده است: «از امام جعفر صادق در مورد مردی پرسش کردم که زنی را می‌زند و موجب می‌شود نطفه او سقط شود. فرمود: باید بیست دینار دهد. گفتم: او را می‌زند و علقه سقط می‌شود. فرمود: باید چهل دینار دهد. گفتم: او را می‌زند و مضغه سقط می‌شود. فرمود: باید شصت دینار دهد. گفتم: او را می‌زند و جنینِ واجد استخوان سقط می‌شود. فرمود: باید دیه کامل دهد، و امیرالمؤمنین نیز همین طور داوری کرد. گفتم: ویژگیهای جسمی جنین به هنگامی که دارای استخوان است، چیست؟ فرمود: وقتی دارای استخوان شد چشم و گوش در او پدیدار می‌شود و اعضا و جوارحش کامل شده است. اگر چنین شد دیه‌اش کامل است.»

ظاهر آن است که منظور از دیه کامل، در هر دو روایت، همان صد دینار دیه کامل جنینی است که قبل از تعلق روح به وی اعضا و جوارحش کامل شده باشد. این دیه همان است که در روایت کلینی از امیرالمؤمنین علی (ع) به پنج جزء (برحسب دوره‌های پنج گانه جنین پیش از آخرین مرحله) تقسیم شده است و تفصیل آن ذکر شد.

آیا اسقاط جنین از جهتی دیگر حرام است؟

وقتی که جنینی بی اذن پدر و مادر، هر دو، اسقاط شود، ستمی بر هر دو، یا بر یکی در صورت رضایت دیگری، می‌رود. به همین دلیل اسلام برای چنین عملی دیه مقرّر کرده و آن را ستم و حرام دانسته است. اما اگر پدر و مادر هر

۱ـ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۶۴.

دو به این کار رضایت دهند عنوان ستم و عدوان صادق نیست و از این جهت حکم حرمت بر آن بار نمی‌شود. آری، در وسائل از محمد بن علی بن حسین به اسنادش از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از محمد بن ابی حمزه و حسین رواسی، همگی از اسحاق بن عمار، نقل شده است: «به ابی الحسن گفتم: زنی از بارداری می‌ترسد؛ دارویی می‌نوشد و بچه‌اش را می‌اندازد، [آیا این عمل جایز است؟] امام فرمود: نه. گفتم: آنچه می‌اندازد نطفه است. فرمود: اولین چیزی که خلق می‌شود نطفه است.»[1] سؤال کننده از رضایت یا عدم رضایت پدر سخن نمی‌گوید. آیا یک چنین اطلاقی در حکم می‌تواند نهی امام را شامل هر دو حالت کند؟ آیا این نهی دلالت بر حرمت دارد یا کراهت؟ صاحب وسائل قول به تحریم را اختیار کرده است، زیرا می‌گوید: «باب حرمت نوشیدن دارو از سوی زن به منظور انداختن حمل، گرچه نطفه باشد.» و در این باب نیز بیش از یک حدیث نقل نمی‌کند - حدیثی که پیش از این بیان کردیم. ظاهر آن است که انگیزه اصحاب ائمه از سؤال در مورد حکم اسقاط جنین در تمامی حالتهای آن، دانستن حکم این مسأله با توجه به حق زوجین و دیه‌ای بوده است که بر گردن اسقاط کننده است. به روایت منقول از ابی عبیده از ابی عبدالله، در مورد زن حامله‌ای که دارویی می‌نوشد و بچه‌اش را سقط می‌کند، توجه کنید؛ امام می‌فرماید: «اگر استخوان داشته باشد که گوشت بر آن روییده، و چشم و گوش او هویدا شده، باید دیه کامل را به پدر بچه پرداخت کند.»[2] امام در این روایت چیزی جز دیه و انواع مختلف آن به تناسب احوال جنین در رحم، و وجوب دیه بر زن را بیان نمی‌کنند. لذا دیه بر زن فقط در زمانی واجب است که مرد اجازه نوشیدن دارو را به او نداده باشد. اما اگر مرد به او اجازه نوشیدن دارو داده باشد، بی‌شک مستحق دریافت دیه نخواهد بود. همین است

۱ـ همان، ج ۳، ص ۴۶۴.
۲ـ همان، ج ۳، ص ۴۹۸.

که می‌بینیم سؤال کننده (ابو عبیده) در روایت دیگری از امام صادق می‌گوید: «از امام صادق درباره زن آبستنی پرسیدم که بی آنکه شوهرش بداند دارویی می‌نوشد و بچه را می‌اندازد...»[۱] از ین رو، اگر آنچه را اسحاق بن عمار از ابی الحسن نقل کرده بر مورد عدم اجازه نوشیدن دارو، از سوی مرد به زن، حمل کنیم ـ چنانکه در آن زمانها غالباً چنین بوده است ـ و نهی را به اعتبار صدق عنوان ستم بر این کار بدانیم، بهتر است. مؤید این مطلب روایاتی است که در باب عزل آمده است. ـ به آنها رجوع کنید.

آیا اسقاط جنین براساس عناوین ثانوی دیگر حرمت می‌یابد؟

گاه این نظر به ذهن می‌رسد که اسقاط جنین حتی اگر در حالت نطفه یا علقه یا مضغه باشد حرام است، زیرا چنین عملی موجب کاهش احترام به نفس انسان می‌شود و نهایتاً عامل آن جرأت قتل نفس را نیز پیدا می‌کند.

گاه نیز چنین استدلال می‌کنند که چنین عملی موجب گسترش زنا می‌گردد، زیرا ترس از بارداری و برملا شدن آن و مشکلاتی که بر این امر مترتب است از مهمترین موانع ارتکاب زناست [و وقتی که اسقاط جنین در هر مرحله‌ای جایز باشد دیگر مانعی برای انجام زنا باقی نمی‌ماند]. استدلال دیگر این است که اسقاط جنین زندگی یا سلامتی مادر را در بیشتر موارد با خطرات جدی مواجه می‌سازد، زیرا غالباً در این عمل، به ویژه در شهرهای در حال توسعه، جنبه‌های پزشکی و بهداشتی مراعات نمی‌شود. پس بهتر آن است که اسقاط جنین از همان آغاز حرام دانسته شود تا موارد و مشکلات فوق پیش نیاید.

البته، چنانکه ملاحظه می‌شود، چنین تعلیلهایی برای حکم به تحریم اسقاط جنین و این تحریم را یکی از احکام شریعت اسلامی دانستن کفایت نمی‌کند.

۱ـ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۹۸.

آری، بر رهبر جامعه اسلامی است که با توجه به شرایط زمانی و مکانی، مصالح جامعه را برحسب عمومات کتاب و سنت در این مورد در نظر داشته باشد و آنها را مراعات کند.

نکته

بخاری در صحیح، از قول قتیبه، از لیث، از ابن شهاب، از ابن مسیّب، از ابوهریره نقل می‌کند که وی گفته است: «رسول خدا در مورد جنین زنی از بنی لحیان، که مرده سقط شده بود، حکم به تسلیم کردن عبد یا کنیز کرد. آن زن فوت کرد و پیامبر دستور داد که میراثش به پسران و همسرش برسد. و عقل نیز مؤیّد چنین حکمی است.»

مسلم نیز در صحیح خود از ابن مسیّب و ابوسَلَمة بن عبدالرحمان نقل می‌کند که ابوهریره گفت: «دو زن از هذیل با هم نزاع کردند؛ یکی سنگی به سوی دیگر انداخت و او را به همراه طفلی که در شکم داشت کشت. داوری نزد رسول خدا آوردند. ایشان نیز حکم کرد که دیه جنین آن زن تسلیم کردن عبد یا کنیز باشد. و در مورد دیه زنی که کشته شده بود فرمود که عاقله قاتل آن را پرداخت کنند و فرزند مقتول نیز از آن ارث ببرد. در این هنگام حَمَل بن نابغه هذلی پرسید: ای رسول خدا، چگونه بابت موجودی که نه چیزی نوشیده و خورده، نه حرفی زده و نه گریه‌ای کرده، خسارت دهم؟ چنین چیزی روا نیست! رسول خدا فرمود: این فرد به خاطر سجعی که سرود از جمله برادران اهل سحر است.»[۱]

۱ـ کلام مسجّع حَمَل بن نابغه هذلی چنین است: کیف اغرمُ من لا شرب و لا اکل و لا نطق و لا استهل، فمثل ذلک یُطلّ. مسلم، ج ۵، ص ۱۱۰.

شافعی نیز روایتی مشابه روایت فوق ذکر کرده و افزوده است[۱]: «رأی ما در مورد جنین همین است». مالک نیز در موطّأ، (کتاب العقـول، بـاب عقل الجنین) روایتی را که از پیامبر اسلام در این مورد نقل شده می‌آورد و می‌افزاید: «دیه جنینی که مادرش آزاد است [و بنده نیست] یـک دهـم دیه مادر است و این یک دهم مساوی است با پنجـاه دینـار یـا ششصـد درهم. مالک گوید: از هیچ کس مخـالفتی را در مـورد اینکـه دیـه جنـین تسلیم کردن عبد است ـ مگر اینکه به دنیا آید، یـا مـرده، سـقط شـود ـــ نشنیدم. مالک گوید: شنیدم که وقتی جنین از شکم مادرش زنده بـه دنیـا آید و بعد بمیرد، دیه‌اش کامل است. مالک گوید: اگر جنین پـس از دنیـا آمدن گریه نکند نمی‌توان گفت زنده است. پس اگر از شکم مادرش زاده شود و گریه کند و سپس بمیرد، دیه‌اش کامل است.»[۲]

ابن رشد در کتاب ماندگارش، **بدایة المجتهد و نهایة المقتصد** میـان آراء بزرگان فقه مذاهب چهارگانه در این باب مقایسه‌ای را صـورت داده کـه می‌توانید به آن مراجعه کنید.[۳]

این حدیث نبوی در جوامع روایی شیعه نقل شده اسـت و شـیخ الطائفـه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی[۴] در کتابهای خود مبسوط، خلاف، تهـذیب، و استبصار در باب دیه جنینی که خلقتش تکمیل نشده، چه علقه باشـد و چـه مضغه، به مضمون این حدیث فتوا داده است ـ چنانکه محقق در شرایع از وی نقل کرده است. با این حال، اکثر فقهای شیعه معتقدند که حکم رسول خدا که در روایت مذکور آمده است مربوط به همان مورد خاص است؛ چـه بسـا آن جنین مضغه بوده، و لذا دیه‌اش شصت دینار شده است؛ یا بین علقه و مضـغه

۱ـ الأم، ج ۶، ص ۹۳.
۲ـ الموطأ، ج ۲، ص ۱۸۴.
۳ـ بدایة المجتهد، ج ۲، ص ۴۱۲ ـ ۴۱۰، کتاب الدیات.
۴ـ از فقهای بزرگ شیعه امامی، متوفای سال ۴۶۰ ه .

بوده، و دیه‌اش پنجاه دینار شده است، و این مبلغ هم، بنابر آنچه از خسارتهای مربوط به عبد و کنیز قابل استنباط است، قیمت یک عبد یا کنیز بوده است. بنابراین، میان این روایت و روایت داوری حضرت علی تعارضی وجود ندارد. به همین ترتیب، هیچ تعارضی میان آن و روایات منقول از دیگر ائمه در مورد توزیع دیه برحسب مراتب تکامل جنین به چشم نمی‌خورد ـ چنانکه از کلام محقق در شرایع دانسته شد.

نتیجه بحث

از آنچه گفته شد موارد زیر نتیجه می‌شود:

۱ـ اسقاط جنین پس از تبدیل شدنش در رحم به انسان دارای روح، حرمت فراوان دارد و قتل نفس به شمار می‌رود و تمامی احکام مربوط به قصاص و دیه و کفاره بر آن بار می‌شود.

۲ـ اسقاط جنین پیش از تبدیل شدنش به انسان دارای روح، قتل نفس به شمار نمی‌رود، و لذا از این جهت حرام نیست. گرچه این عمل چنانکه با رضایت پدر و مادر، هر دو، همراه نباشد ستمی است بر ایشان، یا بر یکی از ایشان. همین است که شرع اسلام، برحسب روایات و اقوالی که ذکر شد، برای این عمل دیه وضع کرده است. ظاهر آن است که دیه بر فردی واجب است که جنین را اسقاط کرده، البته در صورتی که بدون رضایت والدین باشد.

۳ـ تحریم سقط جنین به نحو مطلق، و براساس ادله‌ای که ما ذکر نکردیم و به استناد عناوین ثانویه دیگر، درست نیست.

٤ـ بر امام مسلمین است که در شرایط ویژه‌ای مانع انجام این کار شود. از جمله این شرایط است جایی که مصلحت جامعه، یا مصلحت مادر، در کار باشد؛ یا مراعات حدود الهی، بدان صورت که از سوی پیامبر ضمن کتاب و

سنت به ما رسیده، منعی در این کار ایجاد کند.

تعقیم

در مورد تعقیم پدر یا مادر به روشهای پزشکی جدید، به نحوی که زیانی را متوجه قوای جنسی نکند، منجر بـه بـروز آثـاری در چهـره نشـود، و همچنین عقده‌های روحی یا هر گونه زیانی را در تن و روان ایجاد نکند، باید بگوییم که ما پس از بررسی، دلیلی بـر حرمـت آن نیـافتیم؛ البتـه در صورتی که با توافق زن و شوهر باشد. گاه برای اثبات حرمت تعقـیم بـه قول ابلیس در قرآن استناد می‌شود:

«و لأُضِلَّنَّهُمْ وَ لامَنِّيَنَّهُمْ وَ لاَمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ ءَاذَانَ الاَنْعمِ وَ لاَمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللهِ و من يَتَّخذِ الشَّيطنَ وَلِيّاً مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسرَاناً مُّبيناً (سوره نساء، ۱۱۹). و سخت گمراه کنم و به آرزوهای باطـل و دراز درافکـنم و به آنها دستور دهم تا گوش حیوانات را ببرند و امر کنم تا خلقت خدا را تغییر دهند. و هر کس شیطان را ولیّ خود گیر، نه خدای خود را، سخت زیان کرده؛ زیانی که آشکار است.

این گروه از استدلال کنندگان، تعقیم را نوعی تغییـر در خلقـت خـدا می‌دانند و این عمل نیز، چنانکه در آیه فوق آمده، از جمله اعمال شیطان است و خداوند نیز ضمن بر شمردن برخی از گناهان کبیـره مـی‌فرمایـد: «یا أیها الذین آمنوا إنما الخمرُ والمیسرُ والأنصاب والأزلامُ رجسٌ منْ عمـلِ الشیطانِ فاجْتَنِبُوهُ لعلَّكُم تُفْلِحون ـ سوره مائده، آیـه ۹۰). ای اهـل ایمـان، شراب و قمار و بت‌پرستی و تیرهـای گروبنـدی همـه پلیـد و از جملـه اعمال شیطان‌اند. از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.

اما گمان نمی‌کنم که هیچ فقیهی از چنین استدلالی خشنود باشد، زیرا

منظور آیه از تغییر در خلقت خدا، که شیطان به آن فرمان می‌دهد، امر چندان روشنی نیست و به همین دلیل نیز هر یک از اهل نظر در باب آن چیزی متفاوت گفته‌اند. آیه مذکور از این جهت از جمله مجملات قرآن است و استدلال به آن جهت تحریم چیزی که اصل اباحه شامل آن می‌شود جایز نیست.

اخته کردن

گاه برخی برای تحریم عقیم کردن، به نهی‌هایی که در مورد اخته کردن آمده استناد کرده‌اند. مثلاً بخاری در کتاب صحیح چنین می‌گوید: «محمد بن مثنی از یحیی، و او از اسماعیل، برای ما چنین روایت کرد که قیس از قول مسعود ـ رضی الله عنه ـ چنین گفت: ما همپای پیامبر می‌جنگیدیم و از زنان خود دور بودیم. به پیامبر گفتیم، ای رسول خدا، آیا خود را اخته کنیم؟ ایشان نیز ما را از این کار نهی کردند.»[۱]

همو ضمن روایتی دیگر گوید[۲]: «قتیبه بن سعید، از جریر، از اسماعیل، از قیس، ما را روایت کرد که عبدالله گفت: ما همپای پیامبر می‌جنگیدیم و از همسرانمان دور بودیم. پس، پیامبر را گفتیم، آیا رواست که خود را اخته کنیم؟ ایشان هم ما را از این کار نهی فرمود... و [این آیه قرآن را [برای ما خواند: یا ایُّها الَّذین آمنوا لا تُحرَّموا طیبات ما أحلَّ اللهُ لکُم، و لا تَعتَدُوا، إن اللهَ لا یُحبُّ المعتدین» (سوره مائده، آیه ۸۷). و باز همو گوید: «احمد بن یونس از ابراهیم بن سعد، ما را از قول ابن شهاب روایت کرد که از سعید بن مسیب شنیده بود: از سعد بن ابی وقاص شنیدم که می‌گفت: پیامبر خدا عثمان بن مظعون را از مجرد زیستن و ترک همسر منع کرد. اگر به عثمان اجازه این کار را می‌داد ما نیز خود

۱ـ صحیح بخاری، کتاب النکاح، ۱۷، ج ۷، ص ۴، (باب تزویج المعسر).
۲ـ کتاب النکاح، حجج بخاری، ج ۷، ص ۲۵ (باب مایکره من التبتل والخصاء).

را اخته می‌کردیم.»[1]

از آنجا که اخته کردن چیزی جز تعقیم به شیوه‌های جدید است که ما در مورد حکمش بحث می‌کنیم، استدلال به چنین روایاتی در مورد حرمت تعقیم نادرست است، زیرا اخته کردن از اساس منجر به محروم شدن از همبستری می‌گردد و غالباً نیز تغییرات ناخوشایندی را در چهره و عقده‌هایی را در روح پدید می‌آورد که به سلامت عقل و دین آسیب می‌رسانند. به همین دلیل هم بوده که مطابق روایت فوق، سعد به این موضوع همچون کسی می‌نگریسته که جویای وسیله‌ای برای تسهیل عزلت‌گزینی و ترک خانواده و فرزندان و رو آوردن به رهبانیت است؛ رهبانیتی که پیامبر آن را از دین نفی کرده است. اما این کجا و تعقیم که آسیبی به توان جنسی نمی‌رساند و به هیچ یک از زیانهای جسمی و روحی و اجتماعی مذکور نمی‌انجامد کجا؟

پس، حال که دلیلی برای حرمت تعقیم وجود ندارد باید به اصل اباحه تمسک جوییم، زیرا «کلّ شیء لک حلال، حتی تعرف انّه حرام بعینه.»

تعقیم بدون رضایت زن و شوهر

آیا تعقیم بدون رضایت زوجین را می‌توان ستم، و از این جهت حرام، دانست؟ آیا می‌توان آن را با مورد عزل از زن آزاد [= غیر کنیز] بدون رضایت وی، یا با اسقاط نطفه از سوی زن با وجود مخالفت همسرش، قیاس کرد؟ مشکل بتوان چنین کرد، چون از آنجا که هر یک از زوجین حقی در نطفه دارند عزل نوعی چشم‌پوشی از حقی به شمار می‌آید که پیشتر ثابت شده است، ولی مورد تعقیم این گونه نیست. مگر اینکه گفته شود در تعقیم نیز حقی ثابت به نام حق استیلاد وجود دارد. اما در این صورت هم گاه امروزه موارد و شرایطی پیش می‌آید که

۱ـ همان.

به زن و شوهر امکان و اجازه بچه‌دار شدن نمی‌دهد؛ پس از آن است که با برطرف شدن آن شرایط و ایجاد شرایطی مناسب این امکان پدید می‌آید. بنابراین از بین بردن امکان بچه‌دار شدن، از سوی هر یک از زن و شوهر، نوعی تعدی از جانب یکی از آنها به امکان بچه‌دار شدن طرف دیگر است.

آیا تعقیم از جهتی دیگر حرام است؟

پیشتر در مورد تحریم اسقاط جنین به استناد عناوین ثانویه سخن گفتیم. همان سخن، یا چیزی شبیه و نزدیک به آن، در مورد تعقیم نیز رواست. قبلاً گفتیم که این امر از یک سو به شرایط ویژه، و از سوی دیگر به عمومات کتاب و سنت مربوط و متکی است، و امام مسلمین باید درباره آن نظر دهد.

و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین.

فهرست اعلام

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های آیت الله شهید دکتر بهشتی منتشر کرده است:

- سرود یکتا پرستی
- حق و باطل از دیدگاه قرآن
- مبانی نظری قانون اساسی
- شناخت از دیدگاه فطرت
- نقش آزادی در تربیت کودکان
- دکتر شریعتی جستجوگری در مسیر شدن
- خدا از دیدگاه قرآن
- آزادی، هرج و مرج، زورمداری
- شناخت از دیدگاه قرآن
- بایدها و نبایدها
- بازشناسی یک اندیشه (یادمان بیستمین سالگرد شهادت آیت الله دکتر بهشتی)
- با آسمان بگو (مجموعه ادبی)
- شناخت اسلام
- شناخت عرفانی
- شب قدر
- موسیقی و تفریح در اسلام
- نماز چیست؟
- ربا، بانکداری و قوانین مالی اسلام
- اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا